مانتِره

(سخنان اندیشه برانگیز)

میشرا اشوان



دومین مجلد مانتِرَه

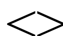
مانتره

((سخن اندیشه بر انگیز))

(جلد دوم)

(میثرا اَشوان)

با توجه به درج مقدمه ای مبسوط که در مجلد نخستِ این کتاب، به نگارش کشیده شده، ضرورتی نبود تا درآغازِ مجلد دوم نیز مطلبی تحت عنوان مقدمه؛ بر کتاب افزوده گردد. لهذا؛ فقط از باب یاد آوری ضرورت داشت؛تا خوانندگان محترم مطلع گردندکه شماره گزاری مطالب در مجلد دوم ، پی جوی شماره های مجلد نخست است.



موجودِ مُتِعَصب، به دنبالِ سَبَب نمی گردد،

سَبَب را؛ کسی فهم می کند؛ که سَبَدی دارد .

....

سخن ۲۲۳...

دوست عزیزم تصور بفرمائید، این موجودِ دو پای آدم نام، چگونه می‌تواند به این راحتی، از همنوع خود، انسان زدائی نماید. چنین موجودی چگونه می‌تواند تا این حد، در تَوَحُش غرق شود، که انسان بودن خویش را، در لذت فهم خون وکشتار و شکنجهٔ موجودی زنده و پُر احساسی همچون خود جستجو کند.

دوست عزیزم، این زمانه نیست که عوض شده. این نوع تفکر و بینش و شعور یک بار مصرفِ ما آدمها است، که در سایهٔ زیاده طلبی ها وکج فهمی ها، همهٔ خود را قربانی جهل خودکرده است. به این نکتهٔ ظریف خوب توجه کنیدکه می‌گویم ! شعورتوسعه نیافتهٔ انسان امروز، او را درسایهٔ خلاقیت هایش، به بردگی خودگرفته است.

عمیقا به این باور رسیده ام که دست آوردها واختراعات واکتشافاتِ قِلّتی خردمند در جهان، کثرتی بیشعور را، هارکرده است .

من به فهم همین نابخردیهاست، که نمی‌توانم از دوست داشتن حذرکنم که تنها ناجی من در این عالم، دوست داشتن وعشق ورزیدن است. دوست من ! من عشق ورزم؛ نه عشق باز . من نگرانم، که اگر خود را به هم بستری سیاست درآورم، به جای فهم لذت انسانی، شَرارت و دَرّنده خوئی ام را تقویت کنم . عمری است در زحمت فهم غنچه ای، باغ جانم را، هزاران بار خیش زده ام، تا

اجازه ندهم، خاری در باغ جانم مجال رویش یابد. باورکن، که شما را بسیار ستایش می‌کنم که چگونه توانسته اید، با این لطافت ظریف زنانگی خود، خود را در بازی این زنازاده گان سیاست پیشه حفظ کنید. شما چگونه می‌توانید، و به این همه دردها در خود سواری دهید. و درکنار آن، لطافت، زن بودن خود را نیز، تیمار کنید. تا جهان باقی است، حماقت نوع بشر دگرگون نخواهد شد. سلاخان و جلادان تاریخ، فقط نوع لباسشان دگرگون می‌شود، و ابزار وآلات قتاله هایشان. اینان همیشه بوده اند وخواهند بود. عمر من ۱۰ هزار سال است دوست من، نه این سنی که در اویم، تاریخ ده هزارسالهٔ نوع بشر، در جان من ، ماواءگزیده است. این سن، که من درآن نشسته ام، سن حقیقی من نیست. همهٔ رنج من نیز، ناشی از این درد کلان است که در من نشسته است ....



سخن ۲۲۴...

در جائی که خیاطی پلان را، در زمرهٔ هنرهای تجسمی جای داده اند، هنر، به خاک بازی کودکانه بیشتر شبیه گشته است، تا عِلمی که من و تو را، از نکبت ده هزار سالهٔ خانمان سوز بشری نجات دهد. تصمیم گرفته ام، تا پایانِ اختهٔ کامل همهٔ دراز گوشانِ در طویله ماندهٔ این سرزمین، به جِدی بودن هیچ هنری ایمان نیاورم.

اینجا جای عرضهٔ هنرنیست .

در جائی که سمفونی صوتِ بزغاله گان را،

در بلندای مناره های شهر تنین انداز کرده اند،

جائی برای قناریان خوش الحان نخواهد ماند .

اینجا سرزمینی است، که جیره بندی افکار را ،

در قفسه های بلورین به تماشا نهاده اند .

و گزندگان زهرآ گین را ،

برای ذبح اندیشه ها ،

در حریری از اسکناس ها به استخدام کشیده اند.

اینجا ، زیبائی را و دوست داشتن را ،

و عشق را ،

در طویله های نمورِ فقیه هان آدم خور ،

در سفره های پُر شپشی ،

به مکیدنِ خونِ آدمیان تشویق می کنند.



سخن ۲۲۵...

این شگرد من است که با نوشتن بعضی مطالب، آدمها را در قفس تن خودشان، به گیرمی کِشم و رسوایشان می کنم . لحن خُشک و بی معنی شما با چند کلمۀ عاطفی مبتذل نمی‌تواند ماهیت علاقۀ دروغین شما را از من پنهان کند. به نظر نقاب ها کنار رفته است و درون امروزتان، به بازیچۀ نویی، محتاج شده، تاشما را در قنداق دیگری تیمار کند.

هرعاطفه‌ای که بر مبانی دروغ استوارشده باشد، برای رسواشدن به زمان کوتاهی محتاج است. از «اشو» برای من نقل نکنید. اشو، این آدم هندی تبار بی تبار؛ که درهندنتوانست پایگاهی برای مهملات خود مهیا کند، راهی اروپا وآمریکا شد، و در پرتو حماقت عده ای کودن، ثروتی اندوخت که به شمارش نمی رسید. این مهمل گو،کلکسیون ماشین هایش در دنیا نظیر نداشت. آنوقت از معنویت ومقام شامخ انسان سخن می گفت و همین آدم، ملتش در هند ازگرسنگی جان می‌دهند؛ اماکَکِ این آقا نمی گزید. من کسی نیستم که فردی بتواند سر به سر من بگذارد. معانی کلمات، با معنویت جان من، اجین شده اند من کلمات و معانی را به هم گره نمی‌زنم، من کلمات و معانی را درهم می دوزم، حتی به فحاشی نویسی من نیز ، هرکسی را توان پاسخ نیست . چراکه، پاسخ دادن، به قدرت قلم من، به شعوری کلان نیازمند است.

و اما بعد :

علی رغم همهٔ احترامی که به شما قائل هستم، نمی‌توانم از گفتن آخرین سخنانم به شما خود داری کنم . این سخنان که در این مرقومه می نوسم گمان نکنید که که قصد توهین به شما را دارم. هرچندچنین تصورمی کنم توجه به شناختی که شما از دارم ، این نوشته ها را نیز به نوعی توهین به خودتان خواهید دانست، اما این نیز به خودتان مربوط است. بدانید من،کسی راکه دوست داشته باشم هیچ زمان؛ از خود طرد نمی کنم. ونمی‌توانم مورد توهین قرار دهم، چون وقتی چیزی در درون من قرارگرفت دیگر ازمن رانده نمی‌شود. توهین به کسی که دوستش دارم، دراصل توهین به خودم خواهد بود. ولی شما هرگونه که می‌خواهید در این مورد قضاوت کنید و تصورتان را به جولان درآوردید، شما، گاهی در فهم خیلی از امور بقدر کودکی نو پا، فهم مطلب نمی‌کنید. شما جزوآن دسته ازکودکانی هستیدکه احساساتان را فقط برای زمان گرسنگی وشیرخوردن بکار می گیرید نه برای ارتباط مانده گار با مادرِخردتان . می‌دانم همین را نیز نمی فهمید که چه گفتم . خانم مرا به مسخره گرفته ائید یا خودتان را ؟ اگر به مسخره کردن من دل خوش کرده اید که من خود، کارخانهٔ بزرگ تولید مسخره گانم، واگر خودتان را به مسخره گرفته اید، جایگاهتان درکنارکسی چون من نیست. دوست داشتن و عشق ورزید، سواد می‌خواهد معرفت می‌خواهد و شعورمی‌خواهد. خانم عزیز، دوست داشتن مزرعهٔ بلال نیست

که شما در سایهٔ بوته های آن، اوقات شریفهٔ معاشقهٔ خودتان راطی کنید. وتنِ به تب نشستهٔ خودتان را در نسیم برگ های آن مرطوب نمائید. این را خوب بدانید، دوست داشتنی که نمی‌تواند لباس شعور به تن کند ، موجودیت ابلهی بیش نیست. بارها به شما گفتم و شما هر بار مرا به رقص با عواطف خودتان دعوت نمودید. هیچ ذوقی درشما برای فهم خودتان از خودتان وگفته هایتان درشما ندیدم. جز بازی با کلمات و نغمات عاطفی بی پایه و احساس که همه نیز فریبی بیش نبودند،شما به درمان خرد خود؛ هیچ فهمی ندارید. آن جماعت بی بضاعت فکری که فریب هویت شما را می‌خورند، آدمهای پوشالی هستند که در مهندسی تن شما حبس شده اند. وگمان می‌کنند، که شما الههٔ سکس تمام آفرینش هستید، شما تعلیم دیده اید تا شخصیت عاطفی خود را درآغوش این وآن تفریق کنید. متاسفانه دروغ های درون شما، آنقدر ضخیم و چرکین شده اند، که هیچ طبیبی نمی‌تواند شما را درمان کند . خانم عزیز، بدانید که من آن دراز گوشان ودُم جنبانک های درکنار شما نیستم ، که در فریب شما و در تن نازی شما قربانی شوم. شما ازفیلتر شعورمن به این راحتی نمی‌توانید عبورکنید و نمی‌توانید به این راحتی در من مستقر شوید. شما را بسیار امتحان کردم وهر بار درامتحانات، به بدترین شیوهٔ ممکن مردود شدید. دوست داشتن و عشق ورزیدن در تن من، بازی های خام و مفتضح عاطفی نیست خانم که هر بی سروپائی به لگد مال کردن آنها اقدام کند. دوست داشتن و تعلقات عاطفی، در جان انسانی چون من اصول است نه اثاث، شما هیچ گاه فرق میان این دو واژه را فهم نمی توانید بکنید.که چه فرقی

است میان اصول و اثاث است. بارها این واژه را به شما گفتم تا شاید شما را متوجه خودتان کنم . اما شما مدام به آب دادن یابوی بیمار درون خودتان مشغول بودید.... روزی به شما گفتم خانم شما دارید انرژی منفی ارسال می کنید، مراقب خودتان باشید...شما شروع به توجبه امورکردید. خانم من توضیح می‌خواهم نه توجیه. درذهن من و خرد من توجیه جایگاهی ندارد. من با انسانی دمخور می شوم که توضیح دادن را فهم کرده است.... اما شما به دلیل گرفتار شدن در اوهام درونتان و بیماری هایتان، به فهم این کلمات فهمی نداشتید و ندارید . کلی وقت مرا تلف کردید. سعی کردم شاید شما را متوجه خودتان بکنم . اما دریغ که شما در بیهودگیهای خودتان مغروق شده اید و با بازی کردن با کلمات، خودتان را در فریب خودتان، گرفتارکرده اید. شما بیماری هستیدکه دربند عواطف بیمارِ خود مانده اید !! کسی که از ذِن و یوگا و انرژی های آن چنانی واین‌گونه مهملات سخن می‌راند، لااقل به قدر نخودی باید به فهم گفته های خود فهم داشته باشد . مشتی آدمِ مهمل را به دور خودتان جمع کرده اید که چه بشود؟ من نمی‌دانم شما این ها را چرا دور خودتان جمع کرده اید. اینها را جمع کرده اید تا به بیماری های درونتان خوراک برساند. اما با من نمی‌توانید این‌گونه باشید من سر هر بیماری را از تنش جدا می‌کنم. من مثل شما نیستم که هر زمان که خواستم علائقم را بدور بیندازم و محصولی نو جایگزین آن کنم . بنده، هویت کمال خود را، ازگنداب سرگذر پیدا نکرده ام، که در فاضلاب هرکسی غوطه ورش کنم. پاکی فهم تن من، و خرد من، اقیانوسی می‌خواهد به وسعت هستی، نه گنداب

برکه ای پر از اوباش و تعفن.که در فهم خود به قاعدهٔ درازگوشی فهم ندارند. شما ، بیهوده شعار دوست داشتن، وعشق وعرفان درشعور من فرو می کنید ، و از مشکلات خود ساخته وگاه واهی و بی معنا ی خود با من می گوئید وآن از زرِّیات، سپری برای جان خود مهیا می کنید، تا خودِ بیمارتان را درکنارمن مستقر نمائید ، ومرا نیز مانند بقیهٔ اطرافیانت در فریبِ لوندی عاطفی خودتان گرفتار کنید. بروید وسر مبارکتان را درمستراح بسترآلت نوازانی چون خود فروکنید؛ تا شاید اوقات گندیدهٔ خود را موجه جلوه دهید.کسی که همهٔ معنویت درون خود را، در طَبَق اخلاص دوست داشتن می گذارد. چگونه می‌تواند عینیت خویش را، در پیشگاه معشوق تقطیع نماید؟ بلوغ شعورفرد،ت نها ابزای است، که اورا، به فهم حقیقی دوست داشتن، هدایت می کند.دوست داشتن، ابزار سلیقهٔ کودک نیست،که حوصلهٔ اورا،گه گاه ، به نظم می کشد

شما چه می گوید، شما اصلا معنا را فهم نمی کنید که درکی ازآن داشته باشید. چون اگر می‌خواستید بدانید، تا حالا فهم کرده بودید. چرا خودتان را درکلاف ندانم کاری خودتان قربانی می کنید ؟

من همهٔ مطالب شما را برای چنین روزهائی حفظ وضبط کرده بودم تا مگرهر جملهٔ شما را و نوشته های شما را به خودتان بازگردانم تا شاید شما را به فکر وادارد.کدام نفوذ ؟ کدام خورشید چرا یاوه می گوئی؟ تواصلا از من چیزی نخوانده ای که در تو نفوذ کند یا نکند. جز آن نوشته های مهمل و بی

پـایه اســـاس که به عمد برایتان ارســال می‌کردم که نفس بیمار ترا خوراک می‌رساند. حتی در ارتباط با همین مطلب آخری که برای شـما فرسـتادم لطف کنید، کلمات عاشـقانه عاطفی خودتان را با دقت بخوانید. تا ببینید چگونه با به بازی گرفتن خودتان با این کلمات ، می‌خواسـتید مرا درخودتان هضـم کنید .خانم عزیز ! من درخردی کلان هضم شده ام نه در خامی کودکانه ها. عواطف خام وکودکانه و بی پایه و اساس نمی‌تواند مرا هضم کند . من هضم شدهٔ خِردم نه مهملات، کلمات بیهوده و بدون پشـــتوانهٔ خِرد، نمی‌تواند مرا از جایگاهم بجنباند. این را خوب فهم کنید. شـماهیچ زمان برای فهم خِردی که در من نهان شـده اسـت، وقت نگذاشـتید همهٔ گفته هایتان دروغی بیش نیسـت تمام وقت شـما، صرف مهملات عاطفی با این آن شده است. شما اصلا مرا نمی شناسید، با شخصیتی که دارید نمی توانید بشناسید. می‌خواهم از شما سئوال کنم ؟ اصلا در خصـوص امری تا حالا از من سـئوالی نمودید؟ تا من در آن خصـوص با شـما سـخنی گفته باشـم ؟ این خود من بودم مدام در هر ارتباطی به شـما، مضامینی را بهانه کرده و با شـما می‌گفتم وچه بیهوده می‌گفتم . تا شـاید شـما را به حقیقت خودتان متوجه کنم ؟ این من بودم که مدام سعی کردم خود را به شما بشناسانم .از روز اول، تمام تلاش من بر این بوده است که شما را به خواندن و فهم کتاب و نوشـته ها هدایت کنم. تا بیهوده شـعار دوسـت داشـتن ندهید. اما شـما همواره طبل تهی خود را، برای من به صدا در آورده اید. شما نمی‌توانید مرا تحمل کنید خانم . تحمل انسـانی چون من،ک ار سـاده ای نیسـت، که هزاران چون شـما، به

فهم قطره ای از من مجالی نخواهندداشت. ده ها چون شما، درکنار من دوزانو می نشینند و هنوز برای فهم من همچون قاطری درطویله جان خود، درحبس مانده اند، و نمی‌توانند به فهم خودشان برسند. درتمام یک ماه گذشته، مرتب منتظر بودم. که مطالب نوشته شده رابخوانید ویا سئوالی ازمن بکنید . انگار در مغز شما هیچ شعوری برای سئوال کردن تعبیه نشده است، شما در زندان خودتان چنان گرفتار شده اید که نمی‌توانید غیرخودتان را فهم کنید. فهم شما ازغیرخودتان، زمانی شکل می‌گیرد، که بتوانید از اطرافیانتان، خوراکی برای عاطفۀکودک خود کسب کنید. من نمی‌توانم به دروغ بنوسیم و اصلا نباید بنویسم .من عمری برای خود زحمت نکشیده ام، که خود را درمستراح کسی چون تو، تخلیه کنم . اما دروغ را و دروغگویان را خوب فهم می کنم، وگند این رسوائی برای کسانی است، که درکنار من زندگی می‌کنند و شعارهای بیشعور به طرف من پرتاب می‌کنند. من دروغگویان را بسیار خوب فهم می‌کنم ، چرا که خود بسیار شفافم و در احساس جان انسانیم؛ نیرنگی را، شریک نمی‌کنم ونکرده ام ، تا خود را به مانند دیگران، بستر فریب ها، فریب دهم . من فریب را می شناسم وفریب کاران را.

یادتان هست گفتم، شما انرژی منفی به من ارسال می‌کنید؟ حتما یادتان هست ؟ شاید امروز بفهمی که چه می‌گویم، من همیشه با توام و برای توهستم. مشروط به این که فهم خودتان را، قبل از فهم من، درخودتان فهم کرده باشید.

اگر خودتان را فهم نکنید، هیچ گاه نمی‌توانید مرا فهم کنید. حقیقت دوســت داشتن را بیاموز، نه به نمایش گذاشتن دوست داشتن را. با شما تندی کردم که مجبور بودم تندی بکنم. با من سـفت بگوئید تا استوار جوابتان را بدهم. واگرن خواسـتید خودتان را از من پاک کنید.که مرا نه به تو ،که به هیچ کس نیازی نیست.



سخن ۲۲۶...

جناب عرفان باز، موجودی که هنوز به ابزاری برای شکست دشمنانش فکر می کند، نتوانسته، شرّیات درون خود را دفن کند. شما باید موجودی شَرّی باشید، درچهره ونگاه شما چیزی هست که مرا بسیار آزار می‌دهد، من اصلا منظور شما را از نوشته هایتان فهم نکردم . بدانید که طبیعت، یکی از اساسی ترین مدرسین عارفانه ها، برای فهم انسان از خود انسان است. تصور می کنم شما خویشتن راگم کرده اید. نوشته اید : من همیشه از قانون طبیعت برای شکست دشمنانم سود برده ام. این معنا یعنی چه؟ انسـان وارسته را؛ به دشمن چه کار جناب قداره بند. اگر در درون شـما شَـرّی حضـور نداشـته باشـد؛ هیچ زمان به فهم داشـتن دشـمن نمی‌رسـیدید. پس شـری دارید که دشـمنی می‌شـناسـید. لطف کنید و در حق خود، مرحمتی نمائید . مهملات موجود در ذهن خود را تا این مرز، یقین تصـور نفرمائید. ایمان دارم، که سـنوات سـن شـما، تغییر شـمارا در شـما، امکان ناپذیر

کرده است . شما هنوز در جستجوی گمشدهٔ منفی درون خود هستید، شما را هنوز، فهمی به خیرّات نیست. اما بدانید هیچ راه باطلی، شما را، به حلقهٔ خَیِّرِ گم شدهٔ درون خودتان هدایت نخواهد کرد. بیانات گوهر بار شما ، برای فهم ذهن ذلیل عوام است. من از جماعت خواصم، شوالیه عزیز، مرا نه به نیش عقرب مجال ترس مانده است، و نه به پوشی ازالبسهٔ ابلق، من بیشتر از جنس شما جماعت، خود گم کردهٔ شَر، می‌ترسم تانیش عقرب. بروید ودراین آخرعمری، نیمهٔ خیّرِ درون خود پیداکنید. این مهملات برای فاطی جانتان، تنبان نمی شود. تنبانی که کِش کمر، بر او تعبیه نمی‌شود، کهنهٔ حیضی بیش نیست. با این مهملات به اصطلاح عرفانی بی پایه اساس خود، دختران وزنان معصوم را، دردام فریب خود، قربانی نکنید. این موجودات عزیز ودوست داشتنی ، متاسفانه همواره خود را برای یافتن مکانی زلال و پر احساس قربانی می کنند. شما بیشعور کبیر، با این خزعبلات رنگ عرفان گرفتهٔ خود، آنان را قربانی تمنیات خود نکنید. درد این قشر به کمال مظلوم، که در طول تاریخ ازحقوق انسانیشان، که همه نیز به توسط جانورانی به نام مَرد پامال شده است ، بر درد بی درمان اینان، کفایت می کند .



سخن ۲۲۷...

فرزندِ قانونی من، کسی که فلسفه را فهم می کند ، مهمل نمی گوید . حریم خصوصی دیگران ، جولانگاه اَستَرحماقت چون توئی نیست. دَستارِ بیشعوریت را ، جائی پهن کن،که احشاء لاشه خواران را، نذرکرده اند. اگرسخنی برای عرضه نداری، از زِریّات خود مایه مگذار. این جا، جائی نیست، که چون توئی، زنگولهٔ ماتحت خویش را، به صدا دعوت کند. برو ! و ترقص کلماتت را، درطویله ای تنین اندازکن، که شاید، درازگوشانِ درآخورِ پُر پهن را، به تیز اندازی ترغیب کند. تقویت شعور انسان را ، با وعده های بیهوده نمی توان پرورش داد. پاداشتی که که خدا می خواهد به من بدهد ارزانی خود تو باد. اگر راستی و درستی درکار او فهم می کنید، به او بفرمائید، تا اشکِ چشمِ گرسنه گان و دردمندان و زخم جان طفلان گرسنه را، که طعمهٔ کرکسان می شوند چاره کند. نمی خواهد به من، وعدهٔ بهشتی را مرحمت فرمایند؛ که ۲۲ میلیون آلت تناسلی حوریان در آن منتظر بنده هستند. شما مهمل گویان، بروید و این بستر میلیونی آلت تناسلی را، از زیر تن خود جمع کنید ، تا شاید رنج درخاک ماندنِ انسانها را بیشتر فهم کنید.



سخن۲۲۸ ...

هر چه سبزینهٔ شعورعاطفی را نازکترکنیم،کلفتی شعارها سرخ ترخواهد شد.

دوست داشتن را لَبّاد نمی‌کنند. که تخم عشق ورزی، درخاک هیچ لَچَری، به بلوغ نمی نشیند .

کسی که همهٔ معنویت درون خود را در طَبَق دوست داشتن خلاصه می‌کند چگونه می‌تواند جسم خویش را در پیشگاه معشوق تقطیع نماید. بلوغ معنویت شعور، تنها ابزای است که ترا به فهم حقیقی دوست داشتن هدایت می‌کند . دوست داشتن سلیقهٔ کودکانه نیست که حوصله را منظم کند .

دوست من ، موئی که برسرِ فرهیختگان؛ به سپیدی نشسته است، در بوستانِ تازه شخم خوردهٔ هیچ جوانی، به بار نخواهد نشست. همهٔ آنان که به دنبالِ معانی عریان واژه ها هستند، باید که شعورِ ورود به گلزار معرفت را فهم کرده باشند. بدانیدکه بهاءِ کُندهٔ خُشک را، شعله های گُر گرفته می‌داند .

لَبّاد : نمد مال

لَچَر : آدم کثیف ، پستی و فرمایه گی



سخن ۲۲۹...

فرزندم! هستند کسانی که خدا را قربانی خود می‌کنند ، و هستند کسانی که خود را؛ قربانی خدا کرده اند. همهٔ آنان که شعارهای بیشعورِ خود را در خرد

نا بالغ خود پرورش می‌دهند . شعارگویان مهملی هستندکه به خیاطی پالان، رغبتی به کمال دارند .

این تشویق؛ ومحبتِ غیر قابل باور شیطان به آدم وحوا؛ برای خوردن ازمیوهٔ درختی که درخت دانائی نام داشته، حقیقتا در متون ادیان قابل تعمق است. خوردن میوهٔ آن درخت، توسط آدم وحوا، درمتون تاریخ ادیان وشیوهٔ طردآدم وحوا از بهشت، یکی از تناقضات قابل تعمق ،در رابطه با شکل نگرش الله و یهوه و گاد ، به نوع مخلوق انسان نام خود است. شیطان، حوا وآدم را، به خوردن میوه‌ای تشویق کرد، که از نظرخالق، درخت ممنوعه دانائی بود است. چگونه وچرا، یهوه و الله ویا الوهه و یا گاد، آفریدهٔ خود را از خوردن میوهٔ درختی باز داشته است،که اورا به دانائی هدایت می کرده است. وقتی دانائی می‌تواند شعور موجودی راتوسعه دهد، چرا باید به توسعهٔ، چنین مهمی، فرمان به ممنوعیت می‌داد. وقتی خوردن از میوهٔ درختی می‌توانسته، درپرورش خرد مخلوقی نوپا، کارگر شود، چراخالق را؛ حکم منع برآن بوده است. طبیعتا خوردن ازچنان درختی می توانسته، مخلوقِ اورا ازکودنی برهاند. رها شدن موجودی از کودنی می‌تواند اورا به فهمی معقول هدایت کند. تا هرچه بیشتر، برخالق خود فهم یابد. و اورا بیشترمورد مِهرخود قرار دهد. اماچرا خالق نمی خواسته، تا مخلوق او، به دانائی فهمی داشته باشد؟ و باز چرا، شیطان در تلاش توسعهٔ این شعورِ سرشار از دانائی، برای توسعهٔ خرد آن

مخلوق بوده است ؟ (دیکتاتورها تنها عناصری هستند که کودن بودنِ پیروان خود را دوست تر دارند)

گوئی، شیطان بهتر از خالق، به منزلت آفرینش آدم وحوا توجه داشته است، تا آن خالق. گوئی شیطان بیشتر ازخالق، طالب رشد عقلانی و تعالی آدم و حوا بوده تا خالق این موجود .

این چگونه می‌شود که خالقی، مخلوق خود را درکودنی دوست تر دارد، اما، غیری، به نام شیطان،که خود نیز مخلوقی بیش نیست، مخلوقِ همان خالق را، دوست تر دارد. وکرامت شعورِ او را بیشتر مَد نظر قرار داده است، تا خالق آن دو موجود .

گذشته از همهٔ این معانی ؛ این بخش ازمعنا قابل توجه است که : موجودی به نام شیطان بعد از مورد غضب قرارگرفتن ازطرف خالق خود، به خاطر فریب آدم، دربهشت چه می کرده است.که برعلیه خالق خود توطعه نماید. وخالق، ازاین توطعه هیچ نمی‌دانسته. این چه خالقی است، که از رفتار مخلوق خود به نام شیطان در ارتباط با آدم و حوا، تا این حد، بی خبرمانده است. و هنگامی مطلع می‌شود، که کار ازکارگذشته است. بعد نیز، فریب خورده را تنبیه وطرد می کند، وفریب دهنده را صاحب کرامت می نماید. (جالب تر این که همین خالق قرنها بعد؛ بر همان مطرودانِ از بهشت خود که بر روی زمین بودند ؛ به مانند، اعلام نجابت

عایشه زن محمد، وده ها مورد دیگر در قرآن آیه نازل می کنند (اعمال و معجزات موسی و عیسی بماند) به راستی شیطان در بهشت آن خدا چه می کرده است؟ تا برگزیده ای بشر نام را، که مورد شوق خالق بوده، فریب دهد. نقص آفرینشی این مخلوق بشرنام، چه بوده است،که فریب شیطان را، به جان قبول‌کرده است. واز طرفی، نقص خالق درخَلق این مَخلوق، چگونه بوده است که اورا مستعد فریب خوردن آفریده است ؟

این چه خالقی است که در فهم اعمال مخلوق خود، که شیطان نام داده اند، تا این حد در نادانی و عجز به سر می‌برد و می برده .؟و این موجود، غضب شدهٔ شیطان نام، چگونه، به راحتی به بهشت آن خالق،که بنا به گفتهٔ متولیان دین یهوه و الله و گاد، مختص خلصان و مخلصان به کمال رسیدهٔ او است ، وارد شده، و به گشت وگذار مشغول بوده است؟ البته اگر این سئوالهارا، با متولیان ادیان ابراهیمی مطرح کنید، حَلق شما را با مهملات خود، جِرخواهند داد، و به شما خواهند گفت ، که این معانی ، از اسرار الهی است، و بشر را به فضولی درآن مجالی نیست،که فقط خود خالق، بر این امرکتمان شده، واقف است. وهزاران مهمل دیگر، وخِردِ شما را با صدها دستور زبانِ مشیت و قضا و قدر و تقدیر و مصلحت به بیراهه خواهند کشاند. و از کتب مهمل خود، تارعنکبوتی درجان شعورِ شما خواهند تنید، تا شما را درخودتان حبس کنند. و در نهایت، درصورت

عدم پذیرش شما، شما را، به جرم کفرورزی و دخالت در نظام هستی والله و یهوه تکفیر، وحکم مرتدی شما را به امضاء خواهند کشید.

یکی از غریب ترین مضامین در قرآن وکتب ادیان ابراهیمی، حضوردائمی شیطان، برای فریب آدم و حوا دربهشت است.که در شمایل مار، حضور پر برکت خود را به بشر، ارزانی داشته است .

طبق مضامین ادیان ابراهیمی، بهشت، ماوای برگزیده گان و صالحان و وارسته گان است، حضور دائمی شیطان در چنین مکانی، برای فریب برگزیده ترین مخلوق خالق، چه تعریفی می‌تواند داشته باشد ؟ درصورتی که طبق متون به اصطلاح مقدسِ همان ادیان، شیطان، به خاطر سجده نکردن به آدم، درنخستین روزخلقت آدم؛ ازدرگاه الله طرد شده بود. و به خاطر نافرمانی ازخالق خود، ازقبل، ازمحضر خالق ، برای همیشه رانده شده. چگونه یه یک باره سَر از یهشت در آورده است. موجود مطرودی چون شیطان، دگر باره چگونه می توانسته در بهشت، حضور داشته باشد .

اگر آن بهشت را شیطان نیز بعد ازطرد خود از پیشگاه الله، فهم کرده است، باید پذیرفت،که شیطان نیز علی رغم تبلیغات متولیان ادیان ابراهیمی، همچنان از مقربین درگاه آن الله و یهوه می باشد. و این معنا، با نوع تعلیماتی که ادیان به ما تحمیل می‌کنند بسیار مغایرت دارد .

و اصلا این شیطان چگونه می توانسته به زبان عبری، یا عربی، با آدم وحوا به سخن بنشیند ؟ در جائی که برای خِرد یک محقق واقع بین، که باحقایق هستی سر وکار دارد، این سئوال همواره بی جواب خواهد ماند. درجائی که نقطه گذاری بر حروف زبان عرب، خود به هزار و چهارصدسال قبل باز می گردد، وپیداش زبان عبری وعرب وسامی، به حدود سه تا چهار هزار سال قبل می‌رسد، چگونه می‌شود تا مهملات را برای خردی توسعه یافته، ازآخور افسانه‌ها و اسطوره‌ها، به عنوان یک اصل عقلانی ترخیص کرد، و در قنداقی از فریب درحلق جماعت پر شعور فرو برد. درحیرتم، ازکسانی که، با انسان‌خواندن خویش، مدام، ازکهنهٔ حیضِ متولیان دین و ادیان لباس پلوخوری خود را، خیاطی می کنند. یکی به من بگویدکه شیطان، به چه زبانی، با آدم و حوا حرف می زده است.

دریغ و درد، که آدمها، نادان به دنیا می آیند، اما احمق ازدنیا می روند.



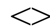
سخن ۲۳۰...

شعارگویان را، هیچ شعوری به کسبِ خِرد نیست. کسی که جانش آلودهٔ شعار دادن شده است ، لذت داشتن خرد را فهم نخواهد کرد .



سخن ۲۳۱...

به من آموخته اند که سخنان سنجیده را، به کسی انتقال دهم که ماهیت خود را فهم می کند (**سخنان شایسته لایق ابله نیست**) وآموختم که عمر محدود خود را، درتیمار درازگوشان صرف نکنم. کسی که نمی‌تواند خود را فهم کند، یقین داشته باشید که هیچ کس؛ وهیچ معنا را نمی‌تواهد فهم کند. یک شیرسماور طلایی؛ دربهترین حالت ممکن؛ کارش این است که آب داغ را از داخل اشکم سماور به بیرون هدایت کند. بَزک کردن جنایات دین، با مضامینِ اخلاقی؛ نمی تواند فجایع هولناک خدایان را؛ سرپوش بگذارد. دروسِ حوزه های ادیان؛کُشنده ترین سمی است که در حلق علم، می توان فروکرد. متولیان ادیان؛ باایجاد و ایجابِ امور غلط، سعی دارند، ما را مشغول تارکیها کنند، تا نتوانیم شکلِ حقیقی اشکال ، را؛ در نور شعور؛آن گونه که هستند فهم کنیم.



سخن ۲۳۲...

پدر بزرگم می گفت : آدمها که نه انسانها، تا زمانی که هویت بیشعور خود را، قی نکرده اند، ماهیت پُر بلاهتشان، آشکار نخواهد شد. و می‌فرمودند، هستند کسانی که، قبل از این که مشتاق یادگیری باشند، محتاج یار گیریند. **یقین دارم که اگر گاو را به بُرّانی زخمِ تیغِ قَدارۀ قصابان، فهمی بود، هیچ زمان پستانِ خود را در اختیار سلاخ نمی گذاشت.**

رنج ناتمام آدمیان در این کرهٔ خاکی، همه ناشی از باورهائی است که سخت، باور کرده اند، باورهای خود را .

هیچ دینِ آسـمانی نمی‌تواند بدون متوسـل شـدن به افسانه ها و اسطوره ها، و شـمشـیر، احکام خود را ماندگار کند. ادیان ابراهیمی، با موجه جلوه دادنِ مفاهیم غیرعقلانی،که ریشه درتربیتِ اخلاقِ عوام دارد، همواره حضور خود را، درخِردِ جمعی توده های جاهل، با روایت افسانه هایی که از مکانی نامرئی؛ آورده شده، تقدس آسـمانی خود را جار می زند. و در تحمیل مبانی کتابهای دسـت نویس خود، جـان آدمیـان را، در طول تـاریخ، قربـانی توجیه هات غیرعقلانی خویش کرده اند . همهٔ ادیان، با در هم آمیختنِ افسـانه ها و اسـطوره های ملل، اخلاق تجربی نوع بشررا، در منجلاب احکام خود، تباه کرده اند، تا مگر، تعالی خردِ پویای انسانها را، درسیر تکامل، اجیر احکامِ تقدس گرفتهٔ خویش کند. تا امروز مبانی تبلیغی ادیان، برای تعالی جوامع بشـری هیچ نکرده اسـت، مگر تبدیل اسطوره ها و افسانه های خودآن ملل، به احکامی تقدس یافته، برای پرستیدنِ خود آن توده هـا. کـه همـهٔآن کتـابهـا نیز، به روایت خود متولیان ادیان، از آسـمانی نامرئی، نازل شده است.که امکان روایت تقدس آنان نیز، جز، به زبان عبری و عربی و سـامی، قابل تکلم نیسـت، این خالقِ عبرانی وعرب زبان، با تحمیل کتب خود، تصـمیم گرفته اسـت، تا همهٔ نبوغ آفرینشِ خود را، به احکام لایتغیر خود ، برای مخلوقـات خود، جـار بزنـد. و در این میـان، درمانده، آن

کسانی هستند، که در فهمِ این سفارشات آسمانی تردید می‌کنند، که باید عندالاقتضاء، به حکمِ همان کتاب ها ، به جرمِ ارتداد، به دست متولیان همان احکام، شوکران مرگ بنوشند.



سخن ۲۳۳...

پدر بزرگم می گفت : هیچ نغمه ای بدون نَفَس دل، درجان آدمی نمی نشیند، مشروط به آن که به جامهٔ عقل، مزینش کنی. وهیچ عقلی راه به ساحل نمی‌کشد، مگر به قایق دل، درطریق باشد. و می‌فرمودند : اگر درستی های هر پدیده را فهم نکنیم، لذت عمق فهم زیبائی ها را، از دست خواهیم داد .

زیبائی ها، لذت بخش هستند، اما درستی ها درمانگر قطعی درد هایند. وقتی درستی ، اجین زیبایها شد، و زیبائی ها، قرین درستی ها، لذتی که حاصل می‌شود، همچون چتر گلی، همهٔ جان آدمی رادرآفرینش خود غرق می‌کند.

فرزند، اگر روزی، به فهم درستی های درون خود، نائل گشتی، هیچ زیبائی را به تسخیر قلب تو، مجالی نخواهد ماند. که داورانِ درگه خِرد را، جز به فهم درستی ها، میلی، به صدور حکم نیست.



سخن ۲۳۴...

دوست من ! من به یاد ندارم که به کسی مجوز؛ و اجازه داده باشم تا ولی نعمت من در زمین باشد. این سخنان مهمل چیست که شما می فرمائید، چه کسی اجازه داده است که یکی به قول شما بیاید ولی نعمت من بشود. مگرمن صغیرم یا ازشعور انسانی بی بهره .

من به قیّم احتیاجی ندارم. اگرکسی درشعور خود و منزلت انسانی خود مشکل دارد ، برود و قیّمی برگزیند. من خلق شده ام ، تا منزلت انسانی خود را در پرتو خردم فهم کنم، آن هم بدون وابستهٔ به هرکسی و هرمکتبی .

هیچ انسانی در هستی بر دیگری رجحان ندارد. و نمی‌تواند داشته باشد. کسی که به دست شوئی می‌رود و دفع مزاج می‌کند و در بستر زنان و مردان می‌خوابد و عرق می‌کند و بیمار می‌شود وصاحب خون و پوست وگوشت و استخوان چون خودِمن است ، ودرد تمام انسانهای دیگر را درجان خود دارد، چه مزیتی بر من می‌تواند داشته باشد تا من او را قیم خودکنم. کارخانهٔ فضولات سازی تن من، به هیچ ولی نعمتی محتاج نیست .

کمی فکر کنید کاری با شما و امثال شماها کرده اند، که با بُت پرستی هایتان، جای خدای جانتان را دردل هایتان تنگ کرده اند .

بت پرستی شاخ و دم ندارد. هُبل پرستان سابق، امام پرستان جدیدند. بت پرستی بت پرستی است. چه در پای بتان جامد بیفتی، وچه در پای بتان زنده . هردو، بت پرستی است . انسان بت پرست، خدای جان خود را فهم نمی‌کند. جدا متاسف حال شما هستم که با ادبیات نیز، سر وکله می‌زنید و عاشقانه ها را فهم می‌کنید. شما و بزرگتر از شما هم نمی‌تواند امام زمان را، در ذهن من خالی کند. دین من، دین بیخردی نیست. دینی که براساس موازین عقلی نباشد، به لعنت سگ نمی ارزد. دینی که نتواند خرد مرا اغنا کند، به حتم ، بلاهت مرا دامن خواهد زد .

این کسی را که شما منتظرش هستید و اورا مهدی می‌خوانید، آیا می‌دانید که طبق متون متولیان دینی ، مامورکشتار چقدرانسان است، آنقدر قرار است آدم بکشدکه خون آدمیان تا زانوی اسبش برسد.

چرا باید موجودی به خود اجازه دهد، به قَدّاره‌ای خونین، همه را قربانی مکتب خود کند. این بزرگوار مهدی، اصلاً چرا نمی آید که دانشگاه بسازد، بیمارستان بسازد، کتابخانه بسازد. این همه ویرانی و بیماری و بدبختی نوع بشر را درمان کند. و ویرانی شهرها را آباد کند و ترویج علم کند. ومهم تر این که، بیشعوری آدم ها را درمان کند ، و دردمندان را مداوا نماید. و مغزهای معیوب آدم ها را چاره ای بیندیشد. دیوانه گان را عقلی سلیم عنایت فرمایند. گرسنگان را نانی برساند، و جَنین های ناقص در رحم مادران را درمان نماید، و ترا و مرا به منصب انسانیمان هدایت فرماید . این موجود، برای تکاملِ خردِ آدمی و آدمیان نمی‌آید. می آید که تا می‌تواند آدم بکشد و خون آدم ها

را بر زمین جاری کند. برای چه و چرا ؟ مگر پدرانش کم کشته اند، که او نیز می‌خواهد،کار ناتمام آنان را تمام کند. بروید و بالغانه به منزلت انسانی خودتان فکر کنید، که دراین کهکشان لایتناهی درکجای هَستی قرار دارید ؛ و جایگاه انسانی شما کجاست ؟

عزیز من، اگرسر گوسفندی را ذبح کنیم، از سه لیتر و نیم خون او، فقط یک و نیم از تنش خارج خواهد شد، مابقی در تن او متوقف می گردد. و انسان بالغ که پنچ لیتر خون ، در تن دارد، اگر، مثل حیوانات ذبحش کنی، بیشتراز نیمی از خون او، از تنش دفع نخواهد شد، تصور بفرمائید چقدر انسان باید کشته شود، تا خون به زانوی اسب این آقا برسد. که قرار است طبق روایات این جماعت شیعه، آن هم با تنی برهنهٔ و عریان؛ ظاهر شوند .(گویی همه امورِ دنیا وآخرت درمکتب جماعتِ تشیع بدون برهنگی قابل حل و فصل نیست . امام زملانشان هم ؛ برهنهٔ و کون پتی ظهور می کند) من نمی‌دانم چگونه امکان دارد که بشود با کشتار وآدم کشی عدالت را در این کرهٔ خاکی، که پراز جهالت است حاکم کرد . مگر می شود با کشتار؛ جهان را آباد کرد ؟ مگر می‌شود، درجمع مشتی نادان و جاهل، عدالت را با قتل و کشتار مهندسی کرد. ملت بیشعور را، باید تعلیم شعور داد. وقتی قلمِ خرد ورزان شکسته می‌شود، وتن وخرد فرهیخته گان را در سردابه ها می پوسانند، چگونه می‌توان با کشتار، عدالت آفرید ؟

عدالت را قلم به دستان با شعور، نظم می‌دهد، نه قداره بندان بیشعور. رسم درست کاری و عدالت، شعوری بالغ، وخردی ناب می‌خواهد، نه شمیشیرِ داغ عربی، که هیچ گاه ازخون ریزی سیر نمی‌شوند.

کجای تاریخ تا امروز نوشته شده است که با کشتار آدمیان، عدالت آفریده می‌شود. که اعمال این شخص نامریی، دومیّ آن باشد . عدالت را، خِرد نگهبانی و پاسداری می‌کند، نه تیزی تیغ شمشیر. **اگر دین برای عوام آمده است، چرا تا این حد آنان را در نادانی گرفتار کرده است، و اگر برای آمده است چرا این قدر به خردمندان گیر می دهد. و چرا برای سئوالهای عقلانی و محکمه پسند خرد ورزان، هیچ جوابی در چنتهٔ خود، ندارد . و همواره سئوالهای آنان را با قضاو قدر و مشیت وتقدیر و مصلحت ومهملاتی چون اینان پاسخ می‌دهد.** من هیچ زمان فهم نکردم که این تازیان؛ و مریدان نادان این تازیان، چرا تا امروز ازخون وکشتار آدمیان دست نمی‌کشند . چه لذتی در خون است که مشام وکام اینان را در پرتو کتابشان تا این حد فریب داده است، که از ریختن خون سیرآب نمی‌شوند. امروز در این دنیا که من وشما درآن هستیم خوب ببینید هر چه تروریست وآدم کش هست ، بلا استثناء جمعی کثیری از مسلمانان درآن جمع حضور دارد. این جماعت چرا وچرا برای هرمقصود و منظوری، و هرهدفی خنجری برهنه به کف می‌گیرند ؟ آیا انسان به غیر خون ریزی، نمی‌تواند به اهداف انسانی خود جامهٔ عمل بپوشاند؟ **من نمی‌دانم چرا هرکس، در مکتب این تازیان، دَم از عدالت زده است، بوی خون، فضا را لبریز نموده است. چرا این جماعت مسلمان در دنیا، قبل**

ازاستفاده ازخِرد خود، ازشمشیر سود می‌جویند. برای همین است که در طول تاریخ ، همیشه درطناب استعمارهای رنگ رنگ گرفتار شده اند و می‌شوند، علت آن نیز بی خردی این تودههای نادان است، که به جای استفاده از خرد، از کودکی تعلیم دیده اند تا همیشه شمشیری به کف داشته باشند. **استدلال مسلمان ، برای تعریف هویت مکتبش، بریدن سَراست، نه خوراندن مطلبی و علومی به سَر انسانها .**

قبل از اینکه این بزرگوار مهدی نیز بیایند، اولین مشق او کشتار آدمیان است، آنهم توسط مردگانی که از خاک به در شده اند، تا سَر از تن زنده گان جدا کنند. چرا تاوان بلاهت تبارم را ، من و نسل درمانده بعد از من، باید پاسخگو باشد. این چه تفکر مهملی است، که در جان ما آدمیان نهادینه کرده اند،که برای استقرار هر عدالتی، خون کثیری از انسان های غیرخودی را، برخاک باید ریخت؟ آیا دین برای انسان آمده است یا انسان برای دین ؟ دینی که عمری است از انسانها برای بقای خود قربانی می گیرد، خدایش برای من ، قابل فهم نیست. کمی فکر کنید ، اگر اندوخته ائی داشتید و دارید مرا نیز در داشته های خود شریک کنید تا در فهمِ فهم ، به فهمی برسم، تا همیشه شما را نیزسپاسگزار شما باشم .

بدانید که، گونهٔ خاصی از نوع بشر، درجامعهٔ من و تو وجود دارد، به نام ملا و آخوند، که در عین استفاده از تمامی مواهب قانونی وغیر قانونی سرزمین

من ، خود را ملزم به اطاعت از هیچ قانون نمی‌دانند. هر زمان که بخواهند خدایشـان را به جان این مردم می‌اندازند، تا نکرده خود را توجیه کرده باشـند. **دوسـت من ! آن خدایی که، این همه مراسمِ فجیع؛ ومصائب و بدبختی بشر را با این خونسردی در زمین برگزار می کند، به عدل عدالت و مهربانیش تردید کن .**



سخن ۲۳۵...

خواسـتم از جانور بیشـعوری با شـما بگویم، از این بیماری نهفته؛ وحیوان پلیدی که جان یکا یک آدمیان را در طویلهٔ خود به بند کشـیده اسـت. بیشعور، فردی اسـت که کاملا هوشـیار و دانا و با سـواد وزیرک. که سعی دارد با قربانی کردن تمامی پدیده های حول و حوش خود ، منافع غیر اخلاقی خود را، موجه جلوه دهد.آدمِ بیشـعور کاملا صـاحبِ عقلی قوی اما غیر سـالم و سـوادی سرشاراست. اگرانسان صاحب شعور نباشد نمی‌تواند بیشعور شود. باید چیزی در جان آدمی وجود داشـته باشـد تا بتواند خلاف آن را در جان خود خلق کند. تحصـیل کرده ها و باسـوادان بیشـعور، به مراتب از یک رفتگر بیسـواد وعمله بیشـعورتر هسـتند. هر چه شعور در جان آدمی کلفت ترباشد بیشعوری می تواند پروارتر شـود. خانم ! شما فهمی به آنچه که بر زبان جاری می کنید ندارید، من به سـوی شـما نیامدم، این شـما بودیدکه به سـوی من آمدید، و همهٔ وقت مرا،

هویت و اعصاب مرا به شدیدترین شکل ممکن فرسوده کردید تا من بتوانم از دهان شما اصل کلام ترا درک کنم. شما در طول این مدت مرتب مرا پیچاندید و خسته ام کردید. شخصیت های رنگ رنگ درون تو، مرا بسیار آزار دادند. وکلام من با تو؛ تا آنجا کشید، که ازشما درارتباط با تمایلات شما سئوال کردم تا شاید به نوعی با کشف تمنیات درون تو واقف شوم و شاید بتوانم از این طریق کودک درونتان، وترا به سوی بلوغ هدایت کنم . و از ممنوعه‌های تو فهمی کسب کنم. در این سطح نیز شروع به بازی دادن من و خودتان کردید وگمان می کنید من فریب موش های درون شما خواهم خورد؟ من سلاخ موش هایم خانم، نه بازیچهٔ دستورات آنان. اگر از این معنا فهمی ندارید این به جهل شما باز می گردد نه به زیرکی شما. شما گمان کردید که من فهم مطلب نمی کنم و نکردم ؟ چرا خوب فهم مطلب کردم . اما می‌خواستم که زبان شما، خود به اعتراف در این زمینه بپردازد تا گوشه‌های پر موش خودتان به فهم گفتهٔ خودتان برسد. و فرمودیدکه این راز را با آقای مورد نظرتان هم مطرح کردید وفرمودید ای کاش به ایشان نمی گفتید. شما نمی‌دانیدکه با دروغ های خود؛ بدون آنکه بدانید مشغول قربانی کردن من وخودتان بودید. آن هم قربانی کردن کسی که برای نجات تو از همهٔ خود وقت زیادی گذاشته بود. شاید بتواند شما را از دست حماقت جانتان خلاص کند. شما موجود بیماری هستید. شما بدجوری به طرح معما برای اطرافیانتان عادت کرده اید. اگر خوب درخاطرتان مانده باشد مدام سعی کردم یک جوری شما را وادار کنم تا خود

را تخلیه کنید. تصور نمی‌کنی که این شما بودید مرتبا با دروغ ها، و وارونه گوئیهای خود، مرا به دور خود تاب می‌دادید ؟ و دروغ های رنگ رنگ را به من تحویل می‌دادید. من تنها کاری که با شما کردم یک حیرت در جانتان کاشتم ، وشما به سرعت خودتان را استفراغ کردید. شما اگر به نزد من آمده بودید تا شاید فهم خود کنید، چرا مرا قربانی خودتان می‌کنید؟ آیا تصور نمی‌کنی که موش های درون تو از این که کشف شده اند، از دست من بسیار عصبانی هستند ؟ شما تصور نمی‌کنید که من شما را کشف کردم و شما از همین کشف شدن توسط من عصبانی هستید؟ من در این چند ارتباط ازصدا و کلمات شما و نوع خنده هایتان فهم کردم که در پشت همهٔ آنها نوعی بیزازی توام با ریا نهان شده است پدری که از دادن مهر پدری به دختر خود امتناع کرده باشد؛ محصولی جزشما؛ به بار نخواهد آورد. همهٔ تن شما مصمم ایستاده است تا همهٔ ترا قربانی آلت تناسلی کسی کند که درخندق شهوتش، بستر جماع، با ترا پَهن کرده است. شما آدمی هستید که نمی‌توانید بجای جهیدن از صخره های خِرد و فهم، بر بلندای شعور تنت توقف کنی، تا همهٔ بودن بیمارت را فهم کنی. جهیدن مدام شما درخودتان، از خار عاطفه ای است که در ماتحت هویتت فرو کرده اند، و شما به نیش این خار بسیار دل بسته اید. و نمی‌توانید از آن دل بکنید. شما با شعارهایی که هیچ شعوری آنرا هدایت نمی‌کند نخواهید توانست از لذت رایگان خِرد، که بلاهت شما را به ادب می‌کشد درس تعالی بیآموزید . شما، با سِّرِ فهمِ معانی واژه ها و کلمات بسیار بیگانه هستید. تا زمانی

که کسی، هویت کاذب خود را قی نکرده باشد نمی تواند ماهیت واقعی خود را فهم کند. شما در فریب دادن خود استادی کار آزموده هستید. کسانی چون هم بستر نانجیبِ حَصیله باز شما، که در جامعهٔ ایران امروزِکم هم نیستند باید که شما را در بستر شهوت خود قربانی تمنیات خود کند . و الا شما، احساس فراغت بال نخواهید کرد .

به آن موجود بیشعورِ درونتان بگوئید، که اشوان دانست ، که تو، اِحرام بستهٔ زَوّار کعبهٔ خُصیه های کسی شده ای، که زمزم را در آب حَصیلهٔ نانجیبش قربانی خواهدکرد. حیف هویت توکه در قالبِ زن خلق شده است . برو ای موجود در خود مانده، و برای تیله بازی کودک درونت چاره ای کن؛ که در فردای خیلی نزدیک، پسر و دختر تو نیز، آن می‌شوند که مادر و پدر تو، از تو ساختند. شوهر درمانده ای که تو امروز در آغوشش می خوابی و پدر فرزندان توست ، و تواز دست رنج او، به عیش پنهانت دل بسته ای، کتاب اخلاق را به خاکستر نشانده است .



سخن ۲۳۶...

دوست عزیزم، بیشتر این   نادانان، حتی روخوانی نوشتهٔ مرا هم، فهم نمی‌کنند، چه رسد به فهمِ معنای آن. از نظرمن، بیشترِ این دم جنبانک های

زنگوله در ماتحت، به کلاس ظاهرشـان اهمیت می‌دهند؛ تا معنویت درونشـان دختر خانم ها یش ۴ سـاعت جلو آئینه برای کشـیدن خط چشـم وقت تلف می کند، اما ۱۵ دقیقه به مغز گندیدهٔ خود مجال ذخیرهٔ فهم نمی‌دهند. آقاپسـر های شـکار چی جنسـی هم، کم ازآنها ندارند. این جماعت پنیاره را، خوب می شـناسـم . عمری سَرشـان را درآخور متعفن تُنبانشـان نهان کرده اند و با دُمشان مگس پرانی می کنند. فقط کافی است دریچهٔ فاضلابشان را برداری، بوی تعفن هویتشـان، گندابی اسـت ،که هیچ مَیّتی را، توان اسـتشمام آن نخواهد بود . باور کنید خیلی عصبی شدم که این همه آدم درازگوش، یکی نتوانسته بود نوشته ای درخورشـان ارائه نماید. آن وقت همین ها می‌خواهند به آزادی برسـند. اینان موجوداتی هسـتند، که فاقد شعور توسعه یافته. امان از جامعه ای که شعور خود را، قربانی شعارهای خودکرده اسـت. به شما عرض کردم،که سیاست، سیاحت شـما را سـیاه کرده اسـت. مرا ببخشیدکه این مطلب را عنوان می کنم شما آنقدر در سیاست غرق شده اید، که عاشقانه های درونت قربانی شده است. خودتان را از این تودهٔ بیشـــعور خلاص کنیـد تا به فهم خود برســید، این جماعت را رها کنیدکه درمانی برآنها نیسـت، چراکه عمری اسـت ، درآب اسپرم ۱۴۰۰ تازیان شناوراند .



سخن ۲۳۷...

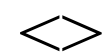
دوست عزیزم خواستم با این نوشته، میان عدالت وآزادگی دیواری بکشم تا این دو معنا ، همدیگر را نفریبند .

هیچ عدالتی نمی تواند مادر آزادگی را، در اوراق کتاب خویش به تعریف کشد.

اما آزادگی قادر است، با تعریف پُرشعور، که ریشه در خِرد آدمی دارد ، تندیس عدالت را، در جایگاه خویش استوار کند .

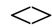
آزادگی قادر است عدالت را، به بلوغی در خورشأن هدایت نماید. اما عدالت قادر نیست، که آزادگی را، در تعاریف کتاب مدون خویش، موجه جلوه دهد .

که آزادگی، بدون تعریفِ جامعِ حرمتِ منزلتِ آدمی، به هیچ وجه، درخرد انسانی، قابل فهم نیست. در صورتی که، تقویم عدالت، گاهی با تقسیم حماقت درمیان توده ها ، خویش را به زیباترین شکل ممکن، توجیه می نماید .



سخن ۲۳۸...

داشـتن خردتحلیلی، داروی هرحماقتی اسـت، تکامل شـعور درآدمی، مسیر نمی‌شود، مگردر سایهٔ خردی، که او را به تحلیل امور دعوت کند. مشکل ملت ما، در این اسـت، که از خرد تحلیلی بسـی بی نصیب مانده است. اگر روزی این ملت، به چنین تحلیلی دسـت یابد، طعم آزادی را به معنای واقعی خواهد چشید. شعورتکامل یافته درآدمی، تنها ابزاری است که می تواند او را در فهم امور یاری دهد. موجودی به نامِ آدم، وقتی کوچک ترین شناختی از خُلقیّات فردی خود ندارد، چگونه با قاطعیت، از وجودِ خدایی درهسـتی سـخن می گوید، که هیچ زمان به فهم شـمایل او نایل نشده است. همین موجودِآدم نام، وقتی قادر نیست؛ حتی کمترین تحریکاتِ جنسـی خود را مهارکند، طبیعی است، برای نارسایی و نـادانی هـای خود، هزاران خـدای جور وا جور، برای تمنیات خود خلق خواهد کرد،تا بارِ مسئولیت بیشعوری خود را، بردوش آن خدایان بگذارد.



سخن ۲۳۹...

عدالت تعبیری نسـبی اسـت، هیچ گاه فریب این واژه را نخورید این واژه، تعبیر ذهن من وشماست. هیچ عدالتی در هستی به آن معنا که در ذهن من و شما رسوخ داده اند، وجود ندارد. اما مجازات، واقعیتی از یک حقیقت محض است،

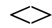
که ما آدمیان بر اساس قوانین اخلاقی، آنرا به کتابی بزرگ مبدل کرده ایم؛ تا حریم انسانی یک دیگر را بر اساس سنت های جامعه توجیه کنیم .

دوســت من ! یقین دارم اگر خدایی هم در هســتی و خلقت، نقشــی داشــته باشـد، بقدری در این امر گند زده است، که با فرستادن پیامبرانی سعی داشته تا گند های خود را سر پوش بگذارد. این خدا، به قدری با گند زدن های خود در هســتی دســت و پایش را گم کرده اســت ، کـه پیامبرانی از جنس همان گندزده های مخلوق خود را، برای خود آنها؛ مامور رفع نقص کرده است، تا نقص آنان را در آفرینش اصلاح کنند. دوست عزیزم ! فاجعه بارترین عمل ما آدمها؛ در این است ؛ که گویی ناخودآگاه، ماآدمها توافق کرده ایم که هرگز در باب دین و مذهب با هم هیچ سخنی نباید بگوئیم . بلکه باید بطور متفق القول، خود را مدام موظف بدانیم که از اعمال و مناسک مقرر شدهٔ در باب دین و مذهب بی چون و چرا حمایت کنیم، و تَصَوّر می کنیم ؛ چنانچه از اجرای این مناسک، بی چون و چرای دینی حذرکنیم، ممکن است، ادامهٔ حیاتمان بدون اجرای این مناسک تقدس گرفته به آسیب های جدی مبتلا شود. **ما آدمها را تعلیم داده اند،که مدام ؛ گَند بزنیم، تا مباداگَند نزنیم.**



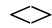
سخن ۲۴۰...

آن دسته ازآدمها،که تعلیم ندیده‌اند تا خوب‌گوش کردن را بیاموزند، مدام مجبورند تا پاسخ دهند. وعده‌ای نیز، آموخته اند، تاگوش کردن را بهانه ای کنند؛ تا پاسخهای آمادهٔ خود را، در حلق فردِ مقابل، تخلیه نمایند. دراین میان، آن‌کس می‌آموزد، که خردی، بَر دروازهٔ گوشش به انتظار نشسته است.



سخن ۲۴۱...

فرزندم، وقتی مدام بخش وسیعی از هویت خِردکسی را به خُوف از شیطان مشـــغول کردی، او فهم نخواهد کرد که تو، چگونه به خالی کردن جیب او مشـغول خواهی شـد. بدان که، همهٔ اَبر بیشعوران تاریخ، جز برای خالی کردن جیب تو؛ و هویت انسانی من و تو، قد عَلَم نمی‌کنند. وقتی بشود خِرد کسی را با خطر شـیطان اجین کرد، او هرگز فهم نخواهد کرد، که یک ملا و فقیه ، چگونه به خالی کردن جیب مادی و معنوی وی مشغول شده است .



سخن ۲۴۲...

کســی که با چشــم دیگران وحضــور دیگران، فهم هویت خود را تنظیم می‌کند ، هیچگاه نخواهد توانســت منزلت انســانی خود را متعالی ســازد. شــما

عزیزی هستید که خیلی زود ، هویتتان را در جمع نزدیکان و با حضور نزدیکان از دست می‌دهید و همهٔ خودا نسانیت را، با آنها شریک می کنی وخود را وخواسته های خود را قربانی جمع آنان می کنی. واصلا توجه نداری که نه آنان از تو هستند و نه،تو از آنان هستی، بلکه فقط به عنوان یک انسان درکنار هم، به هم وابسته شده‌اید و تعلقات عاطفی، شما را گرفتارآنها کرده است . به خاطر همین تفکر تربیتی و تعلق عاطفیی که در شما هست، در ارتباط با خودتان از احساس گناه لبریز می‌شوید. آیا هیچ زمان چرایی این کار را از خودتان سئوال کردید؟ چون با این نوع فکر و اندیشه که در خود ذخیره کرده اید، این نگاه اطرافیان است که شما را هدایت می کند. این هدایت باعث می‌شود که دیگر خودتان را ازآن جمع ندانید. و نمی توانید خودتان را از آنان بدانید. این را قویا فهم کنید تا زمانی که هویتت، به خودت تعلق نداشته باشد و ازآن خودتان نباشد نمی‌توانید هیچ مطلب کلیدی را عمیقا فهم و بیاموزید. فقط اطلاعاتتان زیاد می‌شود .

شما باید فهم کنید و باورکنید، که انسان مستقلی هستید و سعی کنید به استقلال خود، به عنوان یک انسان احترام بگذارید. کسب این استقلال چه با نگاه دیگران و چه بی نگاه دیگران باید در شما به بلوغ برسد و چه در جمع وابستگان باشی و چه بی جمع وابستگان درهردو صورت شما فقط شما هستید نه غیر شما. من در این مدت، این همه نکات کلیدی به شما انتقال دادم هیچ

نگفتید، ولی با همهٔ خرد خوبی که داشتید و دارید خودتان متوجه شدید که در بند چه موضوع بی اهمیتی قفل شدید که هراسش، جانتان را درهم کوبید. آنقدر اذیت شدید که به زبان آمدید این فرمان ازهمان اتاق ممنوعهٔ شماست که همهٔ شما را هدایت می‌کند، و من وارد اطاقی شدم که تحمل شما را در هم ریختم. آیا واقعا این امرتا این حد مهم است و مهم بود که شما آنرا به زبان آورد ؟ بروید وکمی با خودتان خلوت کنید و با خودتان و به خودتان بیندیشید تا مگر خود خودتان را د رخودتان پیدا کنید .اگر قرار باشد فرمان بردگی شما از اتاق ممنوعهٔ شما تا این حد جدی صادر شود بهتراست هر چه زودتر نسبت به ویران کردن بخشی از این اتاق، اقدامات انسانی د رخودتان آغازکنید، والا، هیچ فرقی میان شما و بقیهٔ این جماعت عوام که درکنار شما هستند نخواهد بود .



سخن ۲۴۳...

فرزندم، سعی کن هیچ گاه خدائی را عبادت نکنی که عوام را به فهم آن خدا کشانده اند. خدائی را عبادت کن، که خردمندان را دوست تردارد. تا می‌توانی خدا را دوست بدار،که خدا پرستیدنی نیست .

اما هوش دار فرزند ! که هرگز از خدا نترسی.که ترس از خدا، شعورِ بت پرستی ترا تقویت خواهد کرد. خدا در توست و اصلا خود توست. اگر

روزی به دوستی با خدا جانت نائل آمدی، تمامی بت های درونت ، که اتاق ممنوعهٔ ترا اشغال کرده اند، به لحظه ای فرو خواهند ریخت. مبادا فهم خویش را بازیچهٔ باوری کنی که ترا، درخاکی که به فهمش نائل آمده ای؛ به سر گیجه ای، معلق کند.



سخن ۲۴۴...

فرزندم ! هر زمان که گستاخی کسی را به فهم مضامین نو، ادراک کردی بی هیچ تردیدی ، درشعور انسانی وی مشکوک باش. که بیگانه شدن با مضامین نو، ناشی ازکودنی آدمی است، موجودی که، درباورهای خویش غرق گشته است، شجاعتِ به ادراک نو را، فهم نخواهد کرد .



سخن ۲۴۵...

ادیان و متولیان کلاّش و شیادِ آنان، با ایجادِ دُکانهای رنگ رنگ ؛ و نشستن در سیارهٔ حقیری چون زمین، و در نقطه ای و شهری و دیه ای و کوچه ای حقیر تر، و کَپری حقارت بارتر، مدعی هستندکه اموراتِ آن خالقِ بیکرانی ها را ، از گزندِ اشرارِ زمینی محافظت می کنند. و با ایجادِ شرکت های چند ملیتی خود، در این سیارهٔ حقیر، با به چالش کشیدن دیگر شرکت های مشابهِ خدا فروش،

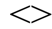
سعی دارند با اخته کردن دیگر شُرکای هم مسلک خود، ثروت های کلانی را با ساختن خدایان به جیب بزنند. دردآورتر اینکه: این متولیان شیاد؛ چنانچه از سوال های، محکمه پسندِ پیروان خود به عجز درمانند ، با اِعمالِ خشونت های غیر اخلاقی، در تثبیت سَروری خود، ترورهای هولناکی را تدارک می بینند. گم شدن حقیقی خدا، بیشتر به تعالیم ادیان ساخته و پرداختهٔ ذهن این متولیان شیاد مربوط است. و هویدا شدن خدا، بیشتر به صندوق های سازمانهای خیره ایی که مدام خدا را جار می زنند تا آدمها را به نفع خود لخت کنند. هرکجا بوی اسکناس ازآن مکان به مشام می رسد، وارثان مُکّلفِ خدا در زمین، در آن اماکن متبرکه، مدام به بهانه های ترویخ اخلاق، با حضورِ دائمی خود؛ پرسه می زنند، تا جماعت را در طول زمان، به بی اخلاقی تعلیم دهند.

خوب توجه داشته باشید، که ترس از مُردن، خدا خوردن را در جان آدمیان تباه کرده است. من؛ در حیرتم، که چرا خوراکی به نام خدا، با معدهٔ عده کثیری سرِ ناسازگاری دارد. وقاحتِ خلقت خدا؛ در ترکیب –با بلاهتِ من آدم، عفونتی خلق کرده است، که جز به خون، با هیچ تحفه ای قابل مبادله نیست. خدا، طالب کشتار و خون است؛ و منِ آدم؛ حریص اجرای تمنیاتِ احکام او. شراکت خونبار و هولناکِ این دوموجودِ تبه کار، تنازعِ ناپیدار بقا را؛ در این سیارهٔ حقیر بر انسانها تنگ کرده است .



سخن ۲۴۶...

پدر بزرگم می فرمودند: پسـر جان، درمان احمق هم داروی خودش را می‌خواهد و هم طبیب خودش را. هر چیزی را که فهم نمی کنی سعی کن با آن دوستی کنی، شاید روزی به تو در رحمتِ خود را عیان کند. از نفهمیدن مطلبی در هراس مباش، هراس تو، از این باشـد که مبادا تصـورکنی که آنچه فهم کرده ائی، فهم آخر است. می فرمودند: فهم، آخرِ کار نیست، بلکه شروع کار اسـت. می فرمود: آغاز وشـروع، ازآنِ انسـان فکور اسـت ولی انتها ازآنِ آدم جاهل. انسـان فکور چون می‌داند که باز هم هسـتی هست، می ماند، ولی جاهل گریز را بر هر ماندن ترجیح می‌دهد .



سخن ۲۴۷...

هر چقدر دامنۀ ادراک آدمی، از فهم مجهولات عمیق ترباشد فهم از داشته ها نیز پیچیده ترو عمیق تر می شود. آنکه مولوی را به سرودن این بیت کشانده است ناشی از این عمق است . مولوی می فرماید :

هر کسی از ظن خود شد یار من

وز درون من نجست اسرار من

این بیت به فهم همان مجهولاتی باز می گردد که بارها از آن آنها سخن گفته ام. مبنای قضاوت ما بر روی داشته ها بر اساس اکتسابات ما ازموضوعات است، نه فهم و عمق آن پدیده ها.

ما کمتر توانسته ایم با واژه ها و معنای اصلی آن واژه هاآن گونه در ارتباط باشیم که هستند،که بارِ عاطفی معنی را به تعریف می کشند.

بار عاطفی معنائی، و فهم این بار غریب، حوصلهٔ خود را می طلبد. به عنوان مثال: دوست داشتن، واژه ای تمام است وکسی که دوست داشتن را فهم می‌کند خود را درگیرِ اما و اگر نمی کند. نمی‌شود به کسی گفت که دوستت دارم مشروط براین که این عمل را انجام دهی یا آن عمل را به انجام برسانی و یا به انجام نرسانی. این می‌شود معامله. ماآدمها حوائجمان را در لفافهٔ دوست داشتن پیچیده ایم . **بدانید که هر واژه را تعریفی و هر تعریفی را معنائی و هر معنائی را معرفتی است و عرف فهم معرفت ادراک منزلت خود آدمی از خودآدمی است، ونه از غیر خود.**



سخن ۲۴۸...

شما هیچ دلیل محکمه پسندی در خصوص عقاید خود ندارید عزیزم ، چه شب باشد چه روز. دلائل مغلطهٔ شما بزرگوار قبلا در متون دین ابراهیمی

مندرج شـده اسـت و شـما هم بر اساس همان مغالطات خانه خراب کن است؛ که به بحث با دیگران قد عَلَم می کنید. ومحاکم شما بر اساس همان متون حکم می کند. یک حکم و دستور اللهی، برسرهرعقیده‌ای گذاشتن و با آن سَر مردم را از تن جدا کردن در منزلت انسان متمدن نیست. شـما خوب می‌دانید که عموما در محاکم ابراهیمی ، سَر انسانها را به استناد احکام الله جدا می کنند.

ارائهٔ افکار توسط شـما عزیز، براساس احکام مقلدانه است، نه بر اساس دلائل محققانه. شما از خودتان اگر مطلبی و معنائی دارید عنایت بفرمائید، تا فدوی هم مطلبی از شـما بیاموزد. جناب علی هم انسانی چون من و شما بود دفع مزاج داشت و از خود مدفوع دفع می کرد، وآلت تناسلی داشت و در بستر زنان متعدد می خوابید. مریض می شـد و تنش از درد، در رنج بود و خوراک می خورد و الی آخر. عزیزم ایشان از آسمان نیامده بودند و نیامده اند و تَخمشان ازموجودات آسمانی نیست، که در رحم زنی آسمانی بسته شده باشد. اگر اسلامِ محمد در عربستان نیامده بود، علی، در شن زارِ برهوت عربستان مثل بقیهٔ آدمها در تنگ دستی و فقرو بد بختی زندگی می کرد وو نهایت نیزمثل بقیهٔ عرب های سوسمارخورمی مُرد، وکسی هم نامی از او در هیچ کجای تاریخ فهم نمی کرد. علی شانزده یا هفده ساله را بعد از هجرت محمد به شهر مدینه، سلمان خائن، با آن عقاید ضد ایرانی خود، تبدیل به علی کرد. و جماعت شیعه و متولیان آن

مذهب هم، به مقتضیات منافع خود او را آنقدر بزرگ کردندکه قابل دسترس نباشد.

شما عزیزان در خصوص اعتقاداتان هیچ دلیل موجه محکمه پسند انسانی برای عنوان ندارید. این مطلب را فهم کنید، که اعتقادکثیری بر عقیده ای، دلیل بر صحت و درستی آن عقیده و عقاید نیست. تاآنجا که بنده درطول این ۲۵ سال مطالعه وتحقیق و فهم کرده ام، از جماعت مسلمان در طول تاریخ اعمالی جز سر بریدن و غارت و آدم کشی هیچ ندیده ام. بیهوده عده ای فرهیخته و دانشمند و فیلسوف و ادیب را به اسلام نچسبانید. **اگرکسی به قدر اَرزَنی به شعورِتوسعه یافته ای تجهیز شده باشد، به حتم مُحقق می‌شود، نهٔ مُبلّغ.** آن درماندگان، ازترس متولیان دین اسلام، نمی توانستند عقاید خود را عریان بیان کنند. اگر چنین می‌شد، جانشان را به ساعتی سلاخی می کردند. طوری می گوئید که علی درکعبه زاده شده است، انگار یک چهار دیواری بدون ، با ارتفاع حدود دو متر درآن دوران در مکه،که گاها خود اعراب در داخل آن قضای حاجت می کردند .به دنیا آمدن علی در آن مکان جزو عجایب است. مردم کاملا برهنه و بدون لباس آن دوران مکه که حتی زن و مردش ،عورتشان را نیز نمی پوشاندند. در کعبه به دنیا آمدنشان چیز غریبی نبوده است. طوری از تولد علی در کعبه می گوئید ، انگار خود حضرتعالی درکنار ننهٔ علی ایستاده بودید و شاهد زایمان او بودید. اگر تاریخ را خوب می دانستید و می فهمیدید ، سرتان

را در با تمام توان ، به سنگ مستراح حیاطتان می کوفتید.تا دیگراز این گُه گویی ها نکنید. پدر جان در ۱۴۰۰ سال قبل کعبه، ویرانه ای بیش نبود. یک چهار دیواری بود اندازهٔ ازاندازهٔ امروزی خود بسیار کمتر، این مهملات که شما در فیلم ها می بینید، هیچ ربطی به تاریخ و امور تحقیقی تاریخ ندارد.کعبه در آن دوران، حتی سقف هم نداشته است، و ارتفاع طول آن نیز بیشتر از دو متر نبوده است. که با لاشه سنگ ساخته شده بود. این بنا را که امروز شما شاهد آن هستید، سلطان سلیم عثمانی اَبله، به وضعیتِ فعلی درآورد. در طول تاریخ، کعبه، سه یا چهار بار کاملا تخریب شده و دوباره ساخته شده یکی دو بار با سیل ویران شد، دو بار توسط خاندان امویه ویران گردیده. تاریخ ساختمان کعبه را در طول زمان مطالعه فرمائید. تا مجبور نشوبد این قدر به خودتان دروغ بگوئید. علی اگر در کعبه متولد شده است، به بخاطر فشار زایمان به مادرش بوده ، کع فوراً خودش را به چهار دیواری کعبه رسانده و در آنجا زایمان کرده است. وسط کپر های بدون در و پیکر مکه که نمی توانسته زایمان کند. پدرِ گرسنه وفقیر علی هم اوضاعش چندان مناسب نبوده که مامایی برای زنش بیاورد.اصلا خانه ای نداشته تا دوازده بچه را جمع و جور کند. کمی شعورتان را به هراز و چهارصد سال قبل برسانید ، تا آن وقت متوجه وخامت اوضاع آن دوران بشوید. آنچه ملایان و مبلغین دینی می گویند ؛ همه مهملات است . به تاریخ مراجعه کنید، تا حقیقت امر بر شما روشن شود. تولد علی در یک چهار دیواری بدون در پیکر و بی صاحب، چه امتیازی برای کسی است؛ که جایی برای زایمان

نداشته است . به کتب تهذیب شیخ طوسی ، سیرهٔ النبویه جلد اول ،سنن ابن ماجه ، سنن ابو داود،تاریخ العرب قبل اسلام اثرجواد علی جلد اول، الکامل ابن اثیر، مسند احمد ابن حنبل، صحیح بخاری مسلم، مستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری، اخبار مکه ترجمهٔ محود مهدی دامغانی، تاریخ یعقوبی ، کنزالعمال متقی هندی وووووو ..... مراجعه کنید تا حقایق تاریخ را فهم کنید. سواد نداشتن شما ؛ باعث دراز شدن زبانتان شده است.هزاران تُن کتاب تا امروز ، توسط این جماعتِ دینی نشر پیدا کرده است، حاصل این کتاب های هزار تُنی تا امروز، برای بشریت چه بوده است ؟ اما کسی چون انیشتن با یک ورق کاغذ، به قاعدهٔ a چهار، دنیا را متحول کرده است. وکسی چون نیوتُن؛ با یک برگ کاغذ جهان را دگرگون کرد. وگالیله نیز با برگی کاغذ ووو... و کسان دیگر چون ادیسون و رازی و بوعلی و غیره، که همه در تاریخ بشر ثبت شده است . اما آن درمانده گانِ محققی، که به نام مسلمان، منشاء خیری بودند، همه از ترس متولیان دین، در زیر چتر مسلمانی سعی داشتند سخنی بگویند تا در شعور آدمها کارگر افتد. کسی که با مهملات، ستون عقاید خود را استوار می کند، موجود صغیری است .

این جماعت در طول تاریخ، به محض کم آوردن د رمقابل استدلالی با مهمل گوئی و مغلطه بافی و روایت نقل از زبان الله و امامانی که از آسمانها آورده اند، و بخصوص با متوسل شدن به چماق ، سعی دارند طرف مقابل خود

را اخته و ترور کنند. واگر نتوانستند، طرف را اخته نمایند سر از تن او، جدا می کنند. تابرای همیشه امنیت عقاید سلطه گرانهٔ خود را تضمین کنند .

بروید تاریخ را بخوانید تا فهم کنید، که اینان تا امروز چندین هزار انسان وارسته را به بهانه های شرعی و فقهی خود ذبح کرده اند. **شما فقط یک خردمند محقق و باسواد و صاحب علم و معرفت را به من نشان بدهید که یک نفر دیندار را کشته باشد، هرچه کشتار می بینی، توسط دینداران صورت گرفته است.** در متون دین؛ اگر اندک سخنانی درخصوص اخلاق انسانی درج شده، به خاطر خالی نبودن عرضه است. دین اصلا اخلاق نمی شناسد. اگر می شناخت، خون این همه آدم را روانهٔ خاک نمی کرد. گیرم که بشناسد، باز آنرا در قالب و چهار چوب تعالیم آسمانی خود تعریف می‌کند. که افسار همهٔ آن تعاریف نیز، دردست موجودی نامرئی نهاده شده است، که در جائی نامرئی در ناکجا آبادی درآسمانها ساکن است.که فقط خود متولیان دینی مدعی هستند که جایگاه و مکان آنرا می‌دانند و ازآن سخن می گویند، نه مابقی جماعت.

می‌دانید علی در زمان فوت محمد چند سال داشته؟ بروید تحقیق کنید، تا فهم مطلب نمائید. علی درعنفوان جوانی، محمد را ازدست داد. در آن زمان ، حدود سِن علی ، سی یا سی ویک سال بوده. آیا می‌دانید علی تا زمان حیات خود؛ وحیات محمد، چقدر انسان را به حکم محمد و الله محمد و کتاب او، سَر از تنشان جدا کرده است ؟ آیا هیچ زمان در این امور، از خودتان سئوالی انسانی

کرده اید، که چرا این همه انسان، به دست این مرد کشته شدند؟ اگر کسی نخواهد عقیده ای را قبول کند، باید سر از تنش جدا شود؟ چرا درتاریخ چنین کشتاری توسط این آدم روی داده است؟ ابداع واژه گانی چون مرتد و محارب با خدا و زندیق و کافر وهزاران واژهٔ دیگر چون اینان از کجا در آمده است ؟ آن بیچاره گانی که سَر از تنشان جدا شده و زن و بچه و اموالشان توسط این جماعت به غارت رفته، چه گناهی مرتکب شده بودند؟ جز اینکه خود را از امت محمد نمی دانستند، و نمی خواستند دین محمد را قبول کنند. آیا به خاطر همین اتهام، باید مستحق مرگ می بودند. شما درعربستان یک قبیله و طایفه را در تاریخ به بنده نشان بدهید که به جماعت مسلمانها حمله کرده باشد، همیشه این مسلمانان بودند که به بهانه های گوناگون تحت عناوین جهاد اسلامی و توسعهٔ دین، واحکام الله به قبائل و ملل اطراف حمله ور می‌شدند وآنها را غارت می‌کردند و می‌کشتند و باز ماندهٔ آنان را به غلامی و کنیزی می‌بردند، قصد این جماعت فقط غارت اموال و به خصوص زنان و دختران دیگر ملل بوده است، نه توسعهٔ اخلاق. مگر می شود با کشتار، اخلاق را توسعه داد. فلسفهٔ اخلاق عموما بر مبانی منع کشتار است، نه حکم کشتار. در طول تاریخ، درکجای این کرهٔ زمین، با کشتار و غارت و آدم کشی به اخلاق رسیده اند، که مرا ازآن خبری نیست ؟ خوب گوش دهید که چه عرض می‌کنم .، روزی سه بار از بلندگوهای مساجد جار زده می‌شود که علی ولی الله است و حجتِ الله بر روی زمین است. این قاعدهٔ منحوس از زمان اولین پادشاه خون آشام صفویه شاه

اسماعیل در این سرزمین پایه گذاری شد. و قبل ازآن در اذان ها کسی علی را ولی الله نمی‌دانست. متولیان مکتب صفویه این رسوم بت پرستی را در جامعه به زور شمشیر رواج دادند. بیش از بیست هزار نفر را در یک هفته در تبریز، به خاطر عدم قبول همین کلمه کشتند، تا بقیه ماندگان را وادار کنند تا با صدای بلند بگویند که علی ولی خداست. در اصفهان و قزوین هم، مذاهبِ شافعی و خنفی راکه بیش از۶۰ هزار نفر می شد ند، به خاطر نگفتن کلمهٔ علی ولی خداست، در نمازهایشان قتل عام کردند. تا حالا توجه فرمودید که در ایران ، مردم وقتی می‌خواهند خداحافظی کنند، به هم می گویند یا علی؟ این کلمهٔ یا علی گفتن، یادگار دوران صفویه است، مردم درمانه با رسیدن به هم ، به همدیگر می گفتند یا علی، تا به این وسیله به یک دیگر پیام دهند که من هم شیعه هستم، یک وقت، پیش قزلباشهای تولّایی و تبرّایی(بسیج و سپاهی آن روز حکومت صفویه) سوسه نیائید که ما سُنّی حنفی و یا شافعی و یا حنبلی و معتزله هستیم . در اصفهان آن روز، این رسم قویا اجرا می شده است، وقتی به هم می رسیدند و یا می خواستند از هم خدا حافظی کنند به هم می گفتند یا علی . می‌دانید ازکودکی چند هزار بار علی را در حلق شما فرو کرده اند و می‌کنند که علی ولی و حجت الله بر روی زمین است . چه کسی علی را ولی الله بر روی زمین کرده است. پیامبر این جماعت، در سِمَت نامه رسان از طرف الله است، یعنی رسول خداست، اما ، امامشان علی، ولی، یعنی نمایندهٔ خدا بر روی زمین است؛ سمت علی از پیامبرآنها بالاتر است. کسی که حتی از نظر

شـان انسانی از من و تو نیز کمتر است .یک چنین آدمی، چگونه می‌تواند اختیار دار منزلت انسـانها دیگر بشود. اگرکسی در این عالم پیدا شود و بخواهد به زور درحلق شـما فرو کند که رنگ سـبز، سـرخ اسـت، با توجه به اینکه در صـحت رنگ سرخ وسبز شکی عقلانی و علمی ندارید، چه حالی به شما دست می‌دهد. این جماعت هرکجا کم می آورند می فرمایند که عقل انسان بسیاری از امور را فهم نمی کند. و با متوسـل شـدن به این گونه مغلطه ها، کتاب شـعور را در جان آدمیان تعطیل می کنند. این گونه سـخنانِ به ظاهر درسـت، در باطن، مهملی کلان را در خود حمل می‌کند. اما هیچ کس از خود نمی پرسـد که حدود و معیار فهمِ همهٔ امور را، همین عقل، که در جان ماست رقم می زند. مگرمحمد، آدمی چون بقیهٔ آدمهای زمان خود نبوده ؟ اوهم عقلی چون مابقی آدمها داشت. پس کلام او نیز باید به اسـتناد آن گفته ناقص باید باشـد. اما برای اینکه اموررا به کلافی سـردرگم مبدل کنند، متوسـل به واسطه قراردادن محمد، میان آدمها با الله شدند تا به این حیله خرد آدمها را در فهم موجودی نامرئی و غیر قابل دسـترس و آسـمانی گرفتارکنند تا دیگر آدمیان را سـئوالی برای فهم امور باقی نماند و هر سئوالی را در بن بست بی جوابها به سکوت بکشانند. مصادره به مطلوب کردن و مغلطه بافتن در امور، شـیوهٔ این جماعت اسـت . و این ترفند در بیان و مبانی، فقط ازگور متولیان دین اسـتخراج می‌شـود. می‌دانید مصادره به مطلوب یعنی چه ؟یعنی اینکه، من از شـما سـئوال بکنم قران چیست می فرمائید کتابی که از طرف خدا آمده؛ می گویم خوب خدا کیسـت می فرمائید آنکه

محمد رسول اوست، می گویم رسول خدا چیست، می گوئید آنکه قران را آورده می گویم قران چیست، می فرمائید آنکه خدا فرستاده ،توجه داشته باشید، این دور تسلسل باطل هیچگاه به پایان نمی رسد. انسان خردمند دلائل قانع کنند می‌خواهد که ریشه در فهم خرد او دارد. این واژه ها سرطان خرد ما انسان ها شده است. با همین واژه ها عمری خردِ تحلیلی ما را فلج کرده اند تا نتوانیم به استفاده از خِرد مان مشغول بشویم. می‌دانید چه عرض می کنم ؟ ۶۰ یا ۷۰ میلیون شیعهٔ اسمی در میان ۷ میلیارد انسان بر روی این کرهٔ ناپیدای در هستی زندگی می کند چرا این جماعت اندک خود را قیم عالم و هستی می‌دانند ؟ چه دلائل محکمه پسندی در چنتهٔ خود دارند تا با ارائهٔ آن مرا قانع کنند. اصلا تا امروز مذهب و دین چه گلی برسر بشریت زده است، جز مزاحمت برای تعالی بشریت. مگر هزار سال اختناق در اروپا را به دست کشیشان دین مسیح فراموش کرده اید ؟ اگر این سخن را فهم کنید بسیار در درون خود وارسته و فهیم خواهید شد، **و دیگر اینکه کتاب اخلاق بر کتاب دین مقدم است. همهٔ آنان که صاحب اخلاق هستند حتما متدینند، ولی هر دینداری نمی تواند با اخلاق باشد. کمی با خودتان آشتی کنید.. منزلت انسانی خود تان را به دست مُبَلّغین دینی نسپارید. سعی کنید با محققین دمخور باشید، تا منزلت انسانی خودتان را فهم کنید.** ازکودکی میلیون ها بار دانسته یا ندانسته نام عده ای را در سلول های مغز شما چرخ کرده اند، شما و امثال شما حق دارید در

فهم حقایق دچار مشکل شوید. اگر کمی در خودتان تجدید نظر نمائید وسعت بینش شما از خودتان هزاران برابر بیشتر از این که هست ،خواهد شد.

هیچ دینی به جز زرتشت و بودا، رستگاری را، راست نگفته اند همهٔ ادیان میان رودان، و خاور میانه، در طول تاریخ، جزحبس کردن خِرد انسانی وکوچک شمردن منزلت انسان، هیچ نکرده اند. کتاب دینی که ابراهیم، در خاور میانه، تدریس آنرا، متداول کرد، سالانه برای تسلی الله این کتابها، بیش از سه تا پنج میلیون حیوان بی زبان را درخاک عربستان، رذیلانه، سلاخی می کنند؛ تا الله را راضی کنند.

من هیچ زمان نتوانستم، به چرائی این خباثت ننگین، فهمی داشته باشم. اینان در دور تسلسلی خود، واستدلال های مصادره به مطلوب خود، هر جنایتی را، با نام الله، موجه وتصدیق می کنند. این چه خدائی است، که حضورخود را، در اذهان مخلوقی به نام انسان، جز به خون آشامی وخون ریزی، موجه نمی‌داند . آیان باید، به ماهیت، چنین خدائی ، مشکوک بود؟گوئی، این الله ابراهیم، به هیچ وجه، نمی‌تواند، و نمی‌خواهد ،هیچ تحفه ای را، بدون تشتی ازخون، برای اثبات منزلت خدائی خود، ازآدمیان، قبول، و باور کند. مدام در کتابش و کلماتش، به تهدید هایی خوفناک، هوار می کشد :که آهای آدمها، آنان که بامنند، محرمند، و آنان که با من نیستند ، نامحرم و مُجرم و مستحق آتش.

من چگونه می‌توانم سر به سجدهٔ اللهی چنین، به خاک گذارم، که هزاران متولیِ خرِد سوزِخون آشام او، درجهان ، هرروز،کثیف تر از روز قبل، جایگاه شعور انسانی مرا وآرامش وحیات انسانی مرا، ومنزلت خرِدانسانی مرا، قربانی جهل خود می کنند.

چگونه می‌توانم سرتعظیم فرود بیاورم به اللهی که ، مدام، عواطف انسانی مرا به فرمان احکامِ متون ابراهیم، به قداره های برّان خود، در خراش های مکرر، زخم می‌زند. وآدمیان را سلاخی می کند ، تا مرا در پیشگاه خود ، به کرنشی اجباری، عادت دهد. و در نهایت نیز خود را خداوند بخشندهٔ مهربان معرفی کند. متولیان ادیان و پیروان آنها، با متوسل شدن؛ به عنصری به نام خدا، می تواند تمامی مجهولات ذهن خود را قانع کند. و بعضاً، ما را مجاب نماید، که   همهٔ ندانسته ها، دردست خالقی است، که همه چیز می‌داند. و سعی دارد ما را طوری پرورش دهند، که هیچ زمان ذهن ما، به هویت مجهولِ خودِ خدا، مشغول نشود. اگر قرار باشد، عنصری خالق باشد، بایدکه هرخالقی هم مخلوقی داشته باشد. بشر، با انتصاب خلقت به خالقی به نام خدا، بیشتر سعی دارد، خود را خوشنودکندتا خودرا قانع. هیچ زمان نمی اندیشیم، وقتی می پذیریم که می شود عنصری در طبیعت، خود به خود خلق شود که نامش خداست، چرا نباید باورکنیم که به استناد همین دلیل ، دیگر عناصر طبیعت نیز می توانند، خود به خود خلق شده باشند. هر ذهن تعلیم دیده‌ای، برای قانع شدن، به دلایل محکم

وغیر قابل انکار محتاج است. برای همین متولیان دینی، نمی توانند حضور علم و عالمان را درکنار خودتحمل کنند. کمی فکرکنید، که کرامت انسانی شما، فراتر این مهملات است که در جان شما روانه کرده اند و می کنند.



سخن ۲۴۹...

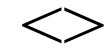
کاش می‌شد، نهالِ شعورِ بعضی ازآدمها را، به مانند نباتات، باکود حیوانی به بار نشاند. اماچه سود،که‌گلوی بیخردی را، انگلِ حماقت وجهل، پاسداری می‌کند. عزیز پدر، بدان که، فهم معانی جملات،کابوس متولیان ادیان است. این جماعت آلت باز، هیچ زمان نمی توانند سرِ نامبارک خود را، ازمهبلِ مرطوبِ زنانِ بِدَر کنند، که کتابِ خرد سوزیشان، جز این معانی در اوراق خود حکاکی نکرده است.خرد توسعه یافته را، در تیمچهٔ دین، فهم نخواهی کرد.که مکتبِ انسان سوزاینان، جز به چربی آلت تناسلی، رنگی به خود نمی گیرد.

اسلام دین خون است. مکتبی که نمی‌تواند انسان کِشت کند، کُشتن انسانها را تجویز خواهدکرد. شما عزیز پدر، خوب دیدن را بیاموز، تا ببینی که چگونه متولیان ادیان ابراهیمی با قداره‌های به خون نشستهٔ خود، کرامت انسانها را، قرنهاست قربانی احکام بی هویت و مجعول خودکرده اند.



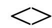
سخن ۲۵۰...

فرزندم !هیچ قلب صیقل گرفته ای، بدون اشک، دوام نمی آورد. قلبی که ماوای رافت شد،کرامت انسان را فهم خواهد کرد. اشکی که ازچشمها جاری می‌شود به حتم، ریشه درحس انسانی انسان دارد. رنج، ونشاط آدمی را جز به ریختنِ‌آب دیده، تسکینی نیست. همانطورکه ،جانِ توسعه یافته را، جز به کتاب شعور سیراب نمی‌توان کرد.



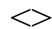
سخن ۲۵۱...

فاحشهٔ حقیقی مردی ست که، درزندگی خود، از رابطهٔ جنسی با بزغاله ها و بزمچه ها نیز حذر نمی‌کند، اما تصمیم‌دارد، فقط با دختری باکره ازدواج کند! این جماعت نادان، کُرویت بیضه هایشان را، با کُرویت مغزشان، اشتباه گرفته اند.



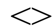
س۲۵۲ ...

پدر بزرگم می‌گفت : که جهیدنِ تندِ کَک، نه از ترس جان اســت، که از شوقِ مکیدنِ خونِ توست، که ترا، به فهم آن، فهمی نیست.



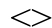
سخن ۲۵۳...

دوست عزیزم انگار شما در این مملکت زندگی نمی کنید . که در کشور من و توقانونی هست، که مردم را اجبار می‌کند تا به مدرسه بروند و درس بخوانند، تا بفهمندکه فهمیدنی هست. اما وقتی درسشان تمام می‌شود، آنها را می‌گیرند و به زندان می اندازند، تا هرچه آموخته اند، فراموش کنند. و توبه نامه ای بنویسندکه از هرگوساله ای، بیشعورترند.



سخن ۲۵۴...

دوست من ! اگر می‌خواهی فرزندت را خوب تربیت کنی، خودت را با او تقسیم کن، نه او را با خودت. نکرده های خودتان را درخَلق فرزندانتان فرو نکنید .



سخن ۲۵۵...

دوست من، این آدمی که در این مملکت حکومت می‌کند، تا زمانی که او را به نام شیطان خطاب نکرده‌ای، مدام ترا، ازکتابِ خدا ، نصایحِ انسانی بِکرحواله می‌دهد، اما اگر به اعمال شیطانی او اشاره‌ای کردی، الله را به جان تو می اندازد. تا ترا سلاخی کنند. دینی که درطول تاریخ، با شعارها توخالی قوام خود را به

ضـرب سَـر نیزه ها حفظ کرده اسـت، هیچ زمان نمی تواند شـعورِ انسانی تو را اغنا کند. اگر روزی توانستی از دروازۀ جهنم و بهشتی، که ترا مدام به آن تعلیم می‌دهند بازگردی، بهشـت فاقد جهنمِ زمینی را که در آن زندگی می کنی، به درستی فهم خواهی کرد.



سخن ۲۵۶...

در این مملکت، قشری هست، به نام ملا وآخوند، که در شناخت همه چیز و همه کس، خود را سرآمد روزگاران می‌دانند، از پینه دوزی گرفته تا عِلم اَتم را تدریس و فهم می کنند. الا خودشان را .

این جماعت ملا، خدا نکندکه لباس از تنشان در بیآورند، دیگر در اطرافشان هیچ زن و دختر وپسری، درامنیت نخواهدبود. اگر قرارباشد دراین مملکت،آزادی را معنی کنند، مطمئن باش اولین قربانی آن، کسانی چون من وتو، خواهند بود. **بدان که، دلقکی می‌تواند ترا بخنداند،که گریه هایش را قبلا کرده است .**



سخن ۲۵۷...

هرابلهی می‌تواند عیب جوئی کند، تنها خردمندانندکه عیب می جویند .



درهستی، فقط تاریکی است که به هیچ نوری محتاج نیست. همان گونه که هیچ نوری را به فهم تاریکی مجالی ندارد. فرزندم! بعد ها شاید به این فهم کلان دست یابی که تمامی حاکمیت های ایدئولوژیکی جهان، همواره دوام خود به زور درکشورها؛ در اذهان عموم جامعه رسوخ می دهند. تا نگذارند، توده های فقرزدهٔ ذهنی، به تحلیل و اندیشه های نویی تجهیز شوند. ایدئولوژ گرها، مدام با تشیع جنازهای مکرر از بازماندگانِ انقلابشان، که همه نیز دروغی بیش نیست، و با ایجاد سوگواری های تشریفاتی، از عفونت زخمهای ناشی از انقلابشان جلوگیری می کنند.تا جماعت زخم خورده را مدام مشغول درد هایشان کنند. وگاهی نیز، با بر پایی جشن های تکراری بی محتوا، و بر قراری مجالس کسل کننده؛ که بیشتر با تجلیل ازرهبری و القاب دَهن پُرکن گردانندهٔ حاکمیت رقم می خورد ،که سرشار از الفاظ پر طمطراق است؛ ابزاری را طراحی می کنند تا بتوانند با اخته کردن شعور مخاطبان خود، نه تنها کشتار و حبس و توبیخ مخالفان خود را در اذهان عموم موجه جلوه دهند، بلکه با این اعمال تبلیغیِ فریبکارانه ، مخالفان خود را نیز، با ایجادِ چنین نمایشات فرمایشی، منزوی و مورد ترور هویتی قرار دهند. یک مقایسهٔ کاملا سطحی ازانقلاب لنینیستی و استالینی درشوروی ، که منجز به قتل عام بیش ازپنجاه میلیون انسان بی گناه در سی سال شد، خود مدرک مستدلی بر این تفکر منحوس است. مطالعهٔ تاریخ

شـوروی،که بر مبانی افکار لنین و اسـتالین و هم پالگان خون آشـامش بنیاد نهاد شـــده ، نشـــان از این دارد ،کـه بنیـانگزاران ایـدئولوژیهـای تـک فکر در دنیا ؛ چقدرمی تواند هولناک باشـد، حاکمیت تک فکری درشوروی می تواند، شـما را به فهم بیشـتر حاکمیت جمهوری اسـلامی ایران که با ایدهٔ خمینی لنین پایه گذاری شـده، و به توسـط خامنه ای اسـتالین هدایت می گردد، می تواند؛ گواه مدغنی بر این امر باشد.ن ظام مارکسیست اسلامی خمینی که در قالب دین و مـذهـب، تجلی یـافـت، یکی از آن بلواهـای خونین تـاریخ اســـت. لنین و خمینی وامثال او، جانی ترین موجودات خلقت هستند که توانستند، با ایده های شـخصـی خود که بیشـتر؛ نیات سَـیّاسـان جبارِ تاریخ را اغناء می کنند، تا شـعور جمعی خردمندان را، جامعه را به نفع منویات پلید خود اخته نمایند . بهشـــتی که اینان در تاریخ عَلَم کردند، جهنمی است که تا امروز میلیون ها انسان بیگناه را ، به شـدیدترین شـکل ممکن روانهٔ قبرستان کرده است . رفتار و اعمال خمینی؛ نـه تنهـا بـا دروغ هـایش ، بلکـه بـا عمـالش در ایران بعـد پیروزی انقلابشـــان، برای آنان که که با عمقِ تاریخ اسـلام آشـنا هسـتند، دقیقاً اعمال و رفتاری است که محمد در مدینه مرتکب شده .

بیاد بسپار فرزندم ! که تفکروعقیدهٔ هیچ موجود منفردی،که مدعی کشاندن تو به منزلت انسـانی و بهشـت اسـت، به درد تعالی تودر این جهان نمی خورد. تا زمانی که آدمها نتوانند به یک اتحاد اندیشهٔ قابل تعریف وعقلانی جمعی برسند،

یقیناً جهان، روی خوش نخواهد دید. نه ادیانِ مختلف، و نه فیلسوفان و اندیشمندانِ صاحب سبک، هیچ یک درست نمی گویند. تنها،کسی درست می گوید ، که همهٔ عقاید کسان را ، مورد حرمت خود قرار داده است .

فرزندم ! دموکراسی،آن تعریفی نیست که مشتی سیاست مدار دّلاله، برای منافع شخصی و یا حزبی خود، در اذهان عموم فرو می کنند. دموکراسی، یعنی این که: تو با تحملِ توام با احترام تمام، به عقاید مخالفان نظر خود، مقید باشی. **نظری قابل پذیرش است، که در عقلانیت جمعی آن تردیدی نیست.**

فرزندم ! اگر در یقینی توام با ایمان، معنایی را به کسی عرضه می کنی، که طرف مقابل تو، از پذیرش آن سرباز می زند، به عذری و به لبخندی مهربانانه، او را به حال خویش رها کن. آدمها که نه انسانها، گاهی چنان در باور های یخ بستهٔ خود منجمد شده اند، که به شعلهٔ هیچ حرارتی، به آبی زُلال مُبَدّل نمی شوند. بگذار تا زمان در ارتباط با آنان به کار خویش مشغول باشد .

قرار نیست فرزندم ! همهٔ ابناء بشری حلاج شوند، حلاج را کسی فهم می کند که به مقام لیلاجی رسیده است .

فرزند ! هر انقلابِ ایدئولوژیکی؛ به قیام توده هایی محتاج است ، که گرفتارِ شور عاطفی فاقد شعور شده باشند. یقین کن فرزند پدر! که پاسخِ همهٔ رنجها و مشکلات و درد های ناتمام انسانی را ؛ علم پاسخ خواهد داد ، نه خدا

، و نه هیچ مراسم پُر بَلوای ایدئولوژیکی که عده ای شَیّاد با آن دکان باز کرده اند .



سخن ۲۵۹...

آدم ، تنها موجودِ ذی شعوری است، که مشق بیشعوری می بیند. بیشتر این مردم ، جداً، استطاعت اخلاقی برای فهم شعور ندارند .

فرزندم ! بهترین شیوۀ شناخت آدمها ؛ زمانی حاصل می شود که شما کاری کنید ،که آنها خودشان را به خارج از پیله ای که در آن مخفی شده اند پرتاب کنند .در چنان شرایطی است ،که حقیقتِ درونی آنان برتو آشکار خواهد شد .



سخن ۲۶۰...

دوست من ! در مملکتی که من و تو زندگی می کنیم، دختران و پسرانش، هیچ زمان حماقت خود را باور نمی‌کنند ، اما وقتی ازدواج می‌کنند، دیگر نمی توانند حماقت خود را پنهان کنند. و راست می روند سراغ دادگستری تا غرامت حماقتشان را پرداخت کنند. در این کشور در اذای هر هزار نفر درس خوانده، فقط یک نفر هست که می‌تواند درس بدهد. چراکه در مراکز آموزشی

این سـرزمین، هرآنچه که ارزشِ دانسـتن ندارد، تعلیم داده می‌شود، تا ارزشهای انسـانی را فریب دهند. پدر بزرگ می گفت: **در این مملکت خراب شده، مُدرّس پیدا نمی شود فرزند، اما تا دلتان بخواهد، مُقدس هست .**



سخن ۲۶۱...

عزیز پدر! دین و مذهب ، کتابِ تیره روزی هاسـت، که خوشـبختی انسانها را دور می‌زند. این سـرزمین، بهترین کشـور دنیاسـت، مشـروط به آنکه در آن ملائی نباشد. فعلا، این سرزمین بهترین جای مُردن است. اگرمی‌خواهی زندگی کنی، جائی را انتخاب کن، که درآن کتابِ هیچ دینی تدریس نمی شود. نازنین دخترم ناگفته نماند که : **حضـور دین در جامعه خوب اسـت، اما مشـروط به اینکه، متولی و ملائی نداشته باشد .**



سخن ۲۶۲...

آنکه در این مملکت عمل می کنند، حتما درسـش را نخوانده است. اما آنان که درس خوانده اند، هیچ زمان نمی‌توانند در این مملکت عمل کنند. فرزندم، مبانی دین ، هیچ انسـان فاضـلی را تحمل نمی کند، مگر این که درجهٔ فضیلت اورا، خودش ، اعطا کرده باشـد. اینجا ! در این دیار درکوچه های خاکی شـهر،

کتابی ست،که به احکام خود، غبارِ به غم نشستهٔ شهر را، در جان آدمیان، خشت می‌زند. دردی کلان ، از این دجاله ها ی پفیوز، درجان من لانه کرده است، که جز به فحاشی، درمانی به آن فهم نمی‌کنم .



سخن ۲۶۳...

پدر بزرگم نقل می فرمودند : که روزی جمعی از حاسـدان و اشـرار و مفتیانِ بغداد ، زنی بس به جمال در زیبائی را ، که از کُبّار فواحش شـهر بود. به بهائی گزاف برای آزارِ منصور حلاج اجیر کردند.

زن، به تن نازی و اطوار و عشـوه ، به لب و ابرو و اعضـاء ، در محضر منصور به سئوال نشست .

منصورکه خیره به چشمان زن ، چشم دوخته بود .

سخنان و سئوالهای اورا می شنید . بعد از چندی مکث؛ رو به زن کرد وگفت :

ای زن ! سـخنی بگوی که گوش مرا از آن ثَمَری حاصـل شود . که چشم مرا ، به فهمِ اطوارِ عنتران، تعلیم نداده اند.

این سـخنان که تو از کتاب شرع، و فقه ، از من همی پرسی، نه با شعورِ جانِ توهم رنگ اسـت ، و نه در شـعور ما معنا. بر خیز و برو، و به کسان خود بگوی، که من، منصور را، در زندانِ خود دیدم، نه در زندانِ کَس.



سخن ۲۶۴...

منزلتِ زن ، به سـکسِ او نیسـت دوسـت من ! بلکه به شکوهِ کاخِ رَحِمِ و زهدانِ اوسـت ، که جایگاهِ خلقتِ من وتوسـت. آنان که زن را، ابزارِ سِـکس می‌دانند، گورِ منزلتِ انسـانی خود ، و نسـل خود را از پیش کَنده اند. تاریخ را فهم کن تا بدانی که چه می گویم.کاش می‌شـد، شـعور بعضی از آدمها را نیز، به مانند درختان و گیاهان، با کود حیوانی و انسـانی به تغذیه کشـید، تا شـاید، شاخه‌هایشان ، به رویشِ بارِ میوه‌ای فهیم گردد.



سخن ۲۶۵...

اخلاقی که از ترس جهنم، درمن شکل می گیرد، خشنودی بهشت انسانیم را دچارِ خدشه خواهدکرد. برای من بسی خوش آیند است، که اطرافیانم، ازاین بودنم؛ ابراز نفرت کنند، تا اینکه مرا وادارند؛ که هویت دروغی بر کرامت انسانیم تحمیل کنم. درعجبم ازکسی که ؛ احمق ماندن را برای خود، فضلیت می‌داند.



سخن ۲۶۶ ...

گاهی ما، بایک اشـتباه احمقانه، موقعیتی بزرگ را ازدسـت می‌دهیم، که امکان به دسـت آوردن مجدد آن ، یا غیر مکن و یا بسـیار دشـوارخواهد بود. فقط احمق ها هسـتند که نمی‌توانند در هیاهوی بیهوده ای که با خود دارند، صدای دَر زدنِ شعور را ، در خود فهم کنند.



سخن ۲۶۷...

تعلقات عاطفی بازیچه نیسـت. همهٔ آنان که از تعلقات عاطفی خود، بازیچه ای ساخته اند، به ظاهر بالغانی هستندکه چهرهٔ نابالغ خود را به حیلهٔ عاطفه ای، نقاشی می کنند .



سخن ۲۶۸...

زندگی در جهنم، به مراتب بهتر از ماندن درخاورمیانه و ایران است، چون لااقل در جهنم دیگر مسـلمانی نیست، تا با مزاحمت های مداوم خود، هرلحظه ترا آزار دهد. دوست عزیز، ما وام دار این انقلاب هستیم، مگر نمی بینی هنوز بعد از ۲۰ سال ، مشغول پرداخت اقساط آنیم . این طولانی ترین وامی است که

تا حالا ملتی مجبور به پرداخت آن شـده است. که باز پرداخت این وام ، چیزی جز کیسـه های خون نیست. بدان دوست من ، مرغ در قفس نشسته را ، فهمی به انتخاب دانه نیست. مشکل شما این است که پرواز را فقط در شش دیوار قفس، تجربه کرده اید ، والا می دانستید که خطرناک ترین موجودات جهان، تقدس یافته گانی هستند که در کتب ادیان ، به ثبت رسیده اند .



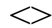
سخن ۲۶۹...

دوســت عزیزم ، نقل خرد دیگران، دلیل برخردمندی نیســت. حَمّال عقاید دیگران شـدن، منزلت انسـانی ما را تکمیل نمی‌کند. فهمِ خرد هفت میلیار انسان بر روی این کرهٔ خاکی، با باورهای ما سازگاری ندارد. مگر این که بخواهیم به ضـرب شـمیشـر، همچون گذشـته، سـرها را از تن جدا کنیم. تا باورهایمان را در باور آنان جایگزین کنیم . جماعت مسـلمان، هیچ زمان نمی‌توانند هسـتی را آن گونه که هست ببینند. اما همین جماعت آموخته اند و تعلیم دیده اند ، تا حماقت تاریخی خود را مدام متحدالشکل کنند .



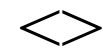
سخن ۲۷۰...

دوست عزیزم ، من هیچ کاسبی نمی شناسم که کالای دوستی بفروشد، اما در عوض، آنقدردوستان کاسب سراغ دارم، که حاضرند مرا به پشیزی بفروشند. در طول زندگیم، کلی آدم ، مدعی دوست داشتن من بودند، که امروز در زیر فشارِ نفرتشان ، درحالِ له شدن هستم. نفرت انگیزترین دوست داشتن ها، به آدمهائی تعلق دارد، که ترازوی محبتشان، به داد و ستد، عادت کرده است. آلوده گی بذاقِ دهانِ هر سگی، که تنم را به محبت لیس می‌زند، شرف دارد به اظهاراتِ کذبِ این جماعتِ کاسب پیشه، که من، هیچ زمان نتوانستم به دوستیشان اعتماد کنم.



سخن ۲۷۱...

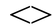
حلقوم تَف بستهٔ صلح، به آبی محتاج است، که تخم هیچ انگلی را در زلالی آن شستشو نداده اند. دوست من!آن آزادیی که خواجهٔ حرمسرای حکام می شود، غلام باره ای بیش نیست .



سخن ۲۷۲...

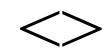
بیشترنسلِ وگذشتۀ ما، ابله ترین موجوداتی بودند، که هیچ زمان برای اصلاحِ عیوب نسل خود، اقدامی نکردند و همچنان، حماقت را، نسل به نسل، به جانِ تخمه های خومنتقل کردند.

ملتی که آغاز روزِخود را با اُوراد و دعا به سمت آسمانی نامرئی شروع می کند و شامگاهش را در خستگی تکرارِ همان اوراد ها تمام می کند. امیدی به رستگاریش نباید داشت.



س ۲۷۳...

پدربزرگم می گفت : خردی که تربیت خود را فهم می کند، جز به عروس شعور، تن به هیچ وصلتی نخواهد داد.



سخن ۲۷۴...

دوست عزیزم، این مبانی که تحت عنوان مبانی عرفان، توسط کسانی چون سروش، قمشه ای، جعفری وغیره، در این مدت، درجامعه تزریق می‌شود و شده است، هیچ ربطی به عرفان وخرد عارفانه حقیقی ندارد. این جماعت، مُبَلّغ یک

ایدوئولوژی واحدی هستند، که سعی دارند از تمامی علوم، به نفع مکتب خود، کسب سود کنند. این ها خود را پاره می کنند، تا برای خداجا واکنند. عارف بودن به شعوری توسعه یافته محتاج است. عارف، هستی را همان گونه که هست می‌پذیرد. وقتی خواستی بدانی که خرد یک انسان تا چه حدی عارفانه می اندیشد، سعی کنید بدانید که نگرش آن عارف به ارزش های تعلیم دیده درجامعهٔ خود و عالَم و آدمها چگونه است. سعی کنید بدانید ارتباط یک عارف با دوست داشتن چگونه است و معیار او برای دوست داشتن چگونه است. و یا بینش او راجع به زن چگونه است . و نظرش با همهٔ پدیده های عالم چگونه است. و ببینید که قضاوت او با امور خارج از باورهای تربیتیش چگونه است. عارف بودن، و به مبانی عرفان، توجه داشتن، به همین راحتی ها نیست؛ که شما می‌فرمائید. انسان عارف، خود را خط می‌زند، تا دیگران را ببیند. نه این که دیگران خط بزند تا خود را ببیند. نقل مهملات از زبان شیخ جنید وبسطامی وخرقانی وغیره دلیل بر فهم عرفان نیست. کسی که هنوز نتوانسته است، تعریف قابل قبول انسانی که استوار بر مبانی اخلاق باشد برای آلت تناسلی خود تدارک ببیند، چگونه می‌تواند عارفانه بیندیشد. نسل جوان امروز، به دلیل سرخوردگی فرهنگی و تربیتی، خود را به دامان هر مهملی می اندازد، تا خود را از شعور انسانی که او را آزار می‌دهد خلاص کند. عارف بودن، به فهم غنی معارف محتاج است، نه خود را به مکتبی چسباندن، و خزعبلات‌آن مکتب را نشخوارکردن، تا

برای بیشعوری خود، تعریفی به ظاهر عقلانه ارائه نماید. بروید وشعورتان را درمان کنید تا جانور بیشعور جانتان، شعور انسانی شما را، قربانی خود نکند.



سخن ۲۷۵...

فرزند! زمانی که در جائی، فهم کردی که دیوارهای دانشکده ها را بلندتر از زندانها بنا می‌کنند، یقین داشته باشید، که خطرِ خِرد ورزان برای حاکمیت، به مراتب بیشتر از خطر، اوباشان است .



سخن ۲۷۶...

به قول دوستی، اگر این مردم، روزی توانستند نوارِ غزه را، به سی دی، تبدیل کنند،آنوقت، اوضاعِ این سرزمین هم عوض خواهند شد. آقاجان، شما فعلا صلوات برای مرگ و یا حیات این وآن فراموش را نکنید. که حفظ نظام اسلام عزیز، در این مملکت، به تقویت پایه های ولایت فقیه، محتاج تر است. چراکه ، بیشتر قوت غارت اموال ملی این مملکت را، همین صلواتها تقویت می‌کند. دوست من، چشم آن نوزادی که درطویله باز می‌شود، جز به یوجه وآخور ، به هیچ غیری، فهمی نخواهد بود .



سخن ۲۷۷...

دوست عزیزم ! اگر این ملت، به اندازهٔ حجم استکانی غیرت داشتند، و به اندازهٔ گالونی خرد ودرک و شعور، روزگارشان به اینجا نمی کشید.

امروز که تاریخ ۹۱/۴/۲۵ است، جایی در منطقهٔ شهرکرد اصفهان مهمان بودم. دیدم فرماندهان سپاه پاسدان، با هم دستی سازمان اطلاعات شهرکُرد (چهار محال و بختیاری)، در بیست وچهار کیلومتری ناحیه ای بنام شوجان، که مسیرش از دهکده ای به نام احمدآباد می گذرد، با یک هلیکوپتر شنوک جنگی، بزرگترین دفینهٔ شاهی وگنج دوران ایلامیان را، که به شاهان ایلامی تعلق داشت کشف و به دلالان عتیقهٔ امریکایی، تحویل دادند. وکشف این جواهرات بی همتا و بی نظیر، که میلیاردها دلار قیمت دارد، سَردمداران سپاه و اطلاعات را به ثروتی باور نکردنی رساند. و به مالکان محل گنج نیز، این طوری که از میزبان خود شنیدم مبلغی درحدود دویست میلیون تومان پول نقد، به عنوان پاداشت پرداخت کردند؛ تا در مورد این اکتشاف واستخراج دم نزنند. این مِلک، درکنار یکی ازسرچشمه های زاینده رود است. (محلی بنام پورک واقع در تنگ گز است) وهلیکوپتری ازنوع شنوک را تا خرخره ازجواهرات و اجساد موم یایی شده پرنموده و درهمان محل، تحویل دلالان آمریکائی دادند. تا به کیش حمل کنند. و ازآنجا نیز به امریکا و اسرائیل ببرند. این گنج عظیم ، درعمق هفده متری زمین بود، در مسیر آب راه یکی از چشمه های زاینده رود بود. که بنا به گفتهٔ یکی از نزدیکان مالک

زمین، این گنج عظیم ، توسط ماهواره های امریکائی کشف شده بوده.آمریکائیها با وابسته های بین المللی خود و با تماس با سپاه آدمخور و اطلاعات ایران، محرمانه اقدام به حفاری نمودند، و این دفینه را، درکمترین زمان ممکن استخراج و با اسکورت لباس شخصی های سپاه جنایتکار، که همه مسلح بودند، بارِ هلیکوپتر کرده و از محل حمل نمودند، تا در فرودگاه کیش تحویل هواپیمای اصلی نمایند، که به دبی، وآنجا به مقصد آمریکا یا جایی دیگر برده شود. حجم این جواهرت، که درصندوق های مفرغی وسنگی ذخیره شده بود، به همراه پنج تابوت جواهر نشان مومیایی شده از چوب آبنوس، به بیش از پنج متر مکعب می‌رسید. من بایک دوربین قوی ،از فاصلۀ دوری ناظر همۀ فعل و انفعالات آن ها بودم .

دردِ در حیرت ماندن، بسی درد ناک تر از مات گشتن است .

ذوق دویست میلیون تومان پول، چنان آن صاحبان بی بضاعت ملک را، در خود فرو برده بود، که اصلا به عمل وقیح خویش فهمی نداشتند. آدم کشان سپاه پاسداران، کهنۀ حیضی هم به مالکان آن زمین ندادند، بعد ها یکی از شرکا بر حسب اتفاق به بنده نقل کردند، شب قبل ازحمل دفینه ها وگنجهاها توسط سپاه پاسداران، مجلس بزمی تدارک می بینند، منبابِ تشکر، و همۀ شرکاری زمین را برای جشن دعوت می کنند، وبا خوراندن دارو به آنها. جماعت بخت برگشته مجلس را تا ظهر فردا به خواب می دهند و تمامی اموال مکشوفه راحمل می کنند. نگاه می کردم که عمرو عاص ها و خالد ابن ولیده های زمانه، چگونه برای چندمین

هزاربار، ثروت و اموال و فرهنگ و تاریخ مرا، به همراه ایادی خود فروش خود، از این خاک نگون بخت، به غارت بردند. در این اکتشاف عظیم ،اسنادی وجود داشت که می‌توانست گرِه های کور تاریخ این سرزمین را بازگشائی کند. اسنادی که می‌توانست هویت تاریک تاریخ اعیلامیان منطقهٔ شهر کُرد و نواحی بختیاری را، و گذشتهٔ ما را لااقل مختصری روشن تر کند .



سخن ۲۷۶ ...

آدمها، تنها موجوداتی هستند،که وقتی سعی داری چیزی به آنها بیاموزی، ترا لگد می‌زنند. واکنش خرد آدمها، به معانی واژه‌ها، بر اساس دامنهٔ شعورآنهاست. خیلی ها فقط می‌دانند، ولی نمی فهمند. اما هستند کسانی کم، که نمی‌دانند، اما بسیار خوب می فهمند .



سخن ۲۷۹...

بزرگترین فاجعهٔ بشری در طول قرون و اعصار در این معنا نهفته است،که آدمیان ، هیچ زمان نمی‌توانند، بدون احکام الله وحضور متولیان الله در زمین، به کشیدن نفسی انسانی عادت کنند .



سخن ۲۸۰...

پدر بزرگم می گفت : پسر جان ،آدم های کوچک، برای بزرگ نشان دادن، و توجیه اعمالِ رذیلانه خود، که خون آدمیان جوهرهٔ تحریر این کتاب است، به قاطر القاب و عناوین ارادت خاصی می ورزند، که آنان را سواری دهد. واقعا چقدر درست می‌فرمودند،که آدمهایِ حقیر، حقارتشان را، درپشت القابهایشان پنهان می‌کنند. ایشان می فرمودند : پسر جان، هر لقبی، توطعه ای و دسیسه ای ؛ در نهان خود؛ پروار می‌کند. و القاب ها، هر چقدر الهی تر و آسمانی تر باشند، خطرِشان برای کشتارِ آدمیان، بیشتراست. خوب بفهم، به من، و تبار من خان می‌گفتند، و به من، میرزا محمود خان می‌گویند فرزند! می دانی یعنی چه؟ می‌خواهند با دادن لقب خان به من، مرا از همنوع انسانیم مجزا کنند تا بتوانند در روز موعود از من، پلکانی برای کشتار همنوعانم تدارک ببینند. و این باور را در من فربه می‌کنند تا مرا، از توده های همنوع انسانیم مجزا نمایند. و به من بقبولانند که من، از دیگران برترم، ومی‌خواهند به من بگویند، تفاوتی میان من و بقیهٔ آدمها وجود دارد. فرزندم! مراقب القاب ها باش فرزند، تا مبادا روزی، در دام القاب فروشان و القاب داران، گرفتار آیی که خونت را مباح می‌کنند.



سخن ۲۸۱...

نجیبه بانو ! تردید ندارم که از ظرف حماقت، شیرهٔ وقاحت را ، به کمال نوشیده اید. یقین دارم، موجودِ فاسقی چون تو، که زنگولهٔ هویتش را، بر دروازهٔ آلت خود فروش خود، آویخته است، درتن بارگی والدهٔ هرزهٔ خود نیز، دَلاله ای بیش نیست. تو، درازگوش که نمی‌توانی فهم را، فهم کنی. شایسته ترآن است که با شتاب بروید،وما تحت متعفن خود را، درگندابهٔ آلتِ معشوق کرایه ای خود، تطهیر نماید، تا شاید، جراحات پُر چرکین مهبل به تعفن نشستهٔ ترا، درمانی باشد. کسی که منزلتِ متعالی انسان را فهم نمی‌کند، یقین دارم، تنبان منزلت خود را درگرو نانجیبیهای تبارِ درازگوش خود، درچهارسوق فاسقان، به فروش نهاده است. به یقین آلت به تب نشستهٔ تو، محتاج ادراری ست، تا شاید شعور بیقوارهٔ فَرجِ ترا آبیاری کند. شعورِ شما جماعتِ خصیه باز، به قاعده ای متعفن است ، که نام مقدس زن، در فهم آن به شرم نشسته است. برو درازگوش، وبه سُوهان آلتی کرایه ای،که همواره محتاج آن هستی ، به گردگیری آلت تناسلیتان دل خوش کنید.که شما جماعت آلت خور را، به فهمِ منزلتِ انسان شعوری نیست. کتاب بیشعوری درتن شمایان به قاعده ای ست، که اگرهمهٔ هویتِ آدمی شما کوتوله گان را، به پیکره ای انسانی تبدیل کنند، باز زبانتان، درحکم آلت تناسلی، مدام به گائیدن آن مشغول خواهد شد. برو سر بارهٔ دجاله ها، ترا چه به فهم! تو، وامثال تو، همهٔ مَنّیتتان را، درصلیب آلت نرینه ای هرزه تر از هویتتان، مصلوب

کرده اید. برو پتیاره، کنجی را به امانت گیر، و بر نانجیبی های ناتمام خود، زوزه ای به کلانی حجم همۀ تاریخ آواز کن. تا شاید دروازۀ رحمتی ، به درمانِ حماقت پایان ناپذیری تو، گشوده شود، اگر ترا فهم کرامت زن بونت حاصل می‌شد، این گونه تنت را، به بستر اسکناس های تا نخورده فاسقان هرزه، حراج نمی‌کردی. ترا نیازی به مال نیست و نبود، آنقدر داری که حضور خودت را اداره کنی، این ذلت تو، ناشی از حماقت توست که زن بودن خود را فهم نمی کنی. تو مستراحی هستی،که دیگران را به دفع فضولاتشان در خود ترغیب می‌کنی .



سخن ۲۸۲...

دوست عزیزم بطور قطع آن دنیا، که این جماعت متولی دین می‌گویند، وجودِ خارجی ندارد. که اگر داشت، متولیان مُبَلّغ ادیان، تا مرز خفگی، خود را در آغوش این دنیا خلاصه نمی‌کردند. این جماعت متولی بهشت و جهنم، با فریب اذهان عموم، مدام به خالی کردن جیب جماعت مشغولند، تا مطامع دنیوی خود را سامان دهند .

کسی که درخصوص امری، به یقینی عقلانی رسیده باشد. شعورش را منحرف غیر نمی‌کند. شعور منحرف این جماعت دروغ زن، به قاعده‌ای فریبنده است که توده های خود باخته را، به دامِ خودگرفتار کرده است. اگر شما فقط

یک سخنِ درست، از این جماعت را، که در خصوص آخرت نشخوارمی کنند را به اثبات برسانی، من برتمامی دانسته های خود خط بطلان خواهم کشید. آدمها، زمانی به انسان مبدل می‌شوند، که توانسته باشند، کرامت آفرینش خود را تقویت کنند، نه منزلت خود را حقیرخود کنند. بدانید که هر دستی حتما زیباست، اما هر زیبایی درست نیست.

دوست من! دین، عموما، به دلیل مَشقِ منافع خویشآوندی ایدئولوژیکی در میان تَشَّکل های اجتمایی، می تواند، ایده‌ها، و خِرد جمعی را، با به وجود آوردن یک حجم واحد، منسجم کند. واجتماع را برای رسیدن به اهدافی معین، ولی ناممکن، به باور بنشاند. این اهدافِ فریبنده؛ گاهی به قدری منسجم و قدرتمند است، که حتی می تواند جمع واحدی را، تحت عنوان شهادت به کام مرگ بکشاند. دین به دلیل ماورایی بودن خود؛ باورهایی در ذهن آدمها تخلیه می کند، که فاقد هرگونه تعریف عقلانی است .

دوست عزیزم ریاضی دانها و فلاسفه، از آن طرح فکر می کنند، تا الاهیون مدام آنها را مردود بدانند. بزرگترین فضیلتِ یک دین مدار در این معناست، که به خود اجازه می دهد، تا اخلاق مَداران را وا دار به سکوت کنند. و بزرگترین فضیلت یک انسان متفکر در این معناست، که اجازه ندهد تا یک دین مدار به او تحمیل کند که می شود با کتابی آسمانی، تندیسی ساخت، که رَمزِ بَنآیی آن تندیس را، فقط در کتاب آنان طراحی کرده اند. دین مداران، با تحریک اشتهای مخاطبان خود؛ با رمز آمیز جلوه دادن مهملات، آنان را از فکر کردن

باز می دارند، و آنان را عادت می دهند، تا بجای خوردن کباب، فقط بوی کباب را در شعور انسانی خود باور کنند. یک امر مرا همواره متعجب و حیران می کند، که یک دین مدار چگونه می تواند تا این حد با وقار و مَتین رفتار کند. در صورتی که تمامی افکارش به طرز جنون آمیزی به دیوانگان شباهت دارد.



سخن ۲۸۳...

اگر شعوری به درک این معنا درشما مانده باشد، تا امروز؛ باید به این فهم رسیده باشید، که وقتی درجایی حضورداری، وکسی درآنجا ترا می گوید، که خدا می‌فرماید. فوراً باید ازآن محل فرار را بر قرار ترجیح دهی. می‌دانید چرا؟ برای این که، وقتی در جایی به شما می گویند، که خدا می‌فرماید، دقیقاً می‌خواهند به حیلهٔ خدا، مقدمهٔ ابطالِ خِرد و فکرِ ترا مهیا نمایند. وترا از اندیشهٔ انسانیت خالی کنند. خدا هیچ چیزنمی‌فرماید و نفرموده است. این فرموده‌ها را کسانی فرموده‌اند، که خیال بهره کشی ازکرامت انسانی من و تو را در سَر دارند. من هیچ موجودِ بیکاری در هستی سراغ ندارم که برای این آدم ذَرّه بینی در در این کره ذره بینی، مطلبی فرموده باشد.آنان که مدام؛ از خدا می گویند، با خود بودن را فهم نمی کنند. خدا هیچ مطلبی نفرموده. تا منِ آدم، موظف به حفظ ازآن گفته‌ها در زمین باشم. اما شما می‌فرمائید، خداوند در قرآن فرموده است. آخر شما چه سند معتبر ومنطقی؛ دالّ برچنین ادعایی ارائه می کنید، تا من درصحت آن تردید نکنم. این چه خدایی است،که قوارهٔ سخنش در قرآن؛ به قدرِ قوارهٔ سخن آدمهای ذره بینی

اش در این خاک است. اصلا این خدا، در قرآن چه گفته است که تا حالا هیچ کسی نگفته است. سخنان تورات و انجیل و زرتشت و مانی و بودا و اسطوره‌های بین النهرین، آشور، کلده وسرانی ووو را در هم قاطی کرده است ؛ تا برای نجابت عایشه، و بریدن دست ابولهب، آیه نازل فرماید. برو انسان؛ اندیشه وخرد وفکر واستدلال خود را تقویت کن؛ تا شعورِ انسانیت راکرامت بخشی. بامن ازجایی سخن مگو، که سالهاست ازآن دیار گریخته ام. قرآن که ملاک هویت خلقت نیست. آن اللهی که، خلفتِ این هستی لایتناهی و بیکران و اعجاب انگیز خود را، درکتابی به نام قرآن، وقف طهارت بخشیدن به آلت تناسلی عایشه قرار می‌دهد، به حتم یک جایش لنگ می‌زند. آن اللهی که به مانند مخلوقات ذلیل خود، نفرین هم می‌کند،که دست ابولهب، بریده باد، یا هند چنان باد، این الله، چقدر باید کوتوله، و بی جنبه باشد، که نفرینش را؛ مکتوب با پیامبرش اعلام می‌کند. و در حَلق منِ انسان فرو می نماید. برو عزیزم؛ کمی با خودت خلوت کن، تاکرامت وسیع جانت را فهم کنی. بدان که، تنها کتابی که مردم عوام می شناسند، همان کتاب دینشان است. کتابهای دیگر برای این مردم، حکم سرگرمی را دارد. هیچ حیوانی کار غیر منطقی نمی‌کند؛ الا آدم، این آدمها؛ موجودات ابتدایی هستند،که برای توضیح امورِ غیر قابل فهم و مرموز،که در اطراف خود می بینند عموماً به مهملات غیر قابل تعریف و غیر منطقی متوسل می‌شوند. یکی از این مهملات، آسمانی بودنِ دستوراتی است که به زمینیان ابلاغ شده است. وقتی ملتی، براساس تعالیم همان کتب آسمانی،گریه کردن درفرهنگ خودرا، یک فضیلت به حساب

می‌آورد. قطعا در چنین جامعه‌ای خندیدن وشاد بودن، گناهی نابخشوده تلقی خواهد شد. ستونِ جهلِ این مردم را، هیچ کس؛ به قدرِ ملایانِ حریص،کُلفت نکرده است. آن وقت شما نشسته اید؛ واستدلال های مباحث خود را؛ ازقرآن برای من مثال می‌زنید. اصل مشکل ما، با محتویات خود قرآن است. هزار واندی سال است که عده‌ای شیاد وکلاه بردار و دروغ زن، به نام مُفَسّرعلوم دینی، سعی دارند، مهملاتی را در حَلق مردم فرو کنند؛ که به هیچ وجه با منطق وادراک و خردتربیت شدهٔ هیچ انسانِ خردمندی مطابقت ندارد. ومدام طوری وانمود می‌کنند.که این ما هستیم به خاطرضعف وذلت شعورِ خود، از درک عمیق این سفارشات آسمانی درغفلت به سر می بریم. و با فرو کردن مشتی کلمات عربی درحلق ما، می‌خواهند به ما تفهیم کنند، که فهم و درکِ این معانی عمیق و الهی، درحوصلهٔ بیشعوری چون ما نیست. برو پسرم ! برو وکتاب جان خودت را بخوان؛ تا شاید؛ به منزلت انسانی یک بار مصرفِ خود در این هستی واقف شوی.

پا در میانی خدا برای فهمِ علت و معلول هستی، فقط ذهن آدمهای درمانده را از خستگی نجات می دهد.

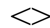
اگر خدایی هم باشد، همان خدا، برای محک زدنِ خود، در تو عقلی کاشته است، پس؛ با جسارت خود او را به چالش بگیر، تا بتوانی دیگر پدیده های او را در خلقت؛ به زیر سئوال ببری .



سخن ۲۸۴...

دختر عزیزم ! اگرهنوز درپی خدا هستی، خدا را، در معبدی که به اشغال دوست داشتن درآمده است، فهم خواهی کرد. نه درمسجدی که شیون را در خشت خشتِ آن، نقاشی کرده اند. دینی که شادی های ترا برای آخرت ذخیره می کند. سارق کرامت انسانی توست .

دختر عزیزم! خدا درکتابش، برای رنج های لاعلاجِ منِ انسان، فقط ابرازِ تاسف و طلب صبر توصیه می‌کند. اما منِ دردمند، برای مداوای دردهایم؛ به درمانگری از جنس خودم محتاجم، تا با خوشحال کردنِ شمارۀ حساب بانکی او؛ دردهایم را تسکین دهد. تردید نکن، خدا، دعا را برای فقرا آفریده است تا آنان را در شعورِ تاسف بار خود شریک کند. که هیچ دردی تا امروز، به قُوّتِ دعایی درمان نشده است .



سخن ۲۸۵...

شعار، فرزند نابکار دروغ است. همۀ آنان که به شعوری تجهیز می‌شوند؛ خِردشان در فهم شعارها، تبحری بالغانه کسب کرده است .

فرزندم، همیشه در نوع تفکر آن کسانی که، تحت هر نام و هر مکتبی ؛ خون آدمیان را بر خاک ریخته اند و می‌ریزند تردید کن. هیچ انسانِ خرد ورزی،

نمی‌تواند برای اشاعهٔ اندیشه ای خاص، خون هم نوع خود را؛ برخاک فرو بریزد. مخصوصا اگر این اندیشه وخرد؛ خود را الهی نیز جلوه دهد. چگونه ممکن است که خردی متعالی، ریختن خون انسانها را تحت هر نام و عقیده ای مباح بداند. آیا گسترش تعالی را می‌توان در سایهٔ خون ریزی به ثبت رساند ؟ خمینی شیاد و نابکار، بافریب اذهان عموی، بخصوص درنسل جوان، خون آنان را برای اهداف خویش مباح کرد، تا آنان را روانهٔ بهشتی کند ؛ که جهنمی بیش نبود.



سخن ۲۸۶...

پدر بزرگم می گفت : ملایانی که ما را، به آتشِ جهنمی، از دوستی با جنس مخالف به ترس نشانده اند، سجده عبادتشان، جز میان پایان زنانِ زمینی هیچ نیست. امید هم خوابگی آنان با حوریان زمینی، گواراتر از حویان مندرج درکتب مقدسِ آنهاست. مراقب باش فرزند! که دروغ ها، هرچه کلفت ترباشند، قبولاندن آنها به تو، سهل تر خواهدبود.

در پادگان ادیان، کماندوها وچریکهایی تعلیم دیده و قدرتمندی وجود دارد که می توانندکاری کنند که تو در آموزش های تحت تعلیم آنان، ازجهل خود چنان احساس شادمانی و لذت کنی، که هیچ زمان برای خروج از این پادگان، تمایلی به اخذ مرخصی از خود نشان ندهی.

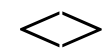


سخن ۲۸۷...

فرزند! کسی که لباس معنویت و دین، به تن می کند، نمی‌تواند در بستری از اسکناس لَم دهد. چنین موجودی، یا دین و معنویتش دروغ است، یا دروغش را، به معنویت و دین تبدیل کرده است.

زُهدانی که می تواند بدون اِسپرم، موجودی در خود پرورش دهد، یا شیاد است؛ و یا اصلا وجود خارجی ندارد. مانند مریم، مادر عیسی. این امکان ندارد درخلقت، زنی بدونِ قواعدِ پرِیُد واسپرم، مدعی پرورش موجودی در زُهدان خود باشد. که متولیان شیعه جار می زند و می گویندکه فاطمه دختر محمد، پرید نمی شده است.

این ناشی ازدرماندگی آدمهاست که وقتی در فهم اموری کم می آورند، فوراً پای خدا را پیش می کشند تا خودشان را از تعقیبِ فکر کردن خلاص کنند. یا با تراشیدن سخنی از زبان خدا، مهملاتِ خود را تقدس می بخشند.



سخن ۲۸۹...

پفیوز،یک کلمهٔ ترکی اس. که ازترکیب پُف، یعنی ورم کرده، و یوز یا اوز، درست شده، به معنای صورت و چهره. در مجموع می‌شود صورت پف کرده یا صورت ورم کرده . این واژه را به کسی باید گفت که دارای خصوصیان ذیل است :

پفیوزکسی است که فکرمی کند، همهٔ شعورهای عالم در او جمع شده است. و خود را خیلی باهوش می‌داند. ومطلع ازهمهٔ امور، پفیوز، هیچ وقت نمی‌تواند جلوی فخر فروشیش را بگیرد، تا دیگران را تحقیر نکند. برای یک آدم پفیوز، مهم نیست که بقیه چی می گویند، بلکه مهم این است که او باید، مخالفتش را بکند. فرد پفیوز، تمام سعی اش را می کند،تا به توتفهیم کند،که تویی که، گند زده ای. تا بتواند ترا با مذمت های مکرر خود تحقیر کند. برای فرد پفیوز، مهم نیست تواز چه چیزی سخن می گوئی، پفیوز سعی دارد، تا به تو بقبولاند،که بهتر از تو می فهمد. کسی که پفیوزی را، ازحد بگذراند، می شود آدمِ و قیح و بیشعور. وآدم و قیح، دست به هرکاری می زند تا وقاحت خود را موجه جلوه دهد. درست به مانند حاکمانِ جمهوری اسلامی ایران، که در راس وقیحانه ترین های عالم، قرار گرفته اند .



سخن ۲۹۰...

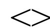
مرگ،تنها حقیقی است،که اگر تو نیز طالب آن نباشی، به زور روانهٔ جان توخواهد شد. پس سعی کن، تا قبل از مرگ، حق زنده بودنت را، از حلقوم مرگ بدرکنی .



سخن ۲۹۱...

فرزندم ! پرنده ای که رغبتی به پرواز نشان نمی‌دهد، مکانی جز قفس نخواهد داشت. یا پرنده مباش تا پرواز را فهم نکنی ، یا پرواز را فهم کن، که پرنده بودنت را معنا دهی. با غلبهٔ تازیان به ایران ، البته به کمک تجهیزات نظامی و سیاسی رومیان، انهدام تمدن و فرهنگ ایران زمین در طول ۳۰۰ و اندی سال یعنی تا اواسط حاکمیتِ عباسیان برای همیشه نابود شد. برای همهٔ آن گذشتهٔ درخشان، دینی حاکم گردید که با تحمیل خود به فرهنگ ایرانی ، تمامی وجوه جامعه را به ضربِ شمشیر و کُشتار دگرگون کرد. امروز برای ملت تحصیل کردهٔ ایرانی ؛ احمقانه ترین کار ممکن این است که مدام با الله سُک سُک بازی می کنند. تا الله با پیدا کردن آنان مجهولات خلقت خود را پایان دهد.

بیهوده ترین اموری که می توانی در هستی به آن مشغول شوی کشف سیگنالهای الله شناسی است. پس بیهوده وقت خودتان را برای سُک سُک بازیِ با الله هدر ندهید. چون الله یک بار برای همیشه، حساب تو و فرهنگ ترا کفِ دستت گذاشته است.



سخن ۲۹۲...

روزی کسی، پدر بزرگم را به طعنه گفت : میرزا محمود خان ! ترا قبله ای هم هست تا تو؛ عبادتش کنی؟ پدر بزرگم، مکثی کرد، وگفت: آری هست

آقاجان، و اشاره‌ای به کَلّهٔ و سَرِ اوکرد وگفت : قبلهٔ من درست آنجاست،که تو نادان درآن، دفع مزاج می کنی.



س۲۹۳....

فرزندم ! حدود فهم عرفان را، دو معنا معین می کند، یکی،گریز از خون ریزی، تحت هرنام وعنوانی. دیگری، عشق ورزی به همهٔ موجوداتی که با تو در این هستی؛ به تعالی می‌رسند. این کلید فهم همهٔ امور است فرزند، که ترا به فهم آن نصیحت می کنم.

کسی که تمامی سعی خود را معطوف به خدا شناسی می کند؛ بطور یقین یک خدا ناباور دو آتیشه است؛ که برای رهایی از سرگردانی درونی خود، به دنبال اَبزاری خُرسند کننده می‌گردد. داشتن شعورِ دینی؛ دلیل متقنی برای توضیح پژوهش های علمی نمی تواند باشد. وقتی علوم تحقیقی تا امروز نتوانسته است بسیاری از مجهولات را پاسخ دهد، من چگونه می توانم به استناد وجود این همه مجهولات گیج کننده ؛ خود را به دامان ادیانی بی ندازیم ؛که مدعی حل تمامی مجهولات هستند-که فعلا برای آنان هیچ توضیح علمی وجود ندارد. تضادِ غیر باور در احکام ادیان ، خود؛ نشان از جعل ادعای این مکاتب است .

یکی از پلید ترین شیوه هایی که دین مداران پیشهٔ خود کرده اند در این معناست، که فقدان شواهد در هر پدیده ای را با ملاط خدا پُر می‌کنند تا تو را به سکوت وا دارند.



سخن ۲۹۴...

دخترعزیزم نازنین پدرا! به قول مرحوم دکتر فریدون فرخزاد ، که توسط سَلاخان تک کتابان جمهوری اسلامی ایران، درخانهٔ شخصی خود، به قتل رسید، توقع داشتن ازملتی، که به زبان محلی سخن می‌گوید. و با حروف فارسی دَری، می نویسد،و با کلماتِ عربی؛ عبادتِ خدای خود، می‌کند و به زبان انگلیسی نیز طبابت. انتظاری جزمتلاشی شدن فرهنگ او، نباید داشت.

هویت جماعتِ این مملکت شترگاو پلنگ، بی درمان تر ازآن است که بتوان، درمانی برای درد های پایان ناپذیر او، جستجوکرد. شعورِ سلیقهٔ قومی این ملت، مجال تثبیت فرهنگ این سرزمین را، به نابودی کشیده است. اگر چند نفر زبان بریده هم، قُوّت؛ به اصلاح امور فرهنگی این سرزمین سپرده اند، همه، ناشی از این است که، جان سوختهٔ آنان، جز به تاول نشاندن خود، چاره ای بر بیچارگی خود نمی بیند. مشتی مدرک دار بیسواد هم، که هنوز جوهر مدرکشان، خُشک نشده، چشم خردمندان را ازکاسه درآورده اند، و خود را، متولی بلا منازعِ فرهنگ این مرز و بوم تصور می‌کنند، در چنین خاکی، جائی برای عرضهٔ خرد نخواهد

ماند. ازهرهزارنفرمدرک ستادۀدراین مملکت، یک نفرشان شعوری برخوانده‌های خود ندارد. علوم اجتمائی و ادبیات و هنر و تاریخ، بطورکلی دراین سرزمین مرده است. مابقی علوم نیز، یا یک قرن از همهٔ دنیا، عقب تر است، و یا اگر عقب نباشد، سخت عقیم شده است. بروید و جانتان را از این مستراح متفن خلاص کنید. من دیگر عمری ندارم تا جائی بروم. گیرم که بروم، کجا بروم ؟ شما بروید که جوان هستید، تا لااقل، اگرهیچ ندانید، رفتن را فهم خواهید کرد .

فرزندم ! اینجا،

دربرگ برگِ علوفه های هر باغچه اش ،

شوکرا نی ست بس دردناک ،

که در خونِ انسانی تو تزریق خواهد شد.

برو!

و جوانیت را ،

در سبزینه های باغچه ای به سایه کِش،

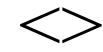
تا کرامتِ انسانی ترا، خُنک کند .

اینجا،

جائی نیست تا تو؛

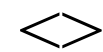
بتوانی، بسترِ آرامش خویش را ،

بر صُفّهٔ زهرآگین آن ، پهن کنی .



سخن ۲۹۵...

پدر بزرگم می‌فرمود : حذرکن ازکسی که دنیایش را، قربانی بهشتی کرده است، که مکانش نامعلوم است، خرد چنین کسی، به مهمل گویی عادت کرده است. مراقب باش با چنین کسانی دم خور نشوی، که اینان مدام برای استقرار خود، درتو، ترا، درگناهی می نشانند، تا با تصرف جان تو، به مقصود خویش برسند.



سخن ۲۹۶...

هر ارتباط محبت آمیزی که شعوری در خود نداشته باشد، شعاری بیش نیست. شعور در روابط را، کسی فهم می‌کند، که خردی توسعه یافته داشته باشد. آدم های بیشعور، همه اطراف خود را و بعضا خود را نیز، قربانی بیشعوری خود می‌کنند .

بدانیدکه، عذرخواهی کردن یکی از وجوه بزرگ تعالی انسان است. چه این عذر خواهی نمودن از خودت، و یا از دیگران باشد ..

هیچ بیشعوری قادر نیست، عذرخواهی انسانی کند. و اگر روزی هم مجبور به عذر خواهی شد، حتما می‌خواهد، تمام نشده های خود را؛ در تو؛ به حیلهٔ عذر خواهی،تمام کند. حذرکن ازآدمهائی که شعارهای عاطفی کلفت سَر می‌دهند. دروغ جماعت بیشعور، آنقدرکلفت است که تو را، به یک باور حقیقی با خود می کشاند ، و بعد، ترا، قربانی خود می‌کند .

آدمها، تربیت شده‌اند، تا مدام؛ زِر بزنند. نه سخن بگویند. این فقط انسانهایند که درسخن گفتن، وسپردنِ تعهد به خود، واطرافیان خود، به شعوری انسانی متکی هستند. هرکسی که شعور یک ارتباط ماندگار را فهم می‌کند، بایدکه خردی توسعه یافته داشته باشد. برای یک آدم بیشعور، کُشتن ، بهتر ازکِشت کردن است. موجود بیشعور، همهٔ اطرافیان خود را، و بعضا خود را نیز ، قربانی بیشعوری خود می‌کند. تا تائید و تمجید اطرافیان را برای حضور خود در جمع، به دست آورد. موجود بیشعور، درطول زمان، فقط به خاطر بیشعوری خود، اموری را از دست می‌دهد، که امکانِ به دست آوردن دوبارهٔ آن امر، گاهی ناممکن است. اما موجودِ بیشعور این را نمی‌داند. برای همین است، که درطول زمان، اصول ها را از دست می‌دهد، تا اثاث ها را، به دست بیاورد .

موجود بیشعور، تصور می کند،که خود،کامل ترین عنصر هستی می‌باشد. واین دیگران هستند که عندالاقتضاء باید قربانی مقاصد او شوند .

یکی از ابزار و ادوات محکم، در بیشعورهای متمدن وکلاس بالا، رعایت بیش اندازهٔ ادب ونزاکت اجتماعی است. که در ایفای این نقش، بسیارهم مهارت کسب کرده است. اشتباه نشود،آدمهای جاهل و نادان، با تودهٔ بیشعورها، بسیار متفاوت هستند. هرجاهلی ازجهل موجود درجان خود، به قهقرا می‌رود، اما بیشعور، درکمال آگاهی و دانش، به قربانی کردن محیط، به نفع خویش اقدام می کند. گاهی آدمها، دانشی بسیار دارند، اما از نظر بینش، فوق العاده فقیر، وکم مایه هستند. **این وضعیت در بیشعوران کاملا بارز است. جاهل را دانشی نیست تا بینشی داشته باشد. یقین داشته باش، بیشعوری در نسل حاضر، شایع ترین بیماری ممکن است. مراقب باشید، تا در دامِ بیشعور های مدرک دار و عنوان گرفته، گرفتار نشوید .**



سخن ۲۹۷...

فرزندم ! برای فهم مبانی قرآن و معانی واقعی جملات مندرجِ درکتابِ قرآن ، بایدکه زبان عربی را کامل آموخته باشید، و باکلمات کلیدی در زبان خود تازیان، وفرهنگ آن واژه‌ها آشنا باشید. آن معانی که از قرآن به زبان فارسی ترجمه، و به خورد من وتو می‌دهند، نمی‌تواند، اصل آن معنائی باشد، که دراین

کتاب منظورشده است، و امروز من وتو ازآن، درک مطلب می کنیم. تعریف وترجمهٔ کلمات عربی به زبان پارسی، کارچندان راحتی نیست. هر واژه در زبان عربی مفهومی ویژه و معنای خاصی از نظر فرهنگی دارد ه متعلق به فرهنگ دوران تدوین کتاب قرآن است. متولیان اسلام عزیز، بنا به سلیقه های فرهنگ تبلیغات دینی خود ،که ریشه در به جهل کشیدنِ من و تو دارد،کلمات قرآن را به رای العین، معنا، و به خورد ما می‌دهند. گاهی این معانی را طوری وارونه ترجمه می کنند، که از اصل معنای گفته شده در قرآن، فرسنگ ها فاصله دارد. فقط به این دلیل که ذهن انسان امروز را، از فهم معانی حقیقی دراحکام قرآن منحرف کنند. چه بی‌شمارآیاتی که در قرآن در ارتباط با کنیزی وغلامی انسانها نقل شده است در صورتی که، همین قرآن، درآیه های متفاوتی، انسانها را مساوی قلمداد کرده است. اما گویی که این تساوی فقط مختص خودی هاست، که در اسلام را جار می زنند؛ و به کتاب و قرآن و محمد اعتقاد دارند، نه مشمول همهٔ انسانهای روی زمین. و در عمل می‌بینیم که طبق مندرجات متون قرآن، انگار، بعضی ها حقوقشان، نسبت به بعضی ها دیگر، مساوی تراست .

به عنوان مثال،آیهٔ ۲۴درسورهٔ نساء را می‌توان ذکر کرد. در این آیه، تجاوز به زنان شوهر داری، که به اسارت مسلمانان درآمده اند، کاملا مجاز و موجه جلوه داده شده است. عده ای به نام مسلمان، به اذن الله، به کشوری و شهری و یا طایفه ای حمله ور می‌شوند، و زن ودختران وبچه های آنان را، که تا چندی قبل

درآرامش انسانی وآزادی انسانی خود به زندگی درکنار بستگان خود مشغول بودند، تعرض می کنندو تحت عنوان اسیر وکنیز و غلام، آنان را، به تملک خود در می آورند ونام این عمل شنیع و غیرانسانی رانیز، طبق سنت ابراهیمی خود، فرمانی ازطرف الله می‌دانند. انسانهائی را که تا دیروز، در مملکت و دیار و شهر خود،آزاده وصاحب هویت ومنزلت انسانی بودند را، به یک باره، به کنیز وغلام مبدل می کنند .و دَم از مساوات و برابری انسانها نیز می‌زند. ودر این میان، الله آنان نیزخود را، بخشنده ومهربان می‌داند و حکیم ودانا. فرمان کشتار انسانها را می‌دهد. فرمان به بردگی کشیدن و به کنیزی وغلامی بردن انسانهای آزاده را صادر می کند، و در آخر نیز خود را، بخشنده و مهربان می‌نامد. وگاهی نیز حکیم ودانایی را برای خود، صفتی ممتاز می شمارد.

فرزندم، هیچ دینی به قدرِ ادیان ابراهیمی درکشتار انسانها، در این کرهٔ خاکی نقش نداشته است. شما یک مورد، فقط یک مورد، درکلام ومبانی تعالیم بودا، و ازکلام بودا، سخنی برای من نقل کنید، که به کشتار آدمیان حکم کرده باشد؟ و یا به بردگی و کنیزی کشیدن انسانها اشاره ای کرده باشد

در تعالیم زرتشت نیز همچون بودا، چنین است که گفتم .

ماندگاری دین اسلام، جز به قوت شمشیر و زور و ارعاب وکشتار، دراین خاک نبوده است و نخواهد بود. احکامش یا برگردهٔ جهل جماعت سوار است ،

یا برتیغۀ تیز شمشیر. چنانچه امروز هم شما به عین می بینید، که عده‌ای ازمسلمانان دنیا، چگونه باکشتار وآدمکشی وآدم سوزی، نیات خود را،در این کرۀ خاکی اعمال می‌کنند.

گروه طالبان، گروه حقانی، جمهوری اسلامی، حزب الله لبنان و صدها گروه چون اینان، در دنیا وخاورمیانه، چه عَلم شنگه ای به راه انداخته اند؛ تا الله خود را، بر دیگر الله های روی زمین برتر جلوه دهند .

به این مطلب توجه کنید که شما را از تاریخ نقل می کنم. و به راویان این متن،که در ذیل نقل می‌کنم توجه کنید.که شامل چه کسانی می‌شود. به غیر اینان، که می نویسم،کسانی دیگرنیز چون بیهقی، عبدالرزاق، طیالسی، ابویعلی، ابن عربی مهمل گو، این داستان را روایت کرده اند.

این جماعت، یعنی : مسلم، ابو داود، ترمزی وانسائی، از ابوسعید خدری روایت کرده است : درجنگِ اوطاس، عده‌ای از زنان شوهردار به اسارت ما در آمدند. و چون شوهرداشتند از هم بستر شدن با آنان خودداری کردیم.(زحمت کشیدند فرزند! که خود داری‌کردند.اینان در جنگهاشان جز برای تصاحب آلت تناسلی زنان به هیچ اموری نمی اندیشند. الله برای اینان بهانه ای است ؛ تا با متوسل شدن به الله، نکرده‌های خود را تمام کنند.) ودراین باره از پیامبر پرسیدیم. آنگاه

الله بزرگ، این آیه را نازل فرمودند (آیۀ ۲۴ در سورۀ نساء)که متن آیه به زبان فارسی چنین می شود :

ازدواج وآمیزش جنسی با زنان شوهردار حرام است، مگر زنانی که خدا غنیمت مسلمانان ساخته است. (این مَگرهای اسلام مرا کُشته است عزیز پدر) **پس به این ترتیب آمیزش با آنها حلال شمردیم. این مگرهای الله؛ برای مسلمانان واقعا مگراست. این الله بخشنده ومهربان و دانا وحکیم، مدام به تلسکوپ کهکشانی خود، امورات مسلمین را، رصد می‌کند. و در حلِ معضلات آنان، به سرعت برقی، دست بکار می‌شود، تا مبادا، حوصله ای از مسلمانی، به خصوص در ارتباط با مسائل جنسی، دچار مشکل شود. این الله، هرکجای کهکشان که باشد، بدون رصد کردن مسلمانان، روزش را به شب، نمی رساند و شَبَش را، به روز نمی کشد.**

هرجاکه صحبت ازآلت تناسلی و لذات تناسلی جماعت مسلمان مطرح می‌شود (آن هم فقط برای مردان مسلمان ونه زنان آن)آیات محکم الله، مشکل گشای تمامی اموراست. زنان و دختران مردم را، به کنیزی می گیرند و تصاحب می کنند و مورد تجاوز و بهره برداری امیال جنسی خود قرار می‌دهند، و الله نیز، به فوریت، با ارسال آیه ای ملکوتی، به ذلت کشیدن کرامت انسانها را،که خود نیز، آنان را خلق کرده است، به مهر تاکید، مورد مرحمت خود قرار می‌دهند، و با نزول آیه ای محکم، اعمال مسلمانان را، ممهور و موجه می‌فرمایند .

فرزندم، دینی که کرامت انسان را، قربانی احکام و کتاب خود می کند، جز به ذلت کشیدن تو، هیچ برای تو نخواهدکرد. دینی که به جبر شمشیر و زور،

احکام خود را، در حلق تو فرو می‌کند، مسیر تنفس انسانی ترا، مسدود و تباه وآلوده خود خواهد کرد .

فریب این مزوران، کلاشِ دینی را مخور، اینان با بهشتِ مجعولی که در خرِ تو، فرو می‌کنند ، دنیای بهشتی ترا، به جهنمی حقیقی، مبدل خواهندکرد.

کتاب دروغ، سر لوحۀ تعالیم این آدمکشانِ آدمخور است. با فروش الله بخشنده و مهربان به تو، خدای حقیقی جانِ ترا، قربانی مهملات خود خواهند کرد.

همواره به یاد داشته باش فرزندم، خدائی را عبادت کن،که خود را؛ قربانی تو می‌کند، نه ترا، قربانی خویش. خدائی که ترا، قربانی خویش می‌کند، به حتم به متولیان جلادی محتاج است، تا احکام او را درخاک ، به سامان بنشانند.



سخن ۲۹۸...

فرزندم! چماق، تنها ابزارِ شناخته شده‌ای است،که تمامی استدلالات ومنطق وفلسفۀ وعلوم جهان را، به قُوّت کلان خود، به لحظه ای بس اندک، در دو حرکت، محکوم به مات شدن می‌کند. اگر روزی خواستی، خردِ تحلیلی خود را، به تعطیلی مطلقی هدایت کنی، سعی کن، تا به بهترین چماقِ ممکن، که در توان ابتیاع توست، تجهیز شوی، که هیچ دلیلِ محکمه پسندی، در مقابلِ قوتِ این

استدلالِ بی همتا، تابِ مقامت درخود نخواهد داشت. ماندگاری بلاهت و حماقت در سطرسطرِ تاریخ، جز به نیرویِ قوتِ این صَنَمِ یکه تاز، امکان پذیر نمی باشد.



سخن ۲۹۹...

فرزند! خردی که ذلیلِ کار خویش گشت، متوسل به غیر خواهد شد. انسان را به هیچ غیری،کاری نیست. آنچه درانسان هست، به مَنیّت انسانی خلقت او تعلق دارد. توخود را تعریف کن، که بی تعریف خویش، به هیچ خویشی نخواهی رسید. هیچ انسانی،بدونِ مَنیّتِ خویش،کرامتِ خلقتِ خود را فهم نخواهد کرد. اگر تو، من بودنِ خود را باورکنی می‌توانستی به فهم ما بودن انسانی خود نیز، فهیم شوی.که هیچ انسانی، با خرج کردن دیگران، به تعریفِ حقیقی خود، نخواهد رسید . دوست داشتنِ بی مِنت و جدل،کلیدِ فهمِ این اکمل است. سعی کن تا دوست داشتن را در راس دروس تعالیم خود، سر لوحهٔ همهٔ امورِ زندگانی خویش کنی.



سخن ۳۰۰...

هولناک ترین شیوهٔ فریب، متعلق به ادیان است،که سخنان غیر قابل اثبات را، از جایی نقل می‌کند، که فهم تو به آن مکان، غیرممکن است. وقتی توانستی

سخنی را از منبعی غیر قابل دسترس نقل کنی که ترا از هر پاسخی خلاص می کند. آنوقت، قادر به هرکار پلیدی خواهی شد.

دوست عزیزم ! آیا این شما هستید که نمی توانید دست از سَر خدا بردارید، یا این خداست که ذهن شما را طوری طراحی کرده است تا شما نتوانید دست از سَر او بر دارید. معانی واژه ها بر مبانی مطالعاتم، با ذهن من انس قریبی یافته اند. من تحت هیچ شرایطی نمی توانم، با استدلالات چوبین اسطرلابیان از دَر آشتی درآیم. گروه خونی ما، به درد هم نمی خورد، بهتر است ما هیچ زمان درکنار هم زندگی فکری نداشته باشیم، که به سهولت می توانیم همدیگر را هار کنیم. این مطلب را شما خوب می دانید که همیشه این اولین سئوال من از یک دین مدار است؛ که دین در طول تاریخ، برای تعالی بشریت چه کرده است. دین مدار، همواره سعی دارد با مغلطه و سفسطه در شروع کار؛ ذهن مرا به پیچاند. کنتاکت ما از همان نخستین سئوال آغاز می شود. به نظر شما بهتر نیست که من درحداقل امر، از هار شدن خود جلو گیری کنم تا دیگران را نیز به هاری خود مبتلا نکنم.



سخن ۳۰۱...

فرزندم! بنای ادیان ابراهیمی، همه به گونه ای است، و متولیانش به شیوه ای ادب شده اند، که انگار، این همهٔ عالِم، وعلوم عالَم است،که باید خود را، با کتاب

آنان منطبق کند ، نه این که آن کتابهای خود را با حقیقت جهان هستی تطبیق دهد. این جماعت،درکتب خود، قوانین لایتغیری دارند،که مدعی هستند، همهٔ احکام آن، از طرف خدائی دیکته شده است،که درجهانی نامرئی، به انتظار بازگشت منِ انسان به آن لامکان نشسته است.کسی از خود نمی پرسد که چرا این خدا، مرا به این جهان عینی کشاند، تا همهٔ جانم را در درد و بیماری و رنج و فقر وگرسنگی و نداری و نابرابری ها، همچون چهار پایان، چوپانی کند. وآنگاه بعد مدتی، مرا، با ترسهایی ناتمام، به نمی‌دانم کجا آبادی دیگر هدایت نماید،که پاداش رفتن به آن مکان نیز، جز به ریختن خون انسانها وحیوانات، به هیچ قیمتی، حاصل نمی شود. چرا خلقت منِ انسان را، در بهانه‌های گناهی ناکرده، به گناه می کشد، تا سروری خود را در من پایدار کند. نه مرا در فهم خویش یاری.گوئی مهره‌ای هستم درخانهٔ شطرنج حیات، که بازیگری جزخود خدا، درحرکت من نقش ندارد. و خانه خانه؛ مرامی بَرد، بی آنکه هیچ تعریف معقولی، از این جا بجائیها در من به تعریف کشدکه خرد فهم این جابجایی ها را، خود او، در جان من احداث کرده است. چگونه می توانم به خدائی دل خوش کنم، که دلخوشیهای مرا، دربند احکام غیرقابل تعریفی ازخود، به بند کشیده است .



سخن ۳۰۲...

رِزق جماعت مسلمان، جز به قوت شمشیری خونین، مُیَسّر نیست فرزند، هر جا مسلمانی باشد، نمی‌توانی بدون بوی خون، روز خود را به شام برسانی. این جماعت، اگر قُوّتشان، برای ریختن خون انسان های غیر خودی مجالی نیابد، به هزاران بهانهٔ موجه دینی خود، تحت عناوینی همچون عید قربان و قدیر و عاشو را و تاسوعا و نذر و نذورات، وصدها مراسم این چنینی که قرنهاست پایه گذاری شده است، دلتنگیهای ناشی از خونریزی خود را، باریختن خون حیوانات زبان بسته، در خیابانها وکوچه ها شهر، تسکین می‌دهند. تا مگر رضایت الهی را فراهم نمایند،که به قدر شپشی، در فهم او فهیم نیستند.

من نمی توانم به نیایش خدایی تن در هم، که از درمان سفیهی که می گویند مخلوق خود اوست عاجز است.



سخن ۳۰۳...

فرزندم ! مسیح، ازوجود کتابی به نام انجیل مطلقا بی اطلاع است. واصلا مسیح،آیه وکتابی ازطرف خدائی نامریی، برای نوع بشر، نازل نکرده است، تابدان کتاب، نام انجیل مقدس داده باشد. همهٔ این نابکاریها را، نابکارانی عَلَم کرده اند، که بردگی من و تو را ، در برگ برگ آن کتاب ها جستجو می کنند .

ماندگاری هر دینی، در اذهان عموم، به دروغ های کلفتی است که درآستین خود، نهان کرده است .

بزرگترین دروغ ادیان، قدیس پروری است فرزند،که ماندگاری این قداست را، از خدایان مخلوق ادیان، به امانت گرفته است، تا منِ انسان را، از هرسئوالی در ارتباط با چرائی باز دارد .

فرزندم! کلماتی چون مرتد و محاربه با خدا،کافر، وکلماتی چون اینان، همه، ابزاری هستندکه متولیان ادیان برای حفاظت ازکتابهای خود ابداع کرده اند،که می گویند ازآسمانی نامرئی نازل شده است،این کتب، به دلیل عدم توان مراقبت ازخود، درمقابل منطق علم، تروررا بر هر ابزاری ترجیح می دهد. و با متوسل شدن به این واژه گان، تحکیم خودرا، درخرد جمعی جامعه، قوام می بخشد .

این طبیعی است که هراعتقادی که منطقش بیمار باشد، برای تثبیت خود، به چماق متوسل خواهد شد. حقانیت هر عقیده ای را؛ درقیاس با این سخن‌که تراگفتم ، می‌توانی داوری کنی.

پدر بزرگم می‌گفت :خردی که همنشینی با خویش را فهم می‌کند، جز به عروس شعور، تن به وصلتی نخواهد داد.

کاهنان وخاخامهای جانی یهود، به توطعهٔ آلوهَ یا الله ویهوه، درطول تاریخ آنقدر دروغ درحلق جماعت فروکرده اند،که تشخیص صحت وسقم هرکلام

عقلانی را از شعور آدمیان گرفته است. اما می بینیم که به هر میزان که شعور آدمی توسعه می یابد، شعارها کوتاه ترمی‌شود .

هر علمی که برای بَزکِ قامت دین، اختصاص می یابد، ذلت انسان را تشدید خواهد کرد.

فریب توجیه گران مغلطه گر را مخور، که با فروکردن قوالیب علمی، درحلق دین، مدام سعی دارند، صغارت این صغیردرخاک مانده را، موجه جلوه دهند. ریسمان دین افساری است که ترا به خندق جهل فروخواهدکشید. همهٔ‌آنان که سعادت و فضیلت انسان را طلب می‌کنند، دین را برای هدایت تودهها، عَلَم نمی‌کنند. در طول تاریخ، همهٔ‌ادیان ابراهیمی، توسعهٔ فضیلت شعور انسان را قربانی بقای خودکرده است. حذرکن ازکسانی که ترا، با تعالیم کتاب ادیان به رستگاری می‌خوانند.

فرزندم! به حقیقتِ حقیقت سوگند، که اگر مهملات ادیان را،که همه، ریشه در دل الوهٔ و الله و یهوهٔ قوم یهود دارد را، درکتابی میلیون صفحه‌ای گردآوری کنند، باز خروارها ناگفته، از مهملات اینان بر جای خواهد ماند.



سخن ۳۰۴...

در کتابِ متولیان دین، محاربه با خدا، قانونی است دست نویس، که هرانسانی، بدون حضور شاکی، درمحکمهٔ دین، مجرم، و حق حیات از وی، سلب می‌شود. این جماعتِ متولی خدا برزمین، جزوآن دسته ازموجوداتی هستند، که هیچ نزاکتی را در ارتباط با غیرخود، واجب نمی‌دانند. و طوری تعلیم دیده اند، تا همواره، باکرامت انسانی انسانها، از موضعی بس بالاتر و برتر، برخوردکنند. ومدام سعی دارند تا خود را، درمیان آدمیان با القاب وعنوانی الهی، مهم تر از غیر، جلو دهند. **خدا حماقتی نیافریده است فرزند، تا بلاهتی را توسعه دهد.**

این متولیان دنیا پرست، خدا را دکانی کرده‌اند، تا متاع مقدس شدهٔ خود را به ضربِ زُور، در شعورآدمیان بفروش بکشند. درد آدمیان، دردِ ندانستن نیست فرزندم! که رنجهاشان درفهم این مطلب نهفته است که نمی‌توانند حقیقت را، از دروغها تفکیک کنند، میزان دروغ هایی که توسط متولیان دین، درخرد آدمیان تخلیه شده است بقدری زیاد است، که غربال این مهملات از حقایق، امری ناممکن به نظر می‌رسد. نه خود، براین گفته ها، باور دارند، و نه درحقیقت عینی این مبانی، دلائلی محکمه پسند، ارائه می‌دهند. اینان برای دوام خود، قوام انسانها را، در ورطهٔ توهماتِ آسمانی خود، قربانی کرده اند. نه حکمی برحقانیت خود ارائه می دهند، و نه اجازه می‌دهند تا کسی، در رَدّ گفته هاشان ادلهٔ خویش را بیان کند. بزرگ ترین دلیل اینان برحقانیت گفته هایشان، مهری ست، که سخت

مدعی هستند، که ازطرف آفریده ای درآسمانها، در برگ برگ کتابهاشان فرود آمده است. بیش از چهار هزار سال است،که خردتعالی انسانها، درتیغ سلاخ خانهٔ این جماعت موکل یهوه در زمین، در کمال مظلومیت ، ذبح می‌شود .



سخن ۳۰۵...

یکی از غریب ترین مضامین در قران و کتب ادیان ابراهیمی، حضور دائمی شیطان ، برای فریب آدم وحوا در بهشت است. که در شمایل مار، حضور بر برکت خود را به بشر، ارزانی داشته است .

این تشویق و محبتِ غیر قابل باور شیطان به آدم و حوا در ارتباط با خوردن از درختی که درخت میوهٔ دانائی نام داشته، حقیقتا درمتون خرافی ادیان قابل تعمق است. خوردن میوهٔ آن درخت، توسط آدم و حوا، در متون تاریخ ادیان و شیوهٔ طرد آدم و حوا از بهشت، یکی از تناقضات قابل تعمق ، در رابطه با شکل نگرش الله و یهوه آنان ، به نوع مخلوق انسان نام است. شیطان ، حوا و آدم را، به خوردن میوه ای تشویق کرد، که از نظر خالق، درخت ممنوعه دانائی بود است . چگونه و چرا، یهوه و الله و الوهَ، آفریدهٔ خود را از خوردن میوهٔ درختی باز داشته است،که او را به دانائی هدایت می‌کرده است. وقتی دانائی می‌تواند شعور موجودیت مخلوق او را توسعه دهد، چرا باید به توسعهٔ، چنین مهمی، فرمان به

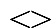
ممنوعیت می‌داد. تا از فهم خود او، غفلت ورزند. وقتی خوردن از میوهٔ درختی می‌توانسته، در پرورش خرد مخلوقی چون آدم نام ،کارگر شود ، چرا خالق حکم به منع خوردن آن میوه داده است ؟ طبیعتا خوردن از چنان درختی می توانسته، مخلوق خود او را ازک ودنی برهاند. و او را به فهمی معقول هدایت کند.تا هر چه بیشتر، بر خالق خود فهم یابد. وخالق خود را بیشتر مورد علاقهٔ خود قرار دهد. اما چرا خالق نمی خواسته، تا مخلوق او، به دانائی، فهمی داشته باشد؟ و باز چرا، شیطان این همه در تلاش توسعهٔ این شعورِ برای آن مخلوق بوده است ؟ گوئی ، شیطان بهتر از خالق، به منزلت آفرینش آدم وحوا توجه داشته است، تا آن خالق. گوئی شیطان بیشتر از خالق، طالب رشد عقلانی وتعالی آدم و حوا بوده تا خالق این موجود. چگونه می‌شود که خالقی، مخلوق خود را در کودنی دوست تر دارد ، اما ، غیری به نام شیطان، که خود نیز مخلوقی بیش نیست، مخلوقِ همان خالق را ، دوست تر دارد. و کرامت شعور او را بیشتر مَدّ نظر قرار داده است، تا خالق آن موجود .

این بخش از معنا نیز قابل توجه است که : موجودی به نام شیطان بعد از مورد غضب قرار گرفتن ازطرف خالق خود، دربهشت چه می‌کرده است، تا بر علیه خالق خود توطعه نماید، وخالق از این توطعه هیچ نمی‌دانسته؟ این چه خالقی است،که از رفتارمخلوق خود، تا این حد، بی خبر مانده است. و زمانی مطلع می‌شود،که کارازکارگذشته است. و بعد نیز، فریب خورده را، تنبیه و طرد

می کند و فریب دهنده را صاحب کرامت می نماید. اصلا باید پرسید که وجود موجودی غضب شده ومطرود، به نام شیطان، در بهشت چه معنائی دارد؟ تا بر گزیده ای بشر نام را، که مورد شوق خالق بوده ، فریب دهد؟ نقص آفرینشی این مخلوق بشر نام، چه بوده است،که فریب شیطان را، به جان قبول کرده است؟ و از طرفی، نقص خالق، درخلق این مخلوق، چگونه بوده است که او را مستعد برای فریب خوردن آفریده است ؟ این چه خالقی است که در فهم اعمال مخلوق خود، که شیطان نامش داده اند، تا این حد در نادانی و عجز به سر می‌برد. و این موجود غضب شدهٔ شیطان نام، چگونه، به راحتی به بهشت آن خالق، که بنا به گفتهٔ متولیان دین یهوه والله، مختص خلصان و مخلصان به کمال رسیده است؛ وارد شده، و به گشت وگذار مشغول بوده است؟ وکسی را با وی کاری نبوده. البته اگر این سئوالها را، با متولیان ادیان ابراهیمی مطرح کنید، حَلق شما را با مهملات خود، خواهند شکافت، و به شما خواهند گفت،که این معنا، از اسرار الهی است، و بشر را به فضولی درآن مجالی نیست، که فقط خود خالق، براین امرِکتمان شده ، واقف است. وهزاران مهمل دیگر، و خرد شما را با صدها دستور، مشیت و قضا و قدر و تقدیر و مصلحت، به بیراهه خواهند کشاند. و از کتب مهمل خود، تارعنکبوتی درجان شما خواهند تنید، تا شما را درخودتان حبس کنند. و در نهایت نیز، شما را، به جرم کفرورزی و دخالت در نظام هستی و الله و یهوه تکفیر، وحکم مرتدی شما را به امضاء خواهند کشید .

طبق مضامین ادیان ابراهیمی، بهشت، ماوای برگزیده گان و صالحان و وارسته گان است، حضور دائمی شیطان درچنین مکانی،ب رای فریب بر گزیده ترین مخلوق خالق، چه تعریفی می تواند داشته باشد ؟ در صورتی که طبق متون به اصطلاح مقدسِ همان ادیان، شیطان، به خاطر سجده نکردن به آدم، و نافرمانی از خالق، ازمدتها قبل، از محضر خالق خود، برای همیشه طرد شده بود. موجودی طرد شده، چگونه می تواند، به مَقرِ صالحان راه یابد ؟ اگر بهشت را شیطان نیز بعد از طرد خود از پیشگاه الله، فهم کرده است آن هم بعد از مورد غضب قرارگرفتن از طرف خالق. باید پذیرفت، که شیطان نیز علی رغم تبلیغات متولیان ادیان ابراهیمی، همچنان از مقربین درگاه آن الله ویهوه می باشد. و این معنا، با نوع تعلیماتی که متولیان ادیان به ما تحمیل می‌کنند بسیار مغایرت دارد. و اصلا این شیطان چگونه می‌توانسته به زبان عبری، یا عربی،یا هر زبان دیگر باآدم . حوا سخن بگوید؟ درجائی که برای خِرد یک محقق واقع بین، که با حقایق هستی سر و کار دارد، این سئوال همواره بی جواب خواهد ماند. در جائی که نقطه گذاری بر حروف زبان عرب، خود به هزار و چهار صد سال قبل باز می‌گردد، و پیداش زبان عبری و عرب و سامی ، به حدود سه تا چهار هزارسال قبل، چگونه می‌شود تا مهملات را برای خردی توسعه یافته،از آخور افسانه ها و اسطوره ها، به عنوان یک اصل عقلانی ترخیص کرد، و در قنداقی از فریب در حلق جماعت پرشعور فرو برد. که زبان سامی و عرب، زبانی ازلی و ابدی بوده است. درحیرتم، از کسانی

که، با انسان خواندن خویش، مدام، ازکهنهٔ حیضِ متولیان دین وادیان، لباس پلو خوری برای خویش، خیاطی می‌کنند .



سخن ۳۰۶ ...

گفت روزی خشتکی ما تحت را

ای فلان تا کی دهی ما را هوا

جانمان از بوی تو رنجور تر

خویمان از کار تو بس کور تر

صد چو ما افراشته اوج سریر

من شدم در گند بوی تو اسیر

چیست فرق ما و من با آن حریر

که ورا کردند فرش ماه و میر

داد ماتحت این جوابِ اصل را

غیر این نبود جوابی در سرا

گر ز من تیزی نجنبد دم دم

کی دهندم نام ماتحت ای صنم



سخن ۳۰۷...

ای تنت در کار ما ؛ کاری شده

ای تمام ات در تنم جاری شده

گزتو هر یادی مرا صد شعله هاست

خنده های کاری ات بر جان دواست

ای صنم، جان در غمت نالان و زار

آتش ات در جان خسته در گزار

جان خسته کی شناسد شعله را

وا در از جان ، جانِ حرمان مرا

جز تو در من ناله ای در کار نیست

جز تودر تن صحبت دلدار چیست

تو منی و ؛ من توام ؛ ای در تو من

ای تو من، با خود بگوِسرّ سخن

<>

سخن ۳۰۸...

این نوشته، نَقلی است از آموزش های پدر بزرگم ، در ارتباط با فهم معانی، از جملات و واژه ها،که همه روز، بطورمسلسل وار، در مغزما تخلیه می‌شود. بی آنکه ما، برای فهم معنی حقیقی کلمات و معانی، به مقصودی درست رسیده باشیم. ما عادت کرده ایم تا واژه‌هارا، و معانی، و کلمات را، طوطی وار، همه روزه براساس نیازهای روزمرهٔ خود، مورداستفاده قرار دهیم. کمترشده است تا ما، به عمق فهم معانی درواژه ها، خردی به تحقیق کرده باشیم.کسی که می‌خواهد بداند، باید مراحل به فهم رسیدن را طی کرده باشد. وکسی که می‌خواهد به فهمی شفاف و روشن برسد، باید معانی را عمیقاً فهم کند. وچون فهم معانی حاصل شود، به خودمان خواهیم رسید .

پدر بزرگم همواره برای فهم عمیق موضوعات، سعی می‌فرمودند تا جایی که امکان دارد، معانی نهفته درکلمات و واژه ها را، تک تک شرح دهند.تا من، بتوانم برای فهمیدن بیشتر، با این معانی، ارتباط درستی برقرارکنم. وجایگاه هریک ازکلمات و معانی را، برای تعاریف جان خود، فهم کنم.تا به این وسیله، هرچه

بیشتر، بتوانم دایرۀ فهم لغات ومعانی را، درظرف عقل وخرد و شعور وذهن خود گسترش دهم. این درسها، درطول زمان کمک بزرگی به آموخته هایم کرد، و باعث شد که من بیهوده از واژهها استفاده نکنم. وآنچه را که، دیگران و محیط نیز در من می کارند، با دقت موردکنکاش قرار دهم وفهم نمایم که هرواژه را وهر معنائی را، چه جایگاه باید باشد.که اگربه فهم این نکته، فهیم شویم، در درک عمیق معانی متبحرخواهیم شد.تا معانی وکلمات را، برای رفع حوائج روز مرۀ خود، وسیله ای نکنم تا به مقصودِ دنیوی و مادی خویش، برسم . پدر بزرگ می فرمود :همۀ اعضای انسان نامی دارند. تا ما بتوانیم برای رسیدن به فهم آن اعضاء، آن نام ها را،درخود، به اسم، صدا کنیم. وتک تک آنها را دوست بداریم. میفرمودند، بزرگ ترین راز هستی وعمیق ترین تکامل هستی، درجان آدمیان، فهم همین واژه ها وکلمات و معانی وجملاتی است،که ما را به جهان خارج ازخودمان، وخودمان با خودمان، مرتبط مینماید .

می فرمودند : بلا استثناء، همۀاعضای انسان، دو بُعد دارد. یا مادی هستند و یا معنوی.که ما با تفکیک این دو معنا، به توسعۀ خردِانسانی خود،همت می کنیم. درکاسۀ سَرِمادی ما، عنصری را تعبیه کرده اند،که همۀ آن عناصر را، یک جا، ماده ای به نام مغز می گویند.که ماآنرا به عین رویت کرده ایم و می کنیم .که همۀ جزئیات آن مغزرا هم، علوم مربوط به آن تعقیب می کند. اما درمغز، چیزی تعبیه شده است،که به آن عقل می گویند.که از مادیت مغز شکل گرفته است. اما

بطورمعنوی عمل می کند.که همهٔ اطلاعات گرفته شدهٔ ما را، درخود ذخیره می نماید. بخشی ازفرمان های عقل، دراختیارما نیست. مثل حرکات مربوط به قلب وریه وغیره. اما بخش مهمی از آن به فرمان ما مربوط است.که تربیت پذیر است ، ودر اختیار ما قرار دارد .

پس حضورِ دو جانبهٔ عقل،هویتِ مغزماراشکل می‌دهد.وخودِ عقل هم،چه قسمت خود آگاه آن وچه قسمت ناخود آگاه آن ، ساختاری پیچیده ای دارد.که از عناصری چون : خرد و ادراک و شعور و ذهن و هوش ، درست شده است .

عقل دو بخش است، یکی خرد ظاهری یا خودآگاه ما است؛ ودیگری باطنی است، به درون ما مربوط می شود.که ازاختیار ما خارج است. خوراک هردوخرد، درکارخانه ای به نام عقل، ساخته می‌شود.که پرداخته خودِ عقل است،که از عناصر مادی شکل گرفته است.

عقل همکاری دارد به نام ادراک،که ادراک، امور را می گیرد؛ و به خرد انتقال می‌دهد ..

ادراک ، هم دو بخش می شود یکی غریزی است و دیگری اختیاری .

ما فعلا، با قسمت اختیاری آن کار دارم.که دراختیار ماست.

ادراک و هوش اطلاعات را می گیرند. وهمهٔ افهام را، ازمجرای خود عبور داده ودر کاسهٔ خرد تخلیه می کند.

امادرارتباط باهوش وادراک، که هردو ابزاری هستند تا به ما کمک کنند که محیط را در جان خود جذب وفهم کنیم، اگرما، دچار لغزش و نادرستی تربیت شده باشیم، وکسانی بوده باشند که از دوران کودکی هوش و ادراک ما راآلودهٔ بیماریهاکرده باشند، تکلیف ما، تکلیف خطرناکی خواهد بود. دیگر نمی توانیم و نخواهیم توانست ،که چه چیز درست است و یا چه چیزی غلط .

ادراک ، همهٔ امور را جذب می کند

ولی هوش بیشتر نفع ما را در نظر می گیرد. که ادراک آنها را جذب کرده است.

هوش، درهمهٔ امور عقلی، چه خودآگاه و چه ناخود آگاه فعال است. و شریک همهٔ فعالیت مغز است .

ادراک، حوائج، خیر و شَرّ ما را نمایان می‌کند. ولی هوش، به ماکمک می‌کند، تا از همهٔ آنچه که در ما فهم شده است،آن بخش را که نفع ما در آن است را از آن استخراج کنیم . ادراک، مسئولِ درستی و یا غلط بودن آن گرفته ها وداده ها نیست. هرچه به او انتقال دهند، او همان را می گیرد. اما هوش، امور را به نفع ما از هم جدا می‌کند. تا شعور ازآن استفاده نماید .

خرد هم دو بازو دارد.یکی شعور، و دیگری ذهن، این دو درکنارهم و با هم، فعال هستند، هیچ کدام از این ها، بدون دیگری قادر به ادامهٔ حیات درست نیست.

خودِ عقل، یک صفت کل است، بر همهٔ فعل و انفعالات مغزی. چه خود آگاهی ها و چه ناخود آگاهی ها .

پس ادراکات خارج آدمی، به دست خرد سپرده می شود. تاخرد، اکتساباتِ ادراک شده را، بعد از پالایش و تحلیل، درکاسهٔ اتاق ذهن تخلیه نمایند. تا شعورازآن استفاده کند (همهٔ فهم ما از اکتسابات و محیط، به توسعهٔ و تربیت خرد مربوط است .)

(هوش و خردوعقل یک سفیه ودیوانه،کماکان کار خود را در ارتباط با جگروقلب و ریه و مابقی اعضاء می کند)

اما هوش آدمی به سه وجه تقسیم شده است. این هوش خود ابزار مهم شعور است .

که شامل :هوش کم ، هوش متوسط ، و هوش زیاد .

هرچقدرخردِآدمی تربیت درستی شده باشد، شعور و ذهن آدمی، در فهم امور قوی ترعمل خواهد کرد .

وهرچقدرعقل آدمی بتواند، دامنهٔ سلامت خود را افزایش دهد، به همان میزان خردآدمی، درفهم امور، توسعهٔ بیشتری می یابد. تا شعورآدمی، بهترکارکند. این را می گویند خرد توسعه یافته.

آدمهای کم هوش را، خرد توسعه یافته ای نیست.

آن اتاقی که، کلیدش را، خرد، به دست او سپرده است آن اتاق را، ذهن می گویند، تا برای خرد دربانی کند. و فعل و انفعالات را کنترل و به دست شعور بسپارد .

و اما شعورچیست. شعورابزاریست، که خردآدمی را، ازقوه، به فعل می کشد یعنی داشته های خرد را، برای استفاده، پالایش، ازذهن، بیرون می ریزد.تا بقای آدمی را درحیات، تضمین نماید .

شعور. بر اساس تعالیم، و اکتسابات،گاهی مخرب است، وگاهی مایهٔ خیر می شود.

اگرما درست تعلیم نبینیم، وتربیت درستی درفهم امور، نداشته باشیم،که در اصل مسئولیت همهٔ آنها به دست خرد ماست. شعور نیز همان می کند که ما به او تعلیم و انتقال داده ایم .

شعور، وسیله‌ای است که دربازگشت داده‌ها واستفاده از ذخائرخرد، به بیرون ازخود، بصورت پندار، گفتار وکردار، ما را یاری می کند. شعوربارزترین ابزار ممکن است، برای انتقال داشته‌ها و تعالیم گرفته شدهٔ ما، به بیرون از ماست،که دراتاقی به نام ذهن قراردارد.

و اما ذهن آدمی چیست ، ذهن آدمی هم، ابزار تحلیل آن اکتسابات در کارخانهٔ شعوراست. به حتم یک ذهن بیمار، شعوری بیمار دارد .

ذهن، همان حافظهٔ ماست، که داشته ها را درخود نگه می‌دارد. بهتر است گفته شودکه، ذهن صندوق نگهداری امانات خرد می باشد، که آن داشته ها ازطریق شعور، به بیرون منتقل می کند. شعور، همهٔ آن علومی که در ما ذخیره شده است را ، برای استفاده به خارج از ما انتقال می دهد. شعور، مسئول استفاده و مصرف کردن از داده‌های است، که از ذهن ما، برای استفاده، بیرون می آید. شعور یا به دلیل خوراک های سالمی که از قبل گرفته است تکامل می یابد، و درست عمل می‌کند، و یا به دلائل تربیت غلط قبلی، به بیشعوری مبتلا می‌شود. وقتی عناصری منفی ونادرست ومخرب را، از قبل، به هرشیوه ای، در ظرف عقل ما تخلیه کرده باشند، طبیعی است که همه آن داده ها، خوراک خرد خواهد شد، این جاست که هوشِ شعور، به بیشعوری مبدل و مبتلا می‌گردد. و دیگرآدمی نمی‌تواند از داشته های عقل خود، به درستی استفاده کند. ومدام خود و دیگران را، ومحیط را، درمعرض آزاروسوء استفاده قرارخواهدداد. چنین موجودی، در

اصل، از منزلت انسانی خود، سوءاستفاده خواهدکرد. ومعنای هیچ چیزی را به درستی فهم نخواهد کرد. آنچه منافع اورا و لو منجر به پای مال کردن حقوق همهٔ پدیده ها باشد، اعمال خواهد نمود. همهٔ آن عناصرعاطفی وعقلانی انسان،که به صورت عینی متجلی می شود، به مانند عشق و دوست داشتن وتعهدات وهزاران تمایلات دیگر، همه در پرتو بروز همین هوشِ شعوری، قابل شناسایی وفهم است. اگرعقل ما، درست عمل نکند، تا خرد ما را درست پرورش دهد، قادر نخواهیم بود و قادر نخواهیم شد، تا به فهم درستی ها نائل گردیم. و وقتی آدمی درست نباشد، تحت هیچ شرایطی، نمی‌تواند به آرامش برسد. موجودی به نام بشر،که دراین هستی خلق شده است، بسیارزمان طول کشیده است تا به مرحلهٔآدم شدن رسیده است. وکلی زمان نیز باید بگذردتا انسان شود.برای انسان شدن نیز، زحمات زیادی بایدکشیده. تا این موجودِ بشرنام، به فهم آرامشِ انسانی خود فهیم گردد. بشر، به مانند وحوش وحیوانات سرشار از غریزه است. اما آدم، پله هایی بالاتر از بشر است. ودوست داشتن معقولی را نیز درخوددارد. اما انسان، بسیار بالاتر ازآدم است. انسان عاشق می شود. وثمرهٔ عشق او، عین تکامل خرد و شعور اوست. عشق، تنها متمایل شدن به جفت مخالف نیست.آدم تربیت شده، همهٔ هستی را در خود، عشق خواهد دید. اگر ما عاشقانه های هستی را فهم کرده باشیم. به حتم به تعالی خواهیم رسید. عشق برای فهمیدن، عشق برای درک امور، عشق به خود، عشق به هم نوع، عشق به همهٔ پدیده ها درهستی. این ها همه، در کنارهم می‌تواند عاشقانه های جان انسانی باشد، برای متعالی شدن وانسان شدن.

فهم عاشقانه‌ها، داشتنِ عقل وخرد و شعور و ذهن و هوش سالم می‌خواهد که درتکامل انسانی ما نقش دارند. آنچه درمعنای شطح وطامات، قبلا گفته ام، مشمول این عشقِ به تکامل رسیده است. تاکسی خردی توسعه یافته نداشته باشد، نمی‌تواند عاشق شود. برای انسان شدن، اولین قدم تقویت دوست داشتن و تعهد به گفته هاست،که باکلمات در ما، و از زبان ما بیرون می تراود . و چون به این معانی رسیدی، به خود، خواهی رسید. وبه خود رسیدن یعنی، به آرامش رسیدن درخود است.که همهٔ اینها را یک شعورتربیت شده شکل می‌دهد. و انسانی که به آرامش می‌رسد، همهٔ هستی، به انضمام خودآن انسان، ازدست و زبان خود او، در امان خواهند بود. پندار و گفتار وکردار او، چنان خواهد شد، که جزآرامش درآن، هیچ فهم نخواهد کرد .



سخن ۳۰۸...

فرزند، ازجوانی؛ زندگی به من بازیگری آموخت، تا همیشه در پشت نقاب باشم. تو نیز سعی کن سعی کن تا ندانندکه زیاد می دانی،که ترا بسیارکم خواهند گذاشت. ملت من؛ موجودات بیماری هستند، که یاد گرفته اند از دانایان و فهمیان گریزان باشند. تا آرامش مسخرهٔ آنان دچار خدشه نشود. دیدن انسان، به حتم، به قامتی بلند محتاج است. که شعورِ آدمها را به فهم چنین قامتی بلند، تربیت

نکرده اند. همیشه جایی از خودِ حقیقی تان سخن بگوئید، که در آن مکان انسانی وجود دارد .



سخن ۳۰۹...

عزیزپدر! اگرخرد خوران دنیا را، با خرد ورزان آن مقایسه کنی، گوئی هیبت جانوران ما قبل تاریخ را، در کنارِ□دانه ارزنی کوچک ؛ به مقایسه کشیده ای. خردت را تربیت کن، تا در قِلّت نشستگان را فهم کنی فرزند. یقین داشته باش،که روزی تمامی ماموت های روی زمین، منقرض خواهند شد. دانه‌های پنهان را دریاب،که قرنهاست درخاک، همواره، درشوقِ نَمّوی انسانی نهان شده اند .



سخن ۳۱۰...

دوست عزیزم ! انسان، و همهٔ پدیده های هستی، تبلورِ ذَرّه ای هستندکه تمام هستی را بنا نهاده است. هم رُفتی ذَرّات درهستی، هیچ ربطی به ادیان ندارد. هیچ عالِمی حقیقت یافته‌های خود را کتمان نمی‌کند که شما فرمودید، مگر آن کس، که شیاد باشد. هرعالِمی، یافته‌های خود فریاد می‌زند، و هرشیادی، دروغ های خود را، درحیله های قِدّیسانه، بزک می‌کند تا پنهان کاری نماید. بزرگ ترین کارگردانان مهمل سُرای دنیا را، جماعت یهودی تشکیل داده اند، بدانید که

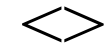
تمامی مهملات تاریخ ادیان را، یهودیان پایه گذاری کرده اند و می‌کنند. و قرنهاست، که همهٔ علوم عالَم را و انسانها را، قربانی کارخانهٔ تَوَهُم سازی خود نموده اند تا سودِ کلانِ خود را ابتیاع کنند. این مطالب که در نوشته های ارسالی شما خواندم ، نه حقیقت دارد، و نه می‌تواند داشته باشد. دوست عزیزم، حقیقت منم و تویی،که خردی داریم واحساسی،که در کالبد یک بار مصرف انسانیمان تعبیه شده است. اگر شما به دنبال فهمِ خویش نباشید، هیچ نخواهید جست. و نمی توانید خود را بیابید، گمشدهٔ خود را پیدا کنید.تا فهم نورهستی برشما عیان گردد. هرخردی که در او احساسی انسانی نباشد، و هراحساسی که در او، خردی متعالی تربیت نشده باشد، هیچ گاه در فهم حقیقت هستی متبحر نخواهد شد. همهٔ آن یاوه گویانی که مدعی یافتن حقیقت درهستی شده اند، دروغگویان شیادی بودند و هستند، که کرامت شعورِانسان‌را، درسلاخ خانهٔ توهمات خود، قربانی کرده اند. دروغ را به هرهیبتی یافتی، ازاو دوری کن. هیچ معجزه ای در هستی نیست؛ مگر خلقت خود تو، که در رَحم مُبارک زنی، به شکل نشسته است. اگر تو اعجاز آفرینش خویش را فهم نکنی ، در ادراک هستی، ذلیلی بیش نخواهی بود .



سحن ۳۱۱...

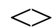
فرومایگان، آن دسته ازآدمها هستند؛که مدام سعی دارند منکرحضورانسانها شوند. از فرومایگان دوری کن، تا دورترین هایت را، فهم کنی. یکی ازوجوه فرومایگی، تعصب ورزیدن در امری است که هیچگاه نمی‌توانی با دلایل محکمه پسندی، به اثبات آن، قد عَلَم کنی. مقلد بودن، به قلاده محتاج است، اگر تو به عنوان یک انسان، در فهم شعورِکلان خویش تردید داری، شتاب کن و از نزدیکترین یراق فرش شهر، زنجیری ازحماقت ابتیاع کن، تا خویش را به هیبت مقلدی زینت بخشی.

من تربیت نشده ام تا مُقّلِد باشم، من تربیت شده ام، تا مُقیَد باشم ، نه مُقَلّد.آن هم ، مقید به اخلاق انسانی ، نه آدمی .



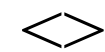
سخن ۳۱۲...

انسان، عصاره وخلاصه شدهٔ آدمیت است. هرجانی که دراو، دوست داشتنی نباشد، عاشقانه‌ها را فهم نخواهدکرد. تکامل‌جان انسانی به‌آبِ زلالِ عشق، سیراب می‌شود. هر قامتی که در فهم این معنا غریب باشد، در غُربتِ پر ذلت خود خواهد پوسید.



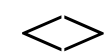
سخن ۳۱۳...

فرزندم، زنان به یقین، به سلامت کرامت انسانی خود، بیشتراز مردان فهیم هستند. چراکه هیچکس، نمی‌تواند، فقط یک مورد حکمی از زنان، ازکتاب قانونی نقل کند، که جامعه ای را به حکم آن قانون، به تباهی کشیده‌اند. آنانکه، زنان را به نقص عقل متهم می‌کنند، خود، ناقضان بزرگ کرامت انسانند. هوشیارباش که لطافت حریرین جان زنان، تنها بستری است،که ترا به منزلت انسانیت هدایت خواهد کرد. مبادا در فهمِ کرامت زنان عاجز شوی، که در سیر تعالی خویش، ناقص خواهی ماند.



سخن ۳۱۴...

اگر آدمها عقیدهٔ ترا راجع به موضوعی می پرسند، قصدشان این نیست تا ترا فهم کنند فرزند ! بلکه به این وسیله می‌خواهند بدانند، که آیا می‌توانند ترا به اندازهٔ قوارهٔ خود پائین بکشند. تا مگر نکرده های خود را، با تو، تمام کنند .



سخن ۳۱۵...

اگر امروز از من بخواهند تا اخلاق ایرانی ها را برای شما تعریف کنم، به شما خواهم گفت،که اخلاق ایرانی ها، اخلاقی است که فاحشگی درآن، طِبق سنت

شرعِ مقدسِ اسلام، کاملا قانونمند شده‌است. ودرکل می توانم بگویم،که کتاب ادیان، تنهاکاری که درطول قرون واعصار با ایرانی ها کرده‌اند، این بوده،که پوسیدگیهای شعورِآنان را به حیلهٔ دین پُرکرده است .



سخن ۳۱۶...

قصه ای گویم ، بگوش جانِ جان شنو

تا کنی در آبِ جانِ خود شنو

فهم ات ار فهمی شود ، رحمان شوی

ور نه در دَم ، طعمهٔ ، حرمان شوی

تیز بین ! ای ریز بینِ تیز بین

تیز بینی نیست ، کارِ آن و این

رو کتابی با خط و خوانا بخوان

تا ببینی رمز و رازِ این و آن

کوتهی را وا بِنه در جان خود

تا ببینی درد و هم درمان خود

مُلکِ افکارت شود میدانِ جنگ

چون شوی سر نیزۀ صفر خدنگ

کوش بسپار ای سرای گوشها

تا شناسی مرغ را از موشها

جان به تعبیری چون افتد در حصار

خویش نتواند ببیند در شمار

صفر را ، بی همدمی از هر عدد

خویش نتواند بخواند او به صد

چون ندانی هر عدد را شان و مرز

می شوی در فهم خود صفری به هرز

رو رو ای مهتر ، شناس آن مَلغمه

تا چه کردندت به مهمل ها همه

بود در شهری ، دیاری ، دور دور

مانده مردی از عذابی سخت کور .

روزها دردِ مریضی بر تنش

بُردِ بود اورا ، قرارِ سَرد و تش

جمله او را روزها سرگشتگی

قامت دردش فزون بر هر رگی

هر طبیبی قصه ای میداد دش

هر حکیمی نسخه ای بر جان خَش

القضا دردش همی افزون بودی

خسته تر هر روز روزش طی شدی

پیرِ رندی گفت وی را ای حلیم

بهر درمان ، رو به پیش آن سلیم

درد بی درمان تو هم دست اوست

می شناسد هم درون و هم که پوست

درد تو، درد کمی، از بیش هاست

او طبیب مخلص بس ریش هاست
جز ویش کس کی کند درمان ترا
ره مجو جز او به پیش غیر ها
زین همه مال و کرامت نی به کم
کم نداری بهر درمان ای صنم
رو سفر کن تا بینی راز ها
در فلك ، اوج و سریرِ باز ها
مرد ، بر پندارِ پیرش درس راند
بر سفر، جانِ گران مجبور خواند
توشه ای برداشت مالی با حَشم
قصد دیدار طبیبی خوش نِغَم
روز ها بر درد خود ره می سپرد
تا به درگاه طبیتش ره ببرد
آن حکیم پیر وی را در نظر

پرس پرسان درد وی را در خبر

مرد گفتش ای طبیب خوش نفس

گفته اندم تو شناسی هر قفس

درد ما دردِ سَر و کاسهٔ سَر است

دیدِ هر چشمم ، به دیدن بس گر است

چاره ای خواهم ببینم رنگها

رنگها بی اختلاط از جنگها

گفت طبیبش ای فلان کار تو چیست

این همه خادم پی تو بهر کیست

گفت کارم لشکری ، زندان و مرگ

دیدن خون عین و شربِ رنگ رنگ

پیر چندی فکر در کارش نمود

داد پندش ؛ نسخه ای از بهر سود

گفت ای صُولت مقام دولتی

با تو دارم نسخه ای بر تک خطی

زین پس ای جانان به سرخی چشم بند

بر جمیع رنگها ، زن چشم بند

زین پس این گفتم مبادا کم کنی

بر صراط گفته ام نِی خم کنی

آنچه گفتم کن مگرتو بِه شوی

از سرای درد ها بیرون روی

چشم خود حتما به سرخی ها به بند

جز به سبزی هیچ رنگی را مخند

سبز بین شو، سبز بین و سبز بین

تا شود اصلاح کار تو بدین

هر چه داری سبز بینش کن ورا

تا که درمانی شود این ناروا

چندی از منزل برون کم رو مگر

تا نبینی رنگهای بی ثمر

درد تو درد غریب رنگهاست

درد تو درد فریب جنگهاست

رنگ سبز ار یافتی حرمت کنش

الحذر از رنگ سرخ و دَرد غش

نسخه ات زین بود دادم مر ترا

خواهی آن کن ورنخواهی وا رها

اجرتی بستاد و مرد از جای خاست

رفت و در منزل دو دَه استاد خواست

هر یکی را بهر کاری خواست او

تا نماید آن سرا را زیر و رو

رنگ سبزی داد هر جا ی سرا

پردها بدریده شد از سقف ها

خادمان هر یک به سبزی چون روناس

متحد گشتند در نوع لباس

سبز شد هم کاسه و هم آب گاه

آن نشیمن گاه و تختِ خوابگاه

فرش ها و البسه تا ظرف و جام

شد به رنگ سبز هر بودی تمام

کم کمک ، بیمار ما درمان شدی

راحت از حرمان سخت جان شدی

چون به نیکی وا نشست و درد مُرد

میل ، دیدار طبیب خویش بُرد

رفت و شرح کرده های خویش داد

هم خبر از کرده های بیش داد

گفت و گفت ومی شنیدش آن طبیب

گوش جان بسپرد بر گفتش حبیب

خیره بر هر گفته ، او سر می تکاند

از سخنهایش بسی او ، نکته خواند

خنده ای کردش طبیب و نرم گفت

صحبتی آهسته چون دُرّی به سُفت

گفت ای صُولت مقام دولتی

کی ترا گفتم زَنی از تَن کَتی

بهر درمانت چه تَن ها کُشته ای

پشته هاکردی زکُشته پشته ای

هر چه جام و خادم و مخدوم بود

جمله دادی رنگ سبز از بهر سود

زین همه سختی ، چرا یک لحظه بیش

می نکردی فکرکم، بر کار خویش

بهر این سختی و تاوان و اِلم

ساده می پنداشتی این کارِکَم

ای سَریر سَر بلندِ جام وجم

لحظه ای در کار خود بنگر تو هم
گر به شان فطرتت خالق بودی
کی چنین در کار خود غافل شدی
آنکه قربانی کند قربان شو
دردمند جان این و آن شود
یک نظر بر خود اگر تو داشتی
نیک می‌دیدی که بس بد کاشتی
تا که نتوانی ببینی خویش را
هیچ نتوانی شناسی ریش را
چون نظر بر غیر خود داری ز بام
کی ببینی غیر خود را در تمام
جمع کُشتی تا خودی درمان کنی
جمله ای آزرده، تا خود آن کنی
ای مقام دولتِ بیدار تخت

ای نشسته بر بلندای دو بخت

لحظه ای آیا ترا این فهم نی

تا کُنی بی هیچ اینان جاده طی

گر ترا یک لحظه با خود؛ خود بودی

این همه حرامان به جانت کی شدی

گر به چشم خود زدی تو عینکی

جمله عالم را بدیدی در تکی

عینک سبزی به چشم ار کاشتی

این همه رنج گران کی داشتی

سبزی عینک به چشمت سود بود

مابقیّ کارها خود دود بود

جمله می دیدی به سبزی رنگها

جمله می کَندی زخود این جنگها.

خیره ماند از گفتهٔ گفتِ حکیم

نیست پاسخ گفتِ دُرِ همچو سیم

ما بسی حیرانِ حیرانی شویم

بس که نتوانیم ازخود وا رَویم

رو رو ای جانان من لَختی زخویش

تا شناسی درد های ریش ریش

فهم معنی چون نداری در شعور

می شوی در فهم معنا گنگ و کور

رو خرد را حاکم جان ساز تا

دردمندیها نسازد در تو جا

ذره ای گر شوقِ پرسیدن بودت

کی بدادی این و آن را درد کَت

هر چه درمان گشته و درمان شدی

لیک در افهام بس بی جان شدی

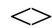


سخن ۳۱۷...

پدربزرگم می گفت :اللهِ محمد بتی است،که در باور های کودکی او پروار شده بود، تا مگر، به او تفهیم کند،که این منم، که روزی بت حقیقی قوم ترا، قوام خواهم داد   .

می‌فرمود،آنان که برمحمد وآل او صلوات می‌فرستند، دُمل های بدخیمی هستند،که کرامت انسانها را، در تعفن نادانی خویش حبس کرده اند .

اسلام دین دنیا داران است فرزند، نه دین‌آخرت خواهان. بیهوده خویش را مشغول آخرتِ دروغ اینان مکن، که اینان دنیای عینی ترا قربانی خویش خواهند کرد. مکتب اینان، هیچ برای دادن و هیچ برای گفتن، وهیچ برای آموختن ندارد، تا تو، در پناه آن به رشد خرد انسانی خویش، امید داشته باشی. انسان، برای مذهب ودین اسلام وتشیع، موجودی است،که باید خود را برای اطاعت بی چون چرا ، از احکام لایتغیرکتابی که ازآسمان آمده است ، مدام در حال آماده باش نگاه دارد.



سخن ۳۱۸...

اگر شما را به فهم عمیق این معنا، شعوری بالغانه حاصل شود، بی هیچ تردیدی، آن روز، هرآنچه راکه کسب کرده اید، درشعوری اکمل، هضم خواهید کرد. سعی کنید، فهم کنی تاچه می گویم. به یاد داشته باشید، اگر می خواهید به

خردی توسعه یافته تجهیز شوید؛ هیچ زمان کرامتِ خردِ انسانیت را به دست سلیقه های تربیتی ات مسپار. اتاق ممنوعهٔ جانتان را، ادب کنید، تا مگر درتعریف انسانی شما، به درستی عمل کند، نه به زیبائی.که هر درستی به حتم زیباست ، اما هر زیبائی درست نیست. و دیگر این که : خردت را آغشتهٔ توجیه نکنید، که توجیه، سلاح نابالغان است؛ و توضیح،کتابِ بالغان. اگر به بلوغِ جانتان، خردی انسانی دارید، سعی کنید در تجدید نظر کردن بر سلیقه های تربیتی خود، و باورهای تربیتی خود، مُتَعّلِمی صِدّیق، برای خویش باشید .



سخن ۳۱۹...

فرزندم، نوردیدهٔ پدر! به درستی فهم کن تا ترا چه می‌گویم؛ همهٔ آنان که مدام؛ با دروغ، ملاقات می‌کنند، به حَتم، اوقات حقیقت را تلخ خواهند کرد.

بدان فرزند؛ تنها حسی که توانِ فهم آن، لذتی کلان، درجان انسانی تو روانه می‌کند، طعم بوسه ای است،که با چشم های بسته ای؛ نثار کسی خواهی کرد.که به دوست داشتنش یقین داری مبادا غرورت را، بیشتر ازکسی دوست داشته باشی،که مدعی به عاشق شدنِ اویی.که این صحیفهٔ غرور زده، هر دوی شما را قربانی خویش خواهد کرد .

زاد روزت را، صمیمانه تبریک می گویم.

و دارندۀ نامت را با تو، غرق بوسه می کنم،که قرنها پیش، در دروغی تلخ، ظالمانه، در ظلماتِ جهلِ فریبی بزرگ،کفن پوشش کردند.



سخن ۳۲۰...

وقتی بشود، ملتی را بر اساس باورهای تعلیم گرفتۀ مقدسی، هپینوتیزم کرد ، امکان روانه کردن هر مصیبتی درجان او، ممکن خواهد شد. سلاخی کردن چنین ملتی، در جمیع جهات، امرناممکنی نخواهد بود .

دوست من ! کسی که پول دارد واحمق هم هست، بسی خطرناکتر ازکسی است که فقط پول دارد .

ملتِ مملکت من، می‌خواهند خانۀ ثروتمندان را بر سَرشان خراب کنند، اما هیچکس نمی‌خواهد پولدار شود تا خانۀ خوبی داشته باشد.

فرزند! احمق را می‌شود پولدار نمود، اما هیچ پولداری را نمی‌شود احمق کرد. فقر، ریشۀ مصیبت است. و مصیبت شروع نادانی و دروازۀ جهل آدمیان است.



سخن ۳۲۱...

هیچ دیکتاتوری ظهور نمی کند، مگراین که، از قبل، ذهن توده ها را، آمادۀ فاجعه ای بزرگ کرده باشیم. این به اصطلاح روشنفکرانِ پُز مدرک داشته، تنها جانورانی هستند که همواره، زمینۀ دریده شدنِ کسان و بستگان خود را، و متلاشی شدن مبانی فرهنگ جامعه را فراهم می کنند. متاسفانه، اداره کننده و وارثان این

مملکت نیز، دقیقا همان کاری راکردند،که ملایان کراواتی مستقردرکاخ سفید، همچون کاتر و ایادی او با این سرزمین طرح ریزی کرده بود .

جامعه ای که مدام انسانهای حاضر در کنار خود را گزینش می کند، هیچ زمان نمی‌تواند به پیشرفت نائل آید. یکی از بزرگترین خطا های حکومت پهلوی که باعث انقراض همهٔ مظاهر این مملکت شد، دراین معنا خلاصه شده بود،که پهلوی، حضورمحققین وخردمندان و صاحب نظرانی که با وی هم آهنگ نبودند را همواره نوعی توهین به حکومت خود تلقی می کرد. محمدرضاپهلوی تصور می کرد، بدون تربیت کردن خرد تحقیقی جامعه، صرفا با درآمد حاصل از نفت و ثروت کلان معادن موجود در این آب خاک، می‌تواند رتبهٔ اول دنیا را ازآن خود کند. **محمدرضای درمانده، از این حقیقت تلخ غافل گشت،که آمار زَوّاران اماکن متبرکهٔ کشورش، از جمعیت دانشگاهی های مملکتش، بسی بیشتر است. او نمی دانست؛ که بیشتر مدرسین دانشگاه های کشور را فرزندان ملایان و ایادی ملایان در لباسی با کراوات؛ اداره می کنند.**



سخن ۳۲۲...

دوست من! روشنفکران بی ریشه، همانقدر بی خاصیتند، که ساختمان کتابخانه ای بزرگ، از فهم کتب ذخیره شده در خود بی خبر است.

ملتی که عادت به شرارت دارد، شعور را فهم نخواهد کرد. شرارت این ملت، همه ناشی از مکتبی است که یک عمر شاگردی آن را کرده اند و می کنند. روشنفکران چنین مکتبی نیز، جز توجیه شرارتهای تعلیم گرفتهٔ خود، سخنی برای انتقال نخواهندداشت، توضیح را شعوری ارائه می‌دهد،که شرارت خود را تمام

کرده باشد. درهیچ کجای دنیا، به قدرایران ، خیانتکار و خائن و آدم فروش سراغ نخواهی گرفت. ریشهٔ همهٔ این تباهی ها، بازمی گردد به روشنفکرانِ بی خاصیتش، که پُز روشنفکری خود را از مقعدِ ممالك غرب وشرق، استخراج می کنند. بارها گفته‌ام خیانتی که حزب توده به این مملکت وآب وخاک کرد، قابل فهم نیست. من نمی توانم فهم کنم که سردمداران این حزبِ آدمخور، از دوران پهلوی اول، ازجان این مردم چه می‌خواستند، که مملکت را، با بر پایی نظام جمهوریتی به نام اسلام، به ویرانی مبدل کردند. مگر این جماعت؛ کشتار هولناک ۴۰ میلیون انسان را درشوروی ؛ که بدست استالین صورت گرفت، نمی‌دانستند. مگرکشتار ملت ایران را در دوران قجرها؛ که توسط همین استالین و استالین تبارها صورت گرفت نمی دانستند. مگرکشتار مردم ایران را در دوران پهلوی اول؛ و جنگ جهانی دوم نمی دانستند. که با استقرار رژیم جمهوری اسلامی در ایران؛ ناکرده‌های تاریخی خود را تمام کردند.

<>

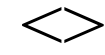
سخن ۳۲۳...

پدر بزرگم می گفت : فکرآدمی، درست مثل چَترِ چَتر بازان است، اگردرست بازشود نجات پیدا می کنی، و الا، با وزن خودِ چترِ بسته، سقوطت شدت می یابد.

<>

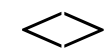
سخن ۳۲۴...

اگر هر قلوه سنگ را بهائی بود، هیچ پرنده ای جان شیرین خود را به این ارزانی ازدست نمی داد. اما چه سود، این همیشه، بی ارزش ترین هایندکه ارزش ها را شکارکمِ خویش کرده اند.



سخن ۳۲۵...

کسی که شعوری به مرگ ندارد، ذوق به زیستنش باطل است. حلاوت زندگی، وقتی فهم می شود، که بدانی، امکان بازگشتت به این کرهٔ خاکی ناممکن است .



سخن ۳۲۶...

پدربزرگم می گفت: بیشترمسلمانان، جماعت خطرناکی هستند فرزند، چرا که می‌خواهند همهٔ دنیا را درست کنند، الا خودشان را. و همهٔ خودشان را نیز، درکتابی خلاصه کرده اند، که حتی در طول عمرشان، یک بار هم آنرا نخوانده اند. اینان حرمت به کتابی را تا مرز کشتار انسانها حفظ کرده اند، که از محتوای آن، جز صلوات برمحمدوآل او، هیچ نمی‌دانند. حذرکن از مکتبی که پیروانش، چشم و گوش بسته، خون انسانها را به خاک می ریزند. تاحقیقتی را تحقق بخشند،که خودشان ازمحتویات فهم آن عاجزند. تردید ندارم که عنقریب خمینی و دارو دستهٔ او خاورمیانه را به خون خواهند کشید، تا مبانی فکر ملا محمد باقرمجلسی را به اثبات برسانند. همانطورکه حیدر و شاه اسماعیل صفوی؛ این پدرو پسر، با جنایاتشان که ناگفتنی است چنین کردند.



سخن ۳۲۷...

پدربزرگم می‌گفت: ماآموخته‌ایم تاهمواره، با به تعلیق درآوردن بخشی از احساسات و تمایلات و معنویات انسانی خود، افکار نوظهوررا درخویش ناخوش آیند بدانیم. و با باورهای جعلی، هویت حقیقی خود را مجعول کنیم، تا مبادا، از درد فهمی نو، به رنجی گرفتار آئیم.

هرافکار انسانی درارتباط با این آدمها، به جائی نمی‌رسد فرزند، با این آدمها فقط، دربارهٔ مسائلی مجال سخن خواهی یافت، که خودشان، از قبل تعلیم دیده اند.

از هرمعنایی که این جماعت در فهم آن معنا،گرفتار فشاری شوند، همه را اهانتی برخود تلقی می‌کند. وگوینده را، درگرداب ساده لوحی خویش قربانی نادانی خودخواهندکرد. اینان، ناشناخته های هستی را، از تبارِ جِن و پَری فرض می‌کنند.

اگر می بینید که هنوزعده‌ای قلیل، مشغول نوشتن و انتقال مفاهیم هستند، و از زخم تیغ اینان در اما مانده اند، صرفا به این دلیل بوده است، که عموم این جماعت، اهانت به خود را، به باور این شعور نادیده گرفته اند،که قشرِ خردمندان دیوانه‌گانی هستندکه باید مورد ترحم خدایان قرارگیرند. آری فرزندم ! ما می‌توانیم خیال پردازی کنیم، اما برای فهمیدن، باید از اتاق خیال، پا به صحنهٔ حقیقت عینی بگذاریم، تا نادیده ها را ، و ندانسته ها را، به دانستن و فهم واقعی، مبدل کنیم .



سخن ۳۲۸...

من به هیچ دینی اعتقادی ندارم، بیشتر مُریدِ خانم اخلاق هستم. تا قبل از جمهوری اسلامی ایران، هیچ کس از من فراری نبود. جمهوری اسلامی، از من آدم منفوری ساخته، که برای اطرافیانم، غیر قابل تحمل شده ام .



سخن ۳۲۹...

یقین دارم همهٔ آنچه که ارزش دانستن دارد، در هیچ مدرسه ای تدریس نمی‌شود مدرسه ها، داستانهایی را بیان می کنند که درکودکی، مادربزرگم بطور خلاصه به من آموخته بود.



سخن ۳۳۰...

برای انسان شدن باید استطاعت چیزی را در خود داشته باشی،که امروز در تو نیست. آن که در تو نیست را در خود خلق کن، تا خالق خود شوی .

مطمئن باشید، درجوامع دیکتاتور، اگر رای دادن، می‌توانست چیزی را عوض کند، حتما این عمل؛ غیر قانونی اعلام می‌شد، پس مراقب باشید تا به بازی گرفته نشوید، که با رای شما، در این آب وخاک هیچ چیزی عوض نخواهد شد. اما، رای ندادنتان، لااقل می‌تواند خودتان را عوض کند.



سخن ۳۳۱...

چه بایدهای شکوهمندی درجانِ انسانها نهان شده است، مشکل آدمها در این است، که چرایی هاشان را نمی شناسند. تا بایدهایشان را فهم کنند .



سخن ۳۳۲...

عشق برای زنان، درست به مانند سیمرغی است؛ درشمایلی رنگ رنگ . وعشق برای مردان، تمایل به تنی است، که آنرا درآغوش می‌کشند. مردان، شعور عاشقانه های خود را از قبل، قربانی نَفس خویش کرده اند. شایسته نیست،که زنان، سیمرغ جان خویش را، قربانی تنانشان کنند .



سخن ۳۳۳...

ایرانیها، پاک دامن ترین دروغگویان دنیا هستند، چراکه هیچ زمان نمی‌توانند با شرافتشان کنار بیایند. ایرانیها برای تنها چیزی که هیچوقت وقت ندارد، مودب بودن است، و برای چیزی که شدیداً علاقه نشان می‌دهند، اطوارهای مودبانه است. وقتی یک ایرانی مودب می شود، حتما می‌خواهد جیب ترا خالی کند.



سخن ۳۳۴...

برای ملت ایران، مغز، آخرین عضو مورد علاقهٔ آنهاست، بیشتر ایرانی ها عادت دارند، که برای فهم همهٔ امور، از وسطِ بدنِ خود شروع کنند، تا انصافِ ارتباط، میان سر و ته خود را ، رعایت کرده باشند.



سخن ۳۳۵...

روشنفکران مملکت من، جزو آن دسته از آدمهایی هستند، که اگر راجع به تمجبد خودآنها وآثارشان صحبت نکنید، اصلا به سخنانتان گوش نمی کنند. برای

روشنفکران ایرانی، تنها چیزی که اهمیت دارد؛ مورد تائید قرار گرفتن خودشان است، نه فهم افکار فرد مقابل؛ وشعورجمعی قلم به دستانِ صاحب ذوق دیگر.



سخن ۳۳۶...

یکی ازآزادی های مهم مملکت من، در این معنا است،که در اشاعهٔ خرافات، یکی از آزاد ترین ممالك دنیا محسوب می‌شود .

وقتی آموختی که رعیت نباشی، چه رعیت معنوی، وچه رعیت مادی، آنوقت خواهی توانست ، باورهای غلط را، درخود، به خودکشی وادارکنی .



سخن ۳۳۷...

هیچ زمان در این آب خاك، سیاستمدارِ طالبِ انتخابات را نخواهید یافت،که روی سخنش با ثروتمندان باشد. هرکسی که می‌خواهد از جامعهٔ من سواری بگیرد، همواره روی سخنش با فقرا و قشر کم درآمد است، تا با کسب رای آنان، به نیات خود جامهٔ عمل بپوشاند.

فرزندم فراموش نکن که: پولدارها همواره حاضرندکه احمق به نظرآید، تا مگر، به میزان دارائیشان افزوده شود. اما قشر فقیر، با دروغ، می خواهند برای خودشان هویت عاقلانه کسب کند .



سخن ۳۳۷ ...

بزرگ ترین حماقت نوع بشر، در این معنا است،که عقل سلیم خود را، به بردگی باورهایی اجبارکرده است،که ازآسمانی نامرئی، به کتاب قضا و قدر، و به احکام مشیتی، شکوه انسانی او را، رقم می زند.



سخن ۳۳۹...

دوست عزیزم!

چون خویش شوی ز بت پرستی برهی

از کوی بتان و بت پرستان بجهی

درماندهٔ سنگ ابلهان هیچ نباش

چون پای به کوی عشق ورزان بنهی



سخن ۳۴۰ ...

پرهیزکاری در دوران پیری، به مانند این است که بعد از سیر شدن از خوراک، میل به خوردن نداشته باشی. پرهیزکاری دینی، صفتی است که ترا هرروز، پیشتر از پیش ، بردهٔ خود می‌کند. اخلاق را درخود تقویت کن ،تا دینت را ادب کنی.



سخن ۳۴۱ ...

روایت های تاریخ ادیان، دروغهایی هستندکه به دست مشتی رذل خلق می‌شود، تا جیب اکثر توده های عوام را،آماده خالی کردن کنند. بشرهمیشه قربانی دروغ های خود ساختهٔ خود شده است .



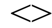
سخن ۳۴۲...

خدا تنها موجودی است که وطن ندارد، چرا که : همگان با کمال میل، وطنشان را به او می سپارند. برای همین، بی وطنان سرزمینم هر روز بیشترمی‌شود .



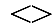
سخن ۳۴۳...

دوست من ! ما در یک جامعهٔ آنارشیستی زندگی می کنیم، متاسفانه عده ای خودسر، قوانین این جامعه را رعایت نمی کنند. تا رهبر معظم انقلاب در آسودگی باشند. این بزرگوار، مدام باید اعمال این خودسرهای خیره سر را تکذیب کند، تا همگان بدانند؛ که رهبر یک مملکت؛ چقدر درکنترل این جماعتِ خودسرها فرد نالایقی است. سردمداران ملتی که در مکتب آدم خورِخاندان صفویه، مشق حاکمیت دیده اند بهتر از نمی شوند.



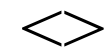
سخن ۳۴۴ ...

یکی از بهترین راه های یادگیری دراین معناست ،که معنا های ذهنت را دوباره معناکنی.



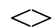
سخن ۳۴۵....

تعصب، تنها طنابی است که بدون واسطه، حقیقت را خفه می‌کند .



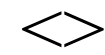
سخن ۳۴۶.....

عزیز پدر، این جماعت درست مثل کلاغ می مانند، تصور می‌کنند، غروب خورشید برای دورهم جمع شدن آنها خلق شده است. مراقب باش گمان نکنی، این هستی بیکران را برای موجودی ذره بینی چون توخلق کرده اند، تا همه در اطاعت تو باشند.



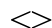
سخن ۳۴۷...

فرزندم ! به قوانین مملکتی که ثروتمندانش با طفره رفتن های مذهبی، از پرداخت مالیات معاف می‌شوند اعتماد نکن. این مملکت جای قانون نیست. متولیان قوانینی که، ازآخور مصلحت نان می‌خورند، هیچ زمان نمی توانند عدالت را فهم دهند .



سخن ۳۴۸...

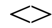
فرزندم! زمانی می‌توانی دروغگوی کارکشته ای شوی، که اطرافیانت را، به باورِصادق بودنت، تربیت کرده باشی. آری فرزندم! حقیقت، تنها واقعیتی است،که دین آن را توهین به خود می‌داند. متولیان ادیان، قرنهاست که مردم را می‌دوشند، وبه نرمی درگوششان نجوا می کنند، که شماآدمیان، موجودات منفوری هستیدکه مورد لطف قرارگرفته اید، که بدون واسطهٔ ما، این لطف مشمول حال شما نخواهد بود. فرزند! ازشَرِّ زبان وتعالیم این ملایان، زمانی درامان خواهی بود، که شکمشان سیرمی شود. متاسفانه این زمان سیری، زمان بسیارکوتاهی است برای آنان، که حتی تو، میان گرسنگی و سیری دوبارهٔ این جماعتِ رذل، مجال دست شستن نیز نخواهد داشت .



سخن ۳۴۹...

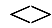
دوست عزیزم! عجب مملکتی داریم، وقتی جوانی را بادختری می‌گیرند اسمش را می گذارند زنا، اما اگر همین رسوائی با یکی از ملایان مرتبط باشد، اسمش را می‌گذارند خطای شرعی.

عدالتی که با احکام شرع؛ شرح داده می‌شود، پایان غم انگیزی خواهد داشت .



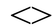
سخن ۳۵۰...

پدر جان ! خدا تنها نویسندهٔ نامرئی است،که حرف آخر را زده است. اگر تو توانستی کتابش را نقد کنی و زنده بمانی، هنرکرده ای. متولیانِ موکل خدا بر روی زمین، کرامت انسانی خلقتت را قربانی کتابی کرده اند، که توهیچ زمان نویسندهٔ آن را رویت نخواهی کرد. سکوت را پیشه کن، تا سگان، درنده را، به نشتر قلمی هار نکنی .



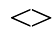
سخن ۳۵۱...

دوست عزیزم این حقوق بازنشستگی که جمهوری اسلامی در ازای خیانت به مملکتم برای من پیش بینی کرده است، حقیقتا فوق العاده ناچیز است، اگر می‌دانستم چنین حقوقی ناچیزی به من پرداخت خواهد شد، هیچ زمان به فکر خیانت به سرزمینم نمی افتادم.



سخن ۳۵۲...

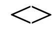
سرکار خانم ، با این شرایطی که شما پیشه کرده اید، تصور می‌کنم آن مکانی که می‌خواهید به آن برسید، تا رسیدن شما، دیگروجود نخواهد داشت . شما یاد گرفتید تا از دریچهٔ دین همه چیز را ببینید، برای همین شعور منطقی شما ازکار افتاده است .



سخن ۳۵۳...

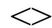
دوست من اگر خوب توجه کنی، بعضی ها چهرهایشان مثل فرشته هاست، اما بقیهٔ وجودشان مثل شیطان است. اگرچشم بصیرت داشته باشی، حتما در فهم این گونه افهام تبحرخواهیدیافت. گول ظاهر مردم نخور، بعضی ها چنان خودشان

را به اسلحهٔ مدرک تجهیز کرده اند، که شما یادتان می رود که با یک حیوان طرف هستید .



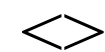
سخن ۳۵۴...

بزرگوارم! با تعصبی که درشما می بینم، بعید می‌دانم که اعصاب شعوری شما، مجالی برای فهمیدن امور پیدا کنند. خِرد به شرعِ نشستهٔ شما، نمی تواند عدالت را توضیح دهد. دوست من ! کتابی را که خدا نوشته باشد؛ شما نمی توانید ویراستاری نمائید .



سخن ۳۵۵...

دوست من! ممنون که مرا به تهران دعوت می‌کنید، اما تهران جای من نیست. تهران یکی از بزرگترین شهرها؛ برای تنها ماندن است، اما متاسفانه ولگردهای خودسرحکومت، بد جوری نا امنش کرده اند .



سخن ۳۵۶...

دوست عزیزم، این مخنثِ دیوانه،که به آن رهبر معظم می گویند؛ هرچقدر بیشتر از شرافت دینی اش حرف می‌زند، تعداد دشمنانش را بیشتر می‌کند. درحیرتم که شما چرا به قهر با اوآمادگی ندارید. یا مدرک دکترایتان به مانند سردمداران نظام جمهوری اسلامی جعلی است، یا شما بزرگوار؛ هویتتان را به دلایلی قلب کرده اید. ا زشما بعیداست،که عیدتان را روز قربان معین نموده‌اید،که خون ریزی، جزو لاینفک این مراسم است. انسان بالغ، عید خود را زمانی به پا می‌دارد،که روز قطع خون ریزی است، نه زمان اوج خون ریزی دوست من. سلاخی کردن مشتی حیوان بی زبان در چنین روزی، شادمانی و عید ندارد.

چون نیست کسی حوصله دار غم جانم

کردیم به زندان و کلیدش بشکستیم

بروید عیدتان را به روزی موکول فرمایید، که کرامت انسان را، ارتقاء می‌دهند.



سخن ۳۵۷...

مرگ، نباید شعور انسانِ تربیت شده را به شیون تحریک کند. تحریک به شیون؛ همان حیله ای ست که متولیان ادیان مختلف، با ابداع آن؛ کارخانهٔ اُخروی گرایی دروغ خود را در جانِ آدمیان کُلنگ می زنند، تا به سَروری چند وجهی خود در این جهانِ بی مقصد و مقصود؛ قوام بخشند. عزیز پدر! موجودات اصلاً

برای مُردن خَلق می شوند. این حیاتِ به ظاهر عینیِ مُختصر؛ در این سیارهٔ ذَرّه بینی؛ بهانه ای ست، تا نطفهٔ مرگ را برای اندک زمانی نکبت بار، در شمایلی گذرا، به شکل نشاند؛ فرزندم! حِرص به تنازع در موجودات؛ تحت هیچ شرایطی متضمن ادامهٔ بقایی جاودانه در این سیارهٔ سَر در گم نخواهد بود. یقین کن که اگر از مرگ هراسی نداشته باشید ؛ مرگ از تو در هراس خواهد بود .

برای کوتوله بودن تنها دروغ گفتن کافی نیست؛ بیشعور بودن هم؛ جزو ملزوماتِ لاینفکِ آن محسوب می شود. متولیان شیادِ ادیان در طول تاریخ؛ با خلقِ خدایی ساخته و پرداخته در ذهن ما؛ اتاقی وهم انگیز در ما؛ بنا نهاده اند؛ تا همواره با فریبِ شعورِ انسانی ما؛ ما را به داشتن آن اتاق وهم؛ عادت دهند، تا بتوانند با کاشتن ترس در جان ما، دار و ندار ما را به غارت ببرند .

خدا ذلیل ترین و بی مایه ترین هویتِ جا افتاده ای ست که ذهن نوع بشر را به باور با خویش کشانده است. انسانها یقیناً بدون خدا قادر به ادامهٔ زندگی هستند، این خداست؛ که بدون وجود انسانها ؛ به طور قطع؛ محکوم به فناست. بیشتر از آنکه منِ نوعِ بشر؛ محتاج خدایی باشم؛ گویی این خداست که محتاجِس من است ؛ تا خ گوش بسپار ای همه اندیشه ها

تا بگویم با تو وش ، از ریشه ها

دانهٔ مرغِ حریمِ خویش باش

تا نیفتی در دریغ و آه و کاش

نکته ها گویم ترا ، صد گفته ام

دفترِ جان و تنت را سفته ام

گوش خواهم تا شناسد هوش را

هوش خواهم تا شناسد موش را

مالکِ مُلکِ تن خود شو عزیز

تا شناسی تلخ ها را از لذیز

مرغِ باغ نورِ معنا تا شوی

غنچه وش از بوتهٔ گل وا شوی

دفتری نو می شوی در یاد ها

بیرقی افراشته در باد ها

ای بلند اختر، به فهم خویش رو

تا شناسی خویش را از تاک مو

تا که پا بیرون ز دام خود نهی

زین سرای بسته بیرون می جهی

رو دو دلق هستی ات در کار گیر

تا شوی در فهم معنا چون حریر

جهدِ فهم هر دو جانت پیشه کن

بعد از آن در فهم هستی ریشه کن

هر دو دلق جان و تن ، تن پوش توست

در حریم فهم هستی ، هوش توست

تا به دلق تن ، نیابی فهم و هوش

جان شیرین ات نگیرد میل تُوش

چون رها گشتی تو از دام فریب

فهم یابی معنی شیطان و سیب

بی تنت ، در باغ هستی ، بسته ای

سبزه کی گردی ، ز رَمز هسته ای

هستۀ تن ، اصل جان پوش تو شد

فهم جان ، ماوای صد تُوش تو شد

گه رصد کن جان شیرین ات به تن

گه تن شیرین رصد کن در بدن

جان و تن، در معنی هم خفته اند

راز های هست تو ، وا گفته اند

تا شدی غافل ز معنی در سرا

وا نهی اصل معانی در حرا

تو سرای خویش شو، ای خوش لقا

تا شود جانت ز بیش و کم رها

معنی و معنای تو ، دو قالب است

تن به جان و جان به تن ، هم غالب است

وا مده خود را به دست پیچ و خم

راستی را نیست معنا بیش و کم

راستی از راستی زاید به راست

هر که این معنا ندارد ، خویش کاست

رو سر اصلِ خود و معنا ی خویش

تا نگردی در میان خویش ریش

رنگ هستی ، سرخ و سبزوزرد نیست

این جدا دیدن چو احول بهر چیست

کل رنگ خلقتی ای خوش دهن

وا دَر از تن رنگهای این دمن

کل تو رنگ است ای رنگینه تن

مشتریی خویش شو ای خوش سخن

جملهٔ جان و تنت در چنگ توست

خود رها کن از قیودی، جَلد و جُست

آن قیودی که تومحتاجی بدان

نیست در کار کنون ات هیچ زآن

این قیود از اصل خیزد ، نی زکان

هست هیچ ات زان قیود در نهان ؟

در نهان آن قید ها در حبس ودرد

اصل ها را داده ای در رنگِ زرد

خویش بشناس و تن ات آغوش کَش

تا رهد جانت ز درد و رنج و رَش

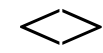
فهم اضداد آورد ، فهمی ترا
تا شناسی خویش را ؛ از کیش ها
تا در معنا زنی ، معنی شوی
منفک از هر باطل و یعنی شوی
ای همه معنی ، ز یعنی دور باش
در حریم خلق یعنی ، کور باش.

ود را در من کِشت کند .



سخن ۳۵۸...

هیچ اعتقاد موجهی، عقاید خود را به زور درحَلق کسی فرونمی‌کند. موجه بودن، به شعوری محققانه محتاج است. آنان که به شعوری موثق متکی نیستند.کام شما را آلودهٔ تلخیها خواهند کرد .

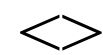


سخن ۳۵۹...

فرزندم ! هرگز در تاریخ، خون شهیدان، هیچ امورعقلانی را به اثبات نرسانده است. مگر تثبیت حکومتِ جباران را،که در نیرنگ فریب اذهان عموم، کشتارهای فجیع خود را، به رنگ قداست بَزَک کرده اند.

جهل، بزرگترین کتاب فریب است. کسی که دراوراق چنین کتابی گرفتار می‌شود، هیچ زمان نخواهد توانست، حقیقت حیات خویش را موجه نماید.

فهم کن فرزند ! که انسانِ اندیشمند، برای خوب بودن، محتاج هیچ خدایی نیست. خدا را باید به کسانی حواله دهی، که در فهم خلقت خویش، ذلیل گشته اند.



سخن ۳۶۰...

هیچ خرد و اندیشه‌ای، بدون فهم جزئیات، به ادراک کُلیّت خود نخواهد رسید.آدمی تا زمانی که به جزئیات جان خویش نائل نیامده است، نمی تواند از کُلّیت خویش سخن براند. اصول شناخت جهان را، آن بی خدایان و ندانم گراهای مقید به اخلاقی متحول و بنیاد نهاده اندکه به عینیت جهان، چنگ زده اند، نه به کتابی آسمانی،که نویسنده اش موجودی نامریی است .

این به اصطلاح پیامبران وکتاب آسمانی آنها، در طول چهار هزار سال گذشته، هیچ برای بشریت نکرده است. مگرمغشوش کردن ذهن آدمیان برای فهم امورعلمی جهان .

کتاب ادیان، وآن کسانی که خود را پیامبری از جانب خدا قلمداد نموده اند، تا امروز، هیچ رمزی از رموز، و نقاط کورِحیات وشعور انسانی را؛ رمزکشایی نکرده اند، مگرآن گروه از محققانی که به اخلاق علمی تجهیز شده اند .

خرد علمی، سَم مُهلک دین است، و دین، شوکران جام عالمان .

مدعیان کتاب آسمانی، و پیروان آنان، تنهاکاری که درطول تاریخ به انجام رسانده اند، به ذلت نشاندن و به تاریکی کشاندنِ شعور و ادراک بشری بوده است. گواه بزرگ این امر، کشتارجمعی بی وقفهٔ انسانها، به دست این متولیان دین زدهٔ بوده است. این جماعت هرکجا که از پاسخ به حقایق هستی کم آورده اند، با

متوسل شدن به ابزار قضاو قدرو مصلحت ومشیت، قداست ومعصومیت، دیوار بلندی میان خود و طرفداران خود عَلَم کرده اند، تا آنان را در فهم اکمل هستی عقیم توهمات خودکنند. تا امروز،کدام مجهول کشف شدۀ علمی، به دست این مدعیان کتاب خدا دار در هستی رمز کشایی شده است. عقاید، وکتاب اینان همه، دستوراتی است که یا حکم قطعی به بردگی و اطاعت محض آدمیان داده است، و یا دعوت به سکوت، تا از بار ور شدن شعورآدمیان ممانعت کرده باشند. و با سپردن وثیقۀ وعده‌های ناممکن ازجهانی نامریی، همۀ ممکن آنان را نا ممکن کرده اند .

ادیان هیچ زمان، آدمیان را به حال خویش رها نخواهدکرد، و مدام با پرداخت وامی مدت دار، بهرۀ اقساط آنان را سنگین تر نموده است .

هر مکتبی که به خود اجازه می‌دهد ،تا براساس قوانین خودساختۀ خود، مخالفان خود را به نام خدا ترورکند، هیچ زمان نمی‌تواند تعالی انسانی ترا بار ور کند .



سخن ۳۶۱...

متولیان ادیان ابراهیمی، درطول تاریخ، آنقدر خواسته های خود را سبک وسنگین کرده اند، که نهایتاً در شرایط ویژه ای، توانسته‌اند نیات خود را به یک

ضرورت خلاقی درجامعه مبدل کنند. همین ضرورت است، که این جماعت را برای هرعملی، و لو غیراخلاقی مُحِق جلوه داده است .



سخن ۳۶۲...

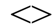
دوست بزرگوارم، این انگلیسها و امریکائیها. روسها، خوب می‌دانند چه بکنند. یک سیاست مدار تاریخِ مصرف گذشتهٔ ومورد احترام جامعهٔ خودرا، مثلا به سوریه می‌فرستد تا کاری را به انجام برساند،آن هم کاری که قبلا به او دیکته شده است. مردم سوریه از رفتاراین سیاست مدارخوششان نمی‌آید. خودآن دول حیله گرکاری می کنند تا ملت سوریه اورا بکشد، واین بهانه‌ای می‌شود تا امریکا، برای اعادهٔ حیثیت سیاسی از دست رفتهٔ خود، آن ملت را به گلوله ببندد وکاری می کند تا در این بازی دیگران را نیز به میدان بکشد. وآن وقت در پرتو این بازی از پیش تدارک دیده شده، به فروش تجهیزات انبار شدهٔ نظامی و تجهیزات نظامی خود مشغول می‌شود. کارخانه‌های اسلحه سازی خود را تقویت می کند. ودر توان مرگ آن سیاست مدار تاریخ گذشته و از دست رفته ؛ نفت و معادن آن ملت را، غارت می کند. وآنچه را که تازه ابداع و اختراع کرده است را، بر روی مردم آن ملت امتحان می‌کند. تا ببیند اثر این اسلحه‌ها تازه اختراع شده در عمل چگونه است. هم پول تجهیزات خود را می گیرند و هم آدمها را می کشند. و چون دورهٔ کار و امتحانات و امور لازم به اتمام رسید؛ و ویرانیها نیز به قدرکفایت شد، چندی

بعد، ماموران وگماشتگان وکمپانیهای بزرگ وکوچک خود را، برای ساختن آن ویرانیها که دراصل خودشان ویران کرده است، روانهٔ آن کشور می‌کنند. تابدین وسیله، هم مابقی خزانهٔ ملی آن ملت را به طریقی به غارت ببرد. و هم مُهرهای نویی درحاکمیت سوارکند. تا مدافع منافع آمریکا باشند. متاسفانه گاهی خود حکومت آن ملت درمانده نیز، به دلیل آشنا نبودن به قواعد بازی، بزرگترین خیانت های تاریخی را به ملت خود می‌کند. این بهترین نوع دموکراسی است که می‌شود در جهان سومی ها اعمال کرد. ۲۷ سال است که ملت و دولت ایران را بازیچهٔ خود کرده اند. و سیاست مداران ابله این مملکت، تصور می کنند با دروس فسیل حوزه های علمیه، در مقابل آنها می توانند صف آرایی کنند. مشتی ملای بیشعور و متحجر و تاریخ گذشته، تصور می‌کنند، درقرن بیست ویکم هنوز در منبرهای خود باید از نجاسات و روابط جنسی زن ومرد و پوشاندن موی زنان، غیرت مردان اسلامی. ووو سخن بگویند. طناب‌این جماعت فسیل را چنان درطویلهٔ جهل میخ کوفته‌اند،که گمان نمی‌کنم به این زودیها، خیال رَم کردن از طویله را داشته باشند. دروس کتبِ حزب توده و استالین به ملایان، آنقدرکم مایه نبوده، که به این زودی ها، بشود این جماعت را درمان کرد.



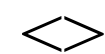
سخن ۳۶۳...

کمترحکومتی بدون متوسل شدن به خدا، توانسته است مهملات خویش را موجه جلوه دهد. همۀ آنها که خون انسانها را به خاک می‌ریزند، یا قواعد بازی خود را از خدا اخذ کرده اند و یا از متولیان آن خدا، ابتیاع نموده اند .



سخن ۳۶۴...

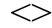
درکشورمن، جان انسان، مصرفی ترین کالای ممکن برای حکام دین اسلام است. تنها جایی که ازمصرف بیهوده جان انسانهای جامعۀ من حذر می شود، مراسم واعیاد مذهبی است،که اگرشرایط به همین منوال پیش‌برود، عنقریب، قضات دادگاههای انقلاب ایران، سعی خواهند کرد به پشتوانۀ فتاوی ملایان، در اندک زمانی، این مراسم را نیز بدون خون انسانهای سرزمینم برگزار نکنند.



سخن ۳۶۵...

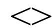
دوست عزیزم! این مملکت را مدت هاست که دیگر ملایان اداره نمی‌کنند. بلکه ملایان نگه داری می‌کنند، تاسپاه پاسداران اداره‌کنند.آنهم برای‌این که: فقط یک نفرحکومت‌کند. قوانین در این آب خاک، به مصداقِ کهنه حیضی است،

که زنان، درمیانِ دو پای خویش تبرک می‌کنند. لذت هم آغوشی اموال این مملکت ازآنِ کسان دیگر است. کهنهٔ حیضش هم نصیب ملت می شود .



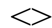
سخن ۳۶۶...

کسی می‌تواند با وجدان آسوده، آدم بکشد که اصلاً وجدانی نداشته باشد. صفت آدم کشی، پدیدهٔ جدیدی نیست، قرنهاست که متولیان ادیان ابراهیمی، با همدستی حُکام سَیّاس تحت الامر خود،کرامت انسانها را به نفع مطامع خویش مصادره کرده اند. این جماعت، هر شَرارتی را با تَشَخّص ویژه ای به نام خدا اعمال می کنندتا مجبور به پاسخ نباشند.



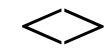
سخن ۳۶۷...

فرزندم! نامیرائی انسان، در باورهای او، همانقدرکودکانه است،که کودکی، شکست ناپذیری پدر را، در اندیشه کوچک خود باورکرده است. ازمرگ نهراس، تا هیچ اعتقادی نتواند، با وعده های آسمانی نامرئی، ترا در فریب خویش گرفتار کند .



سخن ۳۶۸...

جنایاتی که کشیشان اروپایی در همین دویست سال گذشته مرتکب شده اند، هیچ کم ازکشتار هزاروچهارصدسالۀ متولیانِ اسلام ندارد. که همۀ این جنایات نیز، درطول تاریخ، زیر نظر یهوۀ یهودِ سه هزار و اندی ساله، به انجام رسیده و خواهد رسید.تجاوزات جنسی مکررِ کشیشان به کودکان معصوم در اروپا و دنیا؛ سخن ازعظمت روح خدایان ابراهیمی داردکه برای نجات بشریت داد سخن به صدق می راند.



سخن ۳۶۹...

مبانی عرفان، آن تقسیمات گیج کننده و مهملی نیست که مکاتبِ عرفان بازان درجهان سعی در نمایش آن دارند. برای عارف بودن وعارف شدن وعارفانه اندیشیدن، نه صعود به آسمان لازم است، و نه طی العرضی مهمل. و نه به کاربردن اصطلاحات رنگارنگ ومغلطه آمیزی، که انسان را در خودگم می‌کند. عرفان، جز، خوش اندیشی وطهارت خرد، هیچ نیست. وقتی غربال شدی، صاحب بال خواهی شد.که فقط می‌توانی درآسمان وجود خویش به پرواز کشیده شوی. پس، خوب بدان، تادرست ادراک کنی. چون درست ادراک کردی، درست فهیم

خواهی شد، هم به خویش، وهم، به همۀ آنچه که درکنار تو، و با تو، درسیر به تکامل، درحرکت هستند.



سخن ۳۷۰...

ملت من، ملت عجیبی است، یک عمر؛ وقتشان را صرف مبارزه با خرافات وکتاب های خرافی می‌کنند وکرده‌اند، وهمین که به مشکلی بر می‌خورند، به آجیل مشکل گشا متوسل می‌شوند. این نبوغ بی همتای ملتی است،که درآرزوی آزادی وآزادگی، عمر یک بار مصرف خود را تباه کرده است .



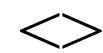
سخن ۳۷۱...

پدربزرگم، چهل سال قبل مراگفت : فرزنداگر می‌خواهی ازخرد انسانیت سودی ببری سعی کن ازسیاست وسیاست مداران دوری کنی.فهم خویش را تقویت کن، تا مگر به توسعۀ خردی انسانی تجهیزشوی.که سیاست؛ اسب چموشی است،که نهایتاً ترا زمین خواهد زد .



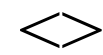
سخن ۳۷۲...

استبدادی که ادیان؛ برای فهم دموکراسی در ذهن آدمیان ابداع کرده اند، آزادی را؛ به هیولای منحوسی مبدل نموده است، تا مگر؛ همگان را به وحشت از این هیولا، عادت دهد .



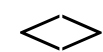
سخن ۳۷۱...

متولیان ادیان، موجودات شریف و تعلیم دیده ای هستند، که برای دروغ گفتن، جز به خدا، به هیچ کس متوسل نمی‌شوند .



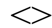
سخن ۳۷۳...

آدمها، تعلیم می بینند تا متفکران وخردمندان را ازخود برانند. چرا که صاحبان شعور، همواره پای آدمها را برای ماندنِ در طَبَق خاک تقویت می‌کنند نه در طبقات آسمانها. این؛ بزرگترین خطری است، که عقاید متولیان دین را تهدید می کند.



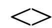
سخن ۳۷۴...

روزی که محمد، حکم قتلِ عبدالله ابن ابی سُرح،کاتب خود را به دلیل معنای موهوم مرتد شدن ازدین؛ صادرکرد، می‌خواست بگوید،که دموکراسی دینی، آنجا معنا دارد،که جز من وکتاب من، هیچ چیز و هیچ کسی در آن مکان، نباید حضور خویش را اعلام کند.



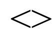
سخن ۵۷۴...

باور به این اعتقاد، که اکثریت درست می‌گویند، خود بزرگترین مصیبت برای آزادگی یک خرد آزاده است .



سخن ۳۷۶...

اگر حقیقتا می‌خواهید به بهشت بروید، سعی کنید برای همیشه جهنم را فراموش کنید.



سخن ۳۷۷...

متولیان ادیان ابراهیمی،چنان انسانها را میانِ مثلثِ موسی وعیسی ومحمد، قطعه قطعه کرده اند،که هیچ فردی،شعورهویتش رابدون یکی ازاین سه؛تحمل نمی کند.



سخن ۳۷۸...

متعصب کسی است، که قدرت فهم غیر را، در خود؛ از دست داده است، تا مگر تنفر خود را به هم نوع، محفوظ دارد. هم نشینی با متعصب، عصب انسانی شما را فلج خواهد کرد.



سخن ۳۷۹...

ادیان، دروغهای یاوهٔ تاریخ را، بصورت کتابی مُدون عرضه کرده اند، تا آدمها را قانع کنند،که استعداد زیادی برای فریب خوردن دارند. متولیانِ ادیان؛ تنها مدرسینی هستند، که فرضیه های غیر علمی خود را، به ضربِ چماق، درکنارِعلم، عَلَم کرده اند. تا عِلمی بودنِ مهملات خود را اعلام کنند .



سخن ۳۸۰...

قوانین ادیان، با به بازی گرفتن مبانی معنوی انسانها، پیش ازآن که به معنویت جان انسانها توجه کند، دستورات خود را معطوف به کنترل جسم آدمیان کرده است. هیچ قانون لازم الاجرایی درادیان یافت نخواهی کرد، که کسی را به جُرم نادانی و بی خردی وجهل، مشمول تنبیه و مجازات دنیوی واخروی خودخوانده باشد. اما برای تعادل بخشیدن به مطامع دنیوی خود، قوانین اجتماعی ویژه‌ای را برای جسم آدمها، درکتب جور واجور خود، ابداع واختراع نموده است،که بخش وسیعی ازآن فرامین را، با منتسب کردن به خدا و مکانی نامریی، لازم الاجرا می‌داند.که مهمترین بخش آن قوانین، مربوط به حل و فصل امور جنسی آدمهاست،که با سلیقهٔ خودِ متولیان دین؛ تدوین شده است .

خدا در قوانین ادیان ابراهیمی، جز دو مورد هیچ نگفته است ،

اول : ریختن خون انسانها وحیوانات، به هرشکل ممکن و تحت هرشرایطی. تا بقای این ادیان را تدام بخشد.

دوم : احکام و قوانین جور وا جور، برای ادارهٔ وکنترل سه عضوکاف دارِ موجود در تن آدمیان، که اجرای آن احکام نیز الزامی و ابدی شده است.

اگر فقط یک مورد دراحکام شان یافتی که چگونه می‌توان سفاهتِ سفیهی را درمان کرد، من؛ به صحتِ مابقی احکام آنان نیز تردید نخواهم کرد .



سخن ۳۸۱...

به اعتقاد من، مردم ایران زمین را به سه گروه تقسیم می‌توان کرد. زنان، مردان و ملایان. زنان و مردان جامعهٔ را، به دلیل داشتن شعورِنسبی، می‌شود به قانونی انسانی ادب کرد. اما اگر قدرت همهٔ خدایان را مجتمع کنید، نخواهید توانست؛ این قشرِ فسیل را که بنام مُلا می شناسیم، به فکر کردن وا دار کرد. این جماعت یاوه‌گو، با دزدیدن فکر دیگران، بقا انگلی خود را اداره می‌کنند. تنها اموری که در جانِ این جماعت معنا نشده است، واژهٔ شعور است.

این قشر، به قدری بیشعورهستند، که اگر قرار باشد، محمد را، که پیامبر آنان است، با علی که امام اول آنان شمرده می شود، درمحاکمه حاضرکنند، این جماعت متعصب و نادان، آنقدرکوتوله و احمق اند، که محمد را به دار می‌زنند، تا جانِ علی را نجات داده باشند.



سخن ۳۸۲...

علی خامنه‌ای، رهبرمعظم جمهوری اسلامی ایران، جزو معدود انسانهای سعادتمندِکرهٔ زمین است، که با مرگ خود، انسانهای بی شماری را غرق شادمانی خواهدکند.



سخن ۳۸۳...

خمینی رهبرملایان ایران، همواره طرفدارانش را به داشتن توکل به خدا نصیحت می‌کرد، اما با این تاکیدِ اکید، که خنجر هایشان را، هرروز تیزتر از روز قبل در مشت ها فشاردهند. اگرخواستی قلمی درمشت داشته باشی، بدون اذن متولیان اسلام، امکان پذیرنخواهد بود. مگر خنجری که آنان درکَفَت قرارمی‌دهند، تا ترا مدافع حقوق خویش کنند. می‌دانی مسلمان کسیست؟ کسی‌که کاسهٔ سرش را تسلیم پیش نماز مسجدش کرده است، تا او، با تخلیه نمودن ادرار مطهرش، اندیشهٔ مقلدش را تطهیرنماید.

برو فرزند برو ! اگر روزی خواستی به دینی یقین بیاوری، دینی را برگزین،که تحت هیچ شرایطی، دروغگویی را مجاز نمی‌داند. سرلوحهٔ همهٔ خباثت ها را دروغ شکل می‌دهد، دینی که دروحلهٔ اول، ترا به دروغ گفتن به همسرت و مادر فرزندانت تعلیم می‌دهد، تکلیف بقیهٔ امورش را از پیش معین کرده است .



سخن ۳۸۴...

برای من بهترین زمان متدین بودن، زمانی است که درآن لحظه کاملا معده ام سیر شده است. مُتَدیّن بودن برای جماعت مسلمان، معنایی جز سیر شدن نیست .

از نظر قوانین اسلام و متولیان اسلام، مُتَدیّن کسی است، که همهٔ امور را به نفع اسلام مصادره می‌کند، که در اصل منافع خود اوست ، نه کسی که با وجدانی بیدار، برای آرامشِ بشریت تلاش می نماید .



سخن ۳۸۵...

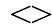
این چگونه امکان دارد که ابناء بشری، با دعا و نیایش بتواند قوانین ثابت هستی را تبدیل به قواعد استثناء نماید، تا مگر این قوانین ثابت را، مطابق با میل خود دگرگون کنند. این چگونه شدنی است که ما با جابجا کردن و طرح یک معما، خود را، در معمای دیگری تخلیه می‌کنیم. تا برای نادانی های خود پاسخی در خور فهم بیابیم .

هیچ متفکری، سودمندی احکام ادیان را، در طول تاریخ تائید ننموده است. مگر آن کسانی که، برای منافع خود، براین باور تکیه زده اند، که خدا، قوانین ثابت خود را، مطابق با سلیقهٔ منِ آدم، دگرگون خواهد کرد، تا رضایت موجودی ذره بینی چون مرا در این هستی ناتمام، بر بیکرانگی آفرینشش مقدم دارد .



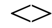
سخن ۳۸۶...

دوست من ! عشقِ عمودی این نسل جوان، برای افقی شدنشان تعریف شده است. اول تکلیف افقی شدنشان را با خودشان تمام کنید، تا بتوانید، عشق واقعی را در نهاد آنها رخنه دهید .



سخن ۳۸۷...

ریاکاری محترمانه ترین لباسی است که می‌توان درتن دین پوشاند، تا آن را متواضع و پُر فضیلت جلوه داد.



سخن ۳۸۸...

دوست من، ملت ایران، درسال۵۷ به توطعهٔ چند سالهٔ دموکراسی خوران آمریکایی و انگلیسی، انقلابی برای بلعیدن هر چه بیشتر نفت خاورمیانه، در ایران به راه انداختند؛ تا دموکراسی دست ساز خود را با نفتِ این ملت مبادله کنند. اما وقتی به خود آمدند، حوزه نشینان علمیه قم، با حمایت استالین تباران روسی بصورت قریبی، دست رنج یکصد سالهٔ آنان را بلعیدند. حالا این موجود ناقص الخلقه که جمهوری اسلامی نام گذاری شده، روی دستشان مانده است. اما فراموش نکنیم که کارتل های نفتی و کارت های رئیس جمهوری وکارخانه های سازندهٔ تجهیزات نظامی، در این مدت، تاتوانستند ملت خاورمیانه را چاپیدند.



سخن ۳۸۹...

ریاکاری؛ یکی از پرمشغله ترین امورِ دین است ، که متولیان اسلام برای به تکامل نشاندن آن، دروس ویژه ای را درکلاس طلبه ها مرسوم کرده اند. هیچ زمان سخنان ملایان را در شعور انسانیتان جدی نگیرید؛ این جماعت، طوری تعلیم می بینند،که جزخدا، هیچ موجودی به رَدّ کلامشان، مجال ندارد. خدا هم که به تعطیلات چند قرنی رفته است، و به این زودی ها نیز، خیال بر گشتن به دفتر کارش را ندارد.



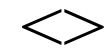
سخن ۳۹۰...

هیچ کس نمی‌تواند خدماتِ یک میلیارد مسلمان را در جمله ای بیان کند، تا نسل حاضر؛ به ثمرهٔ عقاید این جماعت در طول تاریخ پی ببرد. اما ارقام و اعداد ، خیلی چیزها را به اثبات می‌رساند، بخصوص کشتارِ انسانها را،که توسط متولیان مکتب اسلام در طول تاریخ به ثبت رسیده است. اسلام تنها مکتبی است، که دلِ خوشی از عِلم آمارندارد. فهم کشتارهولناک بیش ازصد هزارانسان به دست شاه اسماعیل صفوی درتاریخ، برای همهٔ اصولِ مذهب تشیع کفایت می کند .



سخن ۳۹۱...

این ملت درماندهٔ دین زده، با چنان قدرتِ باورنکردنی برای بازکردن دَروازهٔ جهنم متحد شده اند، که تصور می کنند دَر بهشت، جایی برای آنان نمانده است.



سخن ۳۹۲...

دوست من ! ۲۸ سال است که از انقلاب گذشته است. شما فقط ۲۸کار مفید در این مملکت به من نشان بدهید، که این جماعت ضحاک کرده باشند.کدام شغل مفید، بجز ریاکاری توسعه پیدا کرده است. وکدام اداره ای دُرست عمل می کند، که از رفتار نیروی انتظامی آن انتظار درستی را دارید.

درجوامع دیکتاتوری و استبدادی، پلیس و نیروی های انتظامی را، برای کتک زدن مردم تربیت می کنند؛ نه برای حفاظت مردم. اگر دلتان را به امنیت چنین مملکتی خوش کرده اید، به شما توصیه می کنم سفت کمربندِ خودتان دریابید، تا شلوارتان را به سرقت نبرند. در دنیای متمدن، سگهارا، پلیس تربیت می کنند، امادر کشورمن و تو، پلیس‌ها را سگ تربیت کرده‌اند؛ تا پاچهٔ مردم را بگیرند. ملا و آخوند، طبع خوک را دارد. اگرخوراکی برای خوردن نداشته باشد؛ مدفوع خود را می خورد. حالا که همهٔ مزارع ایران به دستشان افتاده است، برحسب عادت دیرینشان، مدفوعشان را به خوردِ من و تو می‌دهد، تا سفرهٔ چَمَنَش آلودهٔ نشود.

آخوندی که روزی درحوزه های علمیه، مدفوع خود را می خورد، برای این بود که جای خوابش بوی گند ندهد. حالا ما را مجبور به خوردن مدفوعشان کرده اند؛ تا، مزرعهٔ تفریحشان، امن باشد. من درتمام طول عمرم، قشری وقیح تر و پست تر ازخاخام ها و کشیش ها و ملایان ندیده ام.



سخن ۳۹۳...

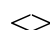
قاطر، واقعا حیوان درمانده ای است، چرا که هیچ ادارهٔ ثبت احوالی قادر نیست به او شناسنامه‌ای معتبرعنایت کند. برای همین است این حیوان درمانده، مدام سعی دارد با کار کردن و زور زدن زیادی، به اثبات برساند، که وجود دارد، تا شاید کسی برای او هویتی رقم بزند.



سخن ۳۹۴...

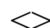
وقتی‌بادقت مندرجات کتاب ادیان را می‌خوانم، بیشتر به شوخ طبعی خدا پی می‌برم. که چه ساده وابلهانه خردمندان را نصیحت می کند تا اورا ستایش کنند، والا چوب در آستین شان خواهد کرد. فرموده بودید چرا من؛ با طلبه های زن و راهبه های مذاهب کاری ندارم، دوست من، این قشرِمونث، کیری ندارد که درحلق من و تو فرو کنند، ویا خنجری که مدام ما تحت مرا پاره نماید. در بیغوله

تپیده اند وکارخود می کنند. وجودِ مفعول این مونثان خدا، هیچ مزاحمتی برای خردمندان ندارد. نوع نَرِ این قشر است،که هیچ زمان از لگد پرانی وگازگرفتن مردم دست برنمی‌دارند. نوع نَرِ این جماعت است که عندالاقتضاء مستعدِ هار شدن هستند. وقتی ازکنار این جماعت عبورمی کنی، حتما مثل چوپانان؛ نمدی برساق پایت به پیچ، تا ازگزندِ نیش این جماعت مارصفت؛ در امان بمانی .



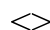
سخن ۳۹۵...

بیشترین امری که مرا ازاسلام دورمی کند،کُرنش کردن در مقابل الله است که هیچ جایگاه دقیقی ازاودر ذهن ندارم. چه دلیلی داردکه روزی پنج نوبت خودم را به خاک بیاندازم ، تا ثابت کنم چیزی که وجود خارجی ندارد، وجود دارد .



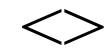
سخن ۳۹۶...

یکی از مشکلات بزرگ ملتِ ایران، در این معناست، که قبل ازمسلمان بودن، شیعهٔ اثنی عشری هستند.



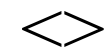
سخن ۳۹۷...

این از نعمات بزرگ اسلام خمینی است؛ که دخترانِ ایرانی، تا قبل ازجمهوری اسلامی، بوی زن می‌دادند، ولی حالا، بدجوری بوی پول می‌دهند .



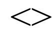
سخن ۳۹۸...

سانسور، مودبانه ترین شکل ترور است. که هیچ قانونی آن را رَد نمی کند.



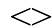
سخن ۳۹۹...

پدر بزرگم می گفت : ترسی که جهنم درما به شکل نشانده است ، مجال فهم بهشت را در ما؛ به تباهی نشانده است. فرزند! حقیقت فهم را جایی جستجوکن؛ که متعلمانش، لعن به شیطان را، تعلیم نمی دهند.



سخن ۴۰۰...

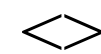
دین از این نظر خطرناک است، که‌گمان می‌کند به آخرِ یقین رسیده است. و خطرناکتر می‌شود، وقتی‌که خود را، متولی تعیین حدود، برای مجهولات علمی می‌داند .



سخن ۴۰۱...

درجهان سوم وعقب مانده، عِلم آمار، برای مقابله با خطرِ توسعهٔ شعور، بکار می‌رود، درصورتی که همین علم در جهان متمدن، برای این‌است که، مردم را در مقابل بیشعوری واکسینه کنند.

در این مملکت، ارقام و اعداد وآمار، جزو اطوارهای نمایشی محسوب می شود، و جز هدر دادن سرمایهٔ ملی کشور و مردم، هیچ نتیجه ای ازآن حاصل نخواهد شد. مُلا وآخوند، آمار به دردش نمی خورد، برای این جماعت هولناک، مار بیشترکار ساز است تا آمار.



سخن ۴۰۲...

وقتی متولیان ادیان، هیچ مخالفتی با تو نمی‌کنند، حتما به این معناست که تو، اَنعام آنها را به موقع پرداخت می‌کنی. والا این جماعت، بیهوده ، در ارتباط با تو، وقت خود را تلف نخواهند کرد. همان آیت الله سیستانی که در عراق نشسته است، و مرجع تقلید قشری ابله و نادان است، وکاری هم به کار جمهوری اسلامی ندارد، همه ناشی از این امر است،که حق وحساب خود از جمهوری اسلامی اخذ می‌کند. و شرکتهای چند منظوراش، درسطحِ ایران و دنیا، به کمک فرزندان و دامادهایش؛ هرزور بر ثروتش می افزایند. تا اسلام عزیز را در مقابلِ هجوم فرهنگی غرب

حفاظت نماید. سرمایهٔ کلان اش را در غرب، و با غربیان، به کار انداخته تا اسلام عزیزش را از هجوم فرهنگ غربی ها در امان نگاه دارد .آن وقت تو ملت بیشعورو ابله، با صلوات برمحمد و آل او، تا می توانی خمس وزکات پرداخت کن تا چِرک آبهٔ بواسیرت، بهبود یابد .



سخن ۴۰۳...

دوست من ! نقش ایرانیان برای تکمیل کتاب حماقتشان، با بَر پایی نظام مقدس جمهوری اسلامی به پایان رسیده، اگر تصور می‌کنی که بالاتر از سیاهی رنگی هم وجود دارد، بهتراست، در اسرع وقت، به یک چشم پزشک متخصص مراجعه کنید؛ تا کور رنگی چشمهایتان را مداوا کند.



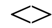
سخن ۴۰۴...

دردکان متولیان دین، همه نوع کالا قابل خرید و فروش است، مگرمتاع عِلم. چراکه عِلم، تنها کالای است، که دکان داران دین را، بیقواره می‌کند.



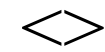
سخن ۴۰۵...

فرزندم ! من دوست داشتن هیچ کس را باور نمی‌کنم، مگر آن کسان را، که بعد از زخم خوردن از من، برقِ پر مُهر چشمانش را در جان خویش فهم می‌کنم .



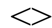
سخن ۴۰۶...

به یاد داشته باشید، که برای مُردن، همیشه فرصت دارید، اما برای زندگی کردن باید فرصت ها را خلق کنید. والا در برزخ زنده بودن، به کام مرگ سقوط خواهید کرد .



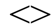
سخن ۴۰۷...

آرزوی معقول؛ مثل مجهولات علمی است، اگر شرایط کشف آن را داشته باشید، تحقق خواهد یافت.



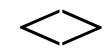
سخن ۴۰۸...

فرزندم ! همه امور در مقابل قدرت، سر فرود می آورد، حتی خدا. مبادا دست بکاری بزنید، که خدای جانت، در مقابلت، سر فرود بیآورد. این، همان روزی است که همهٔ انسانیت را قربانی هیچ کرده ای.



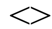
سخن ۴۰۹...

خنده،کوتاه ترین راه برای رسیدن به مقصود است، مشروط به این که؛ دندانی در دهان داشته باشی.



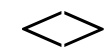
سخن ۴۱۰...

فرزندم، اگرمی‌خواهی همواره هم راه زنی باشی، هیچ گاه سعی نکن که توقف کنی. توقف تو، در مَسیرِحرکت، شک اورا نسبت به تو بیدار خواهد کرد. پایداری تو در تعهداتت، تنها ریسمانی است، که ترا به زنی قفل می کند.



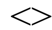
سخن ۴۱۱...

قاطر، حیوانی است که مدام سعی دارد، تاپدرش را اسب معرفی کند، مگر از شَرّ مادری چون خَر خلاص شود. این مَثَل، مَثَل ملت ایران است،که سعی می کند مدام با آویزان شدن به خایه های کوروش، هویت مردهٔ خود را زنده نگاه دارد. این ملت درمانده؛ نمی داند تا زمانی که کیرِ اعراب را ازکونِ خود در نیاوردهاند. خایههای کوروش، هیچ حاجتی از آنها برآورده نخواهد کرد .



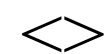
سخن ۴۱۲ ...

وقتی زیاد میدانی تنها میشوی، و وقتی کم می دانی احمق. پس آنقدر بدان و فهم کن، تا تنهایی هایت، مجال تنهایی نیابند .



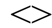
سخن ۴۱۳...

به نظر، برای آدمیان، درماندگی و سَرخوردگی، تنها راه به تملک کشیدن خداست. هر چقدر درماندگی و سرخوردگیآدمها کمترتر میشود، طناب شعور اتصالشان به خدا نیز، نازکتر می گردد.



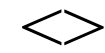
سخن ۴۱۴...

چقدر دانسته ها دراین جهان وجود دارد که می تواند سَرندانستن ها راگرم کند.اما چه حاصل، این ندانسته‌ها هستندکه مدام سَردانسته ها راکلاه گذاشته اند.



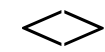
سخن ۴۱۵...

من هیچ دین مدارِ متواضعی سراغ ندارم که تواضع خود را با صبوری، برای شنیدن نظرمخالف خود، به اثبات رسانده باشد .



سخن ۴۱۶...

خاورمیانه و بین النهرین، بخشی ازکرهٔ زمین است که از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب، یکی از بزرگترین دانشگاه‌های تشریح جنازهٔ کرامت انسانهاست.



سخن ۴۱۷...

خصایص دین داران مملکت من، درست به مانند جانوری به نام آفتاب پرست عمل می‌کنند، سخنانشان را عموما براساس منافعشان تغییر می‌دهند.

کتاب دینِ آنها نیز برای این مُقدّس شده است، که آنها را در مقابل این تغییرات، نه تنها ازهر پاسخی مصونیت بخشد، بلکه آنان را در رویا رویی با هر سئوالی واکسینه کرده باشد .



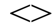
سخن ۴۱۸...

دوست من! متاسفانه، ساختار شعور شما به‌گونه‌ای طراحی شده است که نمی توانید میان خیر و شر را فهم‌کنید، تا شایدکمی به‌آرامش‌برسید. به شما توصیهٔ می‌کنم، برای دیدن یک مدینهٔ فاضله، حتما به گورستان سَری بزنید. بدانیدکه سعادت انسان، نسبت مستقیم با ناکامی های او دارد. هرچقدر ناکامی های نفسانی انسان بیشتر باشد، درجهٔ سعادتمندی او افزایش خواهد یافت. فهم این معنا، چندان هم که شما تصور می کنید آسان نیست.



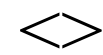
سخن ۴۱۹...

نیمی از عمر ما را عقایدِ تبارمان و خرافات و باورهای آنان به تباهی کشیده است، وآن نیمهٔ دیگر را نیز، سیاست مداران کلاشی به بازی گرفته‌اندکه ازآخورِ دین تغذیه می‌کنند. آنچه در این میان می‌ماند، جان تکیدهٔ من انسان است که قربانی این دوگروه ابر بیشعور شده است .



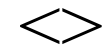
سخن ۴۲۰...

اگر می‌شد، به متولیان مذهب تشیع؛ فکر کردن، و به پیروان آنان؛کمی شعور تزریق کرد، به حتم، بخش وسیعی از جهان، روی آرامش بخود می دید.



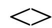
سخن ۴۲۱...

آنها که دین ومذهب را در دنیا جدی می گیرند، قطعا به جدی بودن آفرینش خود، مشکوک هستند.



سخن ۴۲۲...

دوست عزیزم زیاد نگران حضورمن باخودتان نباشید، چیزی نخواهد پائید که درگوری؛ به خُشکه اسکلتی مبدل خواهم شد، تاآرزوی خیلی ها برآورده شود.



سخن ۴۲۳...

اسلام شدیداً به منزلت انسانها عشق می‌ورزد، مخصوصا وقتی که ازکرامت انسانی آنها، برای مقاصدِ خود، غلام وکنیز تدارک می بیند. یقین دارم تا حقیقت بخواهد در ذهن این جماعتِ خواب زده بیدارشود، جهالت، قبرشان را کَنده است.



سخن ۴۲۴...

در مملکت من، مردمان شریفی زندگی می‌کنند که صبورانه اجازه می‌دهند عده ای اوباشِ دینی، خصایص انسانی آنها را مدام به تمسخر بگیرند. وهمواره از صبوری خود نیز مایه می‌گذارند، تا تفاهم فی مابین شان با این اراذلال دچار خدشه ای نشود.



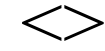
سخن ۴۲۵...

آن خدایی که خلقتش، با آدم وحوا شروع می شود، باید هم؛ حجله ای به گشادی بهشت خلق کند، والاچگونه می تواند حوائج زفاف این همه عروس ودامادِ حریص را پاسخ دهد.



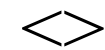
سخن ۴۲۶...

دینی که بتواند در زمان کشتار انسانها سکوت اختیار کند، به حتم شیوۀ آن کشتارها را، خود تعلیم داده است .



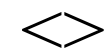
سخن ۴۲۷...

سیاست، انسانها را کنار می‌زند تا راه خود را باز کند. اما دین، انسانها را خیش می زند، تا جای آنها را بگیرد. خطر این دومی بیشتر از اولی است .



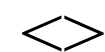
سخن ۴۲۸...

خوش گذرانی دین، و متولیان دین، در این معنا خلاصه می شود، که خوش گذرانی دیگران را خیش بزند.



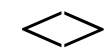
سخن ۴۲۹...

مسجد، جای است،که عده‌ای فریبکار و دروغ گو درآن؛ از بهشتی سخن می گویند، که خودشان هرگز آنجا را ندیده اند، اما مصرانه سعی دارند تا دیگران را روانۀ آن مکان کنند، تا جان و اموالشان را به غارت ببرند .



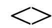
سخن ۴۳۰...

دین، به دلیل داشتن بهشتی که در کتب خود به تعریف کشیداست جای بسیار خوبی است، اما مشکل اصلی این جاست که این بهشت، فقط در مرحلهٔ تعریف مانده است. همهٔ آنان که ازآن بهشت سخن می گویند و مدرس آن بهشت هستند، سفت، به دنیا چسبیده اند. مشکل من هم با بهشت، از همین جا شروع شده است .



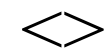
س ۴۳۱...

حتی یک سطردرکتب مقدس ادیان ابراهیمی، پیدا نمی کنی که به تو گفته باشد،گوساله، برودنبال کارت، من پیرو نمی‌خواهم. امابیشرمانه، ترا در منگنهٔ فشارِ عقاید خود،چنان مجبوربه قبول تعالیم ثابتی می کند،که تو هیچ زمان برای هیچ سئوالی مجالِ پرس وجو نمی یابی.



سخن ۴۳۲...

به هیچ وجه نمی‌توان با متولیان دین به بحث نشست، اگر فِشنگی برای کُشتن تو نداشته باشند، حتما با قنداقِ تفنگشان، جمجمهٔ ترا خُرد خواهند کرد.



سخن ۴۳۳...

دین، با قشرجاهل، عَقد دائم بسته است. وتظاهر می کند که هر شب، با معشوقی بنام خدا، در یک بستر به خواب می‌رود. تا همواره به این حیله، قشرجاهل را در حسرت وصالی موهوم چون خود، در انتظار نگاه دارد.



سخن ۴۳۴...

من، ازگناه بزرگِ خدا، برای بی ملاحظه‌گیش درخلقتم، صرف نظرکردم، درعوض، او هم عُصیان مرا، بخاطر ترسی که ازآواز من فهم کرده بود، نادیده گرفت. این شده که من، مستحق بهشتی شدم که خود، آن را خلق کرده ام .



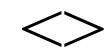
سخن ۴۳۵...

من هیچ وقت از یک شیعه مذهب، انتظار ندارم که فکرکردن را تعریف کند. چون این جماعتِ بت پَرست، دو ضرورت را اصلا درک نمی‌کنند، یکی تعریف کردن است، و دیگری فکرکردن. تعریفش را، مفسرانِ امور مذهبش بیان می‌کنند، و جوهرهٔ فکرکردنش را نیز، در ذکر علی و خاندان او خلاصه کرده‌اند. دوست محترم بنده! آنوقت شما زور می‌زنید تا راه آبِ فاضلابی را بازکنید، که اساسا، لوله کشی نشده است .



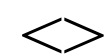
سخن ۴۳۶...

ایجاد تورم اقتصادی درجامعه، برای حکومتهای استبدادی ودیکتاتوری، بهترین شیوهٔ باج گیری است. چون با چنین شرایطی دیگر صدای هیچ کس در نخواهد آمدکه چرامارامی چاپید. ملت ایران ؛ هم چاپیده می شوند، و هم قاپیده می شوند. اما هیچ یک از این ها، برای این ملت ؛ مهم نیست، چون بهشتی دارند که هیچ کدام از ابناء بشری در روی زمین چنین مکانی ندارد.



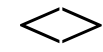
سخن ۴۳۷...

یکی ازدغدغه های ملت ایران در این معناست که کاش، به سن چهل سالگی برسند و بواسیر نگیرند. و دیگر این که، سعادتی بالاتر از این برای آنها قابل تصور نیست که محبت خاندان علی ابن ابیطالب، بیش از پیش؛ در جان و دلشان افزایش یابد. ملاحظه می‌فرمائید،**که صحتِ کَلّهٔ کَلَمِ شان، در قُوّتِ آن عَلَمِشان است.** بروید و دغدغه های انسانی جانتان را تقویت کنید تا به کمالِ فهم خودتان برسیدانسان. شما درماندگان راآنقدر مشغول حسن وحسین کرده اند، که محاسن انسانیتان را فراموش کرده اید .



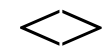
سخن ۴۳۸...

دوست من ! هر کسی که با شناسنامهٔ مذهب تشیع به دنیاآمده باشد، الزاما به معنای این نیست که باید شیعه باشد. می‌دانی شِیعه‌کیست؟ شیعه کسی است،که صبحانه اش را با علی، نهارش را با حسن، و شامش را با حسین، و خوابش را با روضهٔ مصیبت فاطمه و زینب به صبح می‌رساند. آیا شما تصور می‌کنید که من دارای یک چنین صفاتی هستم ؟



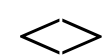
سخن ۴۳۹...

من در دنیا؛ دو نوع دین بیشتر نمی شناسم، یکی دینی که مدام آدم می‌کشد، وآن دیگری، دینی است که در تدارک کشتن انسانهاست .



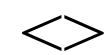
سخن ۴۴۰...

داشتن شعور در جمهوری اسلامی ایران، می‌تواند خطرناکترین اتهامی باشد که به تو وارد می کنند. داشتن یک چنین اتهامی، برای مجرم شدنِ هر کسی کفایت می‌کند. مراقب شعورت باش؛ تا ظهور نکند. والا کارتان، با بکارت دران این نظام مقدس است.



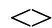
سخن ۴۴۱...

یادگیری یک شیوهٔ کلی برای فهم اموراست، که صحبت از جنسیت و مسائل جنسی، نمی‌تواند مُبرّا از آن باشد. آنان که سعی دارند امور را، با شیوهٔتربیتی خود، تاخر و تقدم مرحمت فرمایند، حتما می‌خواهند مکتبی را توجیه وتفسیر کنند تا بدین وسیله، کرامت انسانها را تکه تکه‌کنند.تا با این شیوه، مطامع خویش را حاصل نمایند.



سخن ۴۴۲...

دوست من، اگرمعانی وکلمات نتوانند ترا ناراحت و عذاب دهند، بهتر است بروید و حکایات ملا نصرالدین را مرورکنید. که عمریست آن حکایات شما را مرور می‌کند.



سخن ۴۴۳...

کمتر به هنرمندان اعتمادکنید، اماآثارشان را مرور نمائید، شاید چیزی درآنها باشد که شما را عاقل ترکند. هنرآموختگان بیشتر؛ هنر را برای مطرح کردن خود آموزش می بینند، تا برای به تعالی کشیدن خود. اما آن دسته ازهنرمندان راستین،

که به فهم خود رسیده‌اند، حقیقتا پیامبران فرهیخته ای محسوب می شوند، که متاسفانه اکثراً گمنام ومنزوی هستند .



سخن ۴۴۵...

درآسیا،کشوری است شیعه مذهب، بنام ایران، که مردمانش به زبان پارسی دَری تکلم می کنند. که اصلا زبان عربی نمی فهمند. این جماعت عجیب الخلقه، بر روی کرهٔ زمین، حتی یکبار ، سرگذشت دوازده امامی که به آنها اعتقاد دارند را نخوانده اند؛ که همه نیز عرب تبارند. اما چنان ازآن امامان عرب تبارخود، دفاع می‌کنند، که هیچ برادری تنی ازحقوق برادر تنی دیگر خود، این چنین دفاع نمی کند.



سخن ۴۴۶...

دوست عزیزم ! اسلام جزوآن ادیانی است که جز تکبر و نخوت و خود خواهی هیچ در نهاد خود ندارد. (که با توجه به تعالیم و نوع فرهنگی که از قبیلهٔ‌کوسه ماهی، یا همان قریش شکل گرفته است به خاندان استخوان شکن یا هاشم مربوط می‌شود) این قبیله آموخته است تا با استثمار عقاید وعادات وفرهنگ دیگر ملل، امور را همواره به نفع خود مصادره کند. اعمال این شیوهٔ فرهنگی درمیان قبیلهٔ

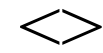
قریش به دوران قبل از اسلام باز می‌گردد،که با تمام قبائل شبه جزیرهٔ عربستان به خاطر وجود کعبه در مَکا یا مَکه اعمال می‌کردند. بعد از تسلط اسلام بر دیگر ملل نیز دقیقا همین شیوهٔ از رفتار را در راس امورکار خود قرار دادند. حتی زبان خود را نیز بردیگر ملل تحمیل نمودند، مانند مصر و سوریه و لبنان وغیره. اما با ایرانی ها؛ علیرغم همهٔ تلاش ها وکشتارهای وحشیانه‌ای که نمودند نتوانستند زبان خود را بطورکامل در میان پارسی زبانان رسوخ دهند. امری که اعراب را متحد کرد عموما در این معنا بوده که اعراب متوجه شدند که پرستش آن بت ها نمی‌تواند شکم آنان را سیرکند.گویی با متوسل شدن به الله منافع مادی آنها را بیشترتامین می شود، این بود که با پیوستن به سپاه اسلام ومسلمان شدن هرچه بیشتر به غارت و جمع غنائم؛ که مشمول اموال و زن وبچهٔ مردم بود روی خوش نشان دادند. آنچه برای متولیان اسلام از اهمیت ویژه ای بر خوردار است؛ کسب مال و زن بوده است. تفکر اسلامی؛ تحت هیچ شرایطی با احکام منع تبهکاری و عدم تجاوز به یکدیگر سنخیت ندارد. متولیان اسلام، همین‌که از امنیت مالی فراوان برخوردار شوند کفایت امر می‌کند. و حال روز جامعه از نظر تربیت و رعایت اخلاق انسانی وقانون عمومی؛ اصلا برای این جماعت مهم نیست. اهمیت رعایت اخلاق وتربیت و قانون، در جایی برای اینها معنا پیدا می‌کند که منافع مادی متولیان حاکم؛ دچار ذره‌ای مشکل شود. در چنین شرایطی با نقل ده ها حدیث از این وآن وآیاتی ازقرآن، حدود اخلاق را برای شما تفسیرمی‌کنند. یکی ازکلیدی ترین ابزار دست متولیان اسلام، نقل آیات از قرآن و سنت است،که هرزمان به

مناسبتی،آیه‌ای و حدیثی را بر توده های جامعه قرائت می‌کنند، که همواره نیز قرائت آیهٔ امروز؛ با قرائت آیهٔ دیروزی؛ کاملا متضاد است. ولی این موارد اصلا برای آنها مهم نیست، مهم این است‌که آنها به نیات خود جامهٔ عمل بپوشانند. این‌جماعت، اصلا به اخلاق و امور تربیتی مردم عنایت نظری ندارند. مردم دراجتماعات اسلامی، به منزلهٔ چهار پایانی هستندکه اجازه دارند با دو پا راه بروند، وموظف به اطاعت از قوانینی هستند،که آن قوانین هم همه لایتغیر است ولازم الاجراء است. میزان این قوانین را نیز ملایان ومفتی‌های این‌دین معین می‌کنند. اینان جماعتی هستندکه نه خود، بهشت را تجربه کرده‌اند، و نه جهنم را رویت نموده‌اند. آنان هدفی جز به بندکشیدنِ افکار توده‌ها برای استثمار، هیچ نمی‌کنند تا مگر هر چه بیشترسود مادی خود را ابتیاع کنند. همین که بشود؛ تاریخ و هویت ملی ملتی را روانهٔ فاضلاب کرد، می توان هربلایی برسرآن ملت،آورد. این مخدوش‌کردن هویت، هم می‌تواند، حذف بخشی از هویت تاریخی یک ملت باشد، و هم، تحمیل هویتی تعریف شده و نو، برای مقاصدی خاص در فرهنگ آن ملت. حتما توجه نمودید که در کتب مدارس ابتدایی کشور، تاریخ قبل ازاسلام را به کلی حذف کرده‌اند.



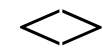
سخن ۴۴۷...

پدربزرگم می گفت: فرزند ! تا باورهایت را غربال نکرده ای، غرقاب حقیقت نخواهی شد. هیچ عضوی ازتنت را پاک مکن، اماپاکشان گردان. خردی ازشکافِ جهل خواهد گریخت، که انعطاف لازم را مشق دیده است .



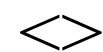
سخن ۴۴۸...

پدر بزرگم می گفت : میل به یادگیری، همیشۀ خمیرۀ جان آدمی را نرم نگاه می‌دارد. آنگاه که این میل متوقف شد، جان انعطاف پذیرِتو، آرام آرام سفت وخشک خواهد شد، و تو مابقی عمرخویش را به یبوست شعور گرفتار خواهی شد.



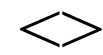
سخن ۴۴۹...

پدربزرگم می گفت: تقدیر، تقویم آدمهاست فرزند، وتغییر، تدبیرانسانها، پس مراقب باش، تا مبادا تدبیرترا، تقدیری؛ در مسلخ خویش قربانی خود کند.



سخن ۴۵۰...

ذهنی که‌در ارتباط با امور معنوی؛ معتاد معامله کردن گشت، ذلت شعورش بار ورخواهد شد. دوست داشتن، قال نمی طلبد؛ بلکه، حال می طلبد. وقتی توانستی خودت را دوست بداری، همهٔ آن کسان که قرار است دوستشان بداری، در تو حضورخواهند یافت.



سخن ۴۵۱...

فرزندم، خدا، ذرّاتِ لایتغیر و لایتجزایی است، که همهٔ هستی را احاطه کرده است. وحدت او، درکثرت اوست وکثرت او، در وحدت او.این موجود؛ هر چه می خواهد باشد؛ که مرا به فهم او فهمی نیست. و همین و همین فرزند. جز این، از خدا هیچ مدان که نخواهی دانست. آن خدائی که به حیلهٔ دین در تو، روح انسانی ترا با آن زخم می‌زنند، زائیدهٔ خردِ علیلِ شیادانی است، که درطولِ تاریخ، درکمالِ بیشعوری به خالی کردن جیب مادی وهویت انسانی‌تو، قد عَلَم کرده اند.

فرزند، خدا اکمل ذرّات است، که جان حیات را تجسم بخشیده است، نه جلاد اکبر، که جان مخلوق را، به شلاقِ خود، کبود کند.

خداوند، به‌هیچ‌گروهی تحت هیچ نامی، کشتار بندگان خود را تفویض نمی‌کند و نکرده است. اوآفریده‌های خود راکه از بطنِ ذراتِ خود اوست دوست

دارد. درهر کسوت و لباسی و اعتقاد و شمایلی که باشند. چراکه همهٔ اینان از ذرّات ذرهٔ خود اویند. کافر و مرتد و مشرک و ده ها واژهٔ این چنینی، الفاظی هستند که توسط کتابداران مُتقلّبِ سلطه‌گر ادیان، از زبان خدا، جعل شده‌است، تا کشتار آدمیان را، مُوجّه‌جلوه دهند. این مُزوّران،آنقدرخدای خودساخته و پرداختهٔ ذهن خود را، در آسیاب معابد و مساجد خود، حلاّجی کرده‌اندکه تو، باور نخواهی کرد،که این خدا،آن خدائی نیست،که باتو هست. بلکه این توئی‌که به خدای نخ نما وحلاجی شدهٔ آنان، محتاج هستی. کاری باتو می کنند،که تو باورکنی‌که این توئی،که به چنان خدائی، باید محتاج باشی .

فرزندم، بسیارمراقب خدای‌درون خود باش، مبادا شعورِخدا فهمیت را، به بازی گیرند. خدا، ذراتی بسیار در ذره هستند؛ که همهٔ ما را، و هستی را، درخود ، به تجلی کشیده است. جان من و تو ماوای ذرات اوست.

مبادا به جانی که ماوای ذرات اوست، ذرّه ای زِریّات، حواله کنی. که عالم و هستی، محضرِ بی مِثالِ خداست، درمحضری بی مثال، مَثل نمی زنند.

که خدا نه پاک است و نه نجس. و نه نادان و نه دانا. ونه حکیم و نه توانا. خدا، فقط خداست. و همین. بیش از این نه می‌دانم، ونه خواهم دانست. خدا را رها کن فرزند! خود را دریاب؛ تا خدایت را فهم کنی .

فرزندم ! متولیان ادیان، موجودات شروری هستند، که برای توجیه دروغ هایشان، جزبه خدا، به هیچ ابزاری متوسل نمی‌شوند. آنان شَرارتشان را لباس خدا پوشانده اند.

پدربزرگم می‌فرمودند: خدا، باورِحیاتِ توست فرزند، نه وعدهٔ مماتِ تو، این معنا را فهم کن ! که خدا، برای توست؛ نه تو؛ برای خدا. که هیچ اَصلَحِ اَکمَلی، محتاج مُصلحی نیست. تو، مخلوق خدایی، بدان که، هیچ مخلوقی، بندهٔ خالق خود نمی شود.

فرزندم! نه موحد بودن مزیتی است، و نه کافر بودن مستوجب عذاب. این مزوران حیله گر، واژه گانی درطول زمان در اذهان عموم مردم پرورش، و به باور نشانده اند،که تا امروز، به توسط همان واژه ها، توانسته اند، سَرمیلیون ها انسان را از تن جدا کنند، تا مگر کیسهٔ حوائجِ خود، وحواریون خود را پُرکنند، وکرامت انسانها را به نفع خویش، مصادره نمایند.

هوشیار باش فرزند ،که بهترین اندیشه‌ها آن اندیشه‌ای است،که از ریختن خون موجودی، وآزار مخلوقی، تحت هرشرایطی، به شدّت حذرکرده‌است. حرمت خرد زرتشت را بسیار پاس دارد. که او در مثلثی طلایی، کرامت انسانی انسان را رسم کرده است. پندار، وگفتار، وکردارنیک او، خود، اکمل ترین معنایی است که ترا در تو، تعریف خواهد کرد.

تا می‌توانی از واژه پردازان خدا ساز، دورشو، اینان خون گران بهای ترا، و اندیشـهٔ انسـانی ترا، و خرد نیک ترا، با سـاطورِ واژه های اختراعی خود، گردن خواهند زد .

مراقب باش، که الله اینان، از آشـامیدن خون آدمیان و موجوداتِ عالم، هیچ زمان سیر نخواهد شد .

فقط کافی اسـت ترا به واژهٔ محاربه با الله خود، مفتخرکنند، آنوقت ریختنِ خونت، در سنگ فرش هرخیابانی، مباح خواهد شد .

در محکمهٔ متولیان دین، محاربه با خدا، ماده قانونی‌است دست نویس خود ملایان،که هر انسانی؛ بدون شکایت شاکی، مجرم، وحق حیات از وی، سلب می‌شود .



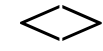
سخن ۴۵۲...

متولیان ادیان، ما را به فضایلی هدایت می‌کنند، که خود قویاً فاقد آنند. و تفسیراز خدایی را پیشهٔ تعالیم خودکرده‌اند،که خود، از فهم آن خدا، بسیار در غفلت و جهل به سَر می برند. حذرکن از کسانی که تلاش دارند؛ خدا را در تو، با تفاسیر الفاظ، به شکل بنشانند. خدایی که با تفاسیر رنگ رنگ در ذهنِ تو جان می گیرد، شیادی است، که برای کُشتن تو، مَشق رَفعت ندیده است.



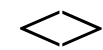
سخن ۴۵۳...

دوست من ، تا زمانی که برای رسیدن به ناممکن های جانت؛ تلاش نمی کنی، هیچ ثمری در تو به بار نخواهد نشست .



سخن ۴۵۴...

آنان که تعلیم دیده اند، تا همواره؛ دیگران تدبیرشان را رقم بزنند، به حتم مجبور خواهند شد؛ تا خود را به دست تقدیر بسپارند.



سخن ۴۵۵...

فرزند عزیزم به این چند کلام خوب فهم بسپار! تنهایی را تجربه کن؛ تا پیش از آن که به دیگران برسی، به خویشتن خویش ات واصل شوی. بدان که ؛ احمق، تنها موجودی است درخلقت، که هیچ تعریفی ندارد.کسی که همهٔ هَمّ خود را صرف ابتیاع اسکناس می کند؛ یقینا به دردِ ناس فهمی نخواهد داشت. فرزندم ! در سرزمین من وتو، ژرف دَرّه ای است زخرافات، که هیچ زمان حقیقت از آن به درنخواهد شد. این خدا، بقدری درخلقت خود در ارتباط با بشر دچار فقر آفرینشی شده است؛ که مخلوقاتش مدام در حال سر پیچی از خواسته های او هستند. برای

همین است فرزند! که خدا ، بزرگترین فضول امور بشری شده است؛ تا نقص خلقت خود را در آفرینش؛ سر پوش بگذارد.



سخن ۴۵۶...

کسب فضیلت، برای عموم مردم در دین اسلام؛ دردآوراست. فهمو استنباط سالم علمی، به فضلی کلان محتاج است، که عوام را به فهم آن تعلیم نداده‌اند. یکی از مهم ترین وجوه فرهنگ مذهب تشیع، بخصوص؛ درچهار صدسال اخیر، فرهنگ آبادانی قبر و قبرستان وسوگواری ومرثیه و روضه، بوده است که این مکتب را، و پیروان این مکتب را، بشدت، از شادیهای زندگی بیزار کرده است .



سخن ۴۵۷...

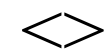
مراقب باش فرزند! تنها عَمَلی که اطرافیان تو را هار می کند، تصرف در باورهای آنان است. عوام از تغییرباور هاشان بسیار هراسانند. نمی توانی به کسی تغییری تفهیم کنی که با تجارب حیات او برای آن تغییر، سهمی منظور نشده است. بیاموز تا شکیبایی ها را، با خویشتن بیشتر تجربه کنی تا دیگران .



سخن ۴۵۸...

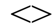
جهالت آدمها؛ همه به یک قاعده‌اند. تنها فرقی‌که دراین میان ملموس است؛ ابراز نوع حماقت وجهالت آنان در ارتباط با فهم اموراست. هیچ موجودی در دنیا، به وقاحت آدمها، دَرّنده خویی خود را خرج باورهای خود نکرده اند. مراقب باش؛ که شرارت آدمها؛ بقدری شرورانه و وقیح است، که حیرت اعمال آنان؛ ترا در بهتی غریب، قفل خواهد کرد.

سوء استفادهٔ مذهب از سیاست ؛ و سیاست از مذهب و دین، در طول تاریخ ویرانگر بوده است. صرف نظراز دویست سال حاکمیت خونبار مسلمانان در ایران از نخستین روزهای یوش‌آنان به این سرزمین، باید گفت ؛ که خسارات آن دوران بسی کمتر از حاکمیت جمهوری اسلامی در ایران نبوده. نتایج شوم ناشی ازاین حاکمیت ملایان در ایران، به هدر رفتن سرمایهای کلان ملی درجمیع جهات، و کشتار دسته جمعی مخالفان، و جنگ واختلاص‌ها، وگریز متفکران و محققین از کشور به دیگرنقاط دنیا، به خصوص به کشور آمریکا که بانی اساسی بدبختی این ملت است را. فراموش نبایدکرد؛ بدانیدکه آمریکا واسرائیل، بزرگترین سود حاصله را، از انقلاب مذهبیون و ملایان در این سرزمین نصیب خود کردند .



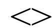
سخن ۴۵۹...

هیچ کس نمی خواهد تا خود را از داشته هایش جدا کند. خودخواهی و باورهای تربیتی آدمها ازکودکی،آرمانهای درست جان آنان را نفرت انگیز کرده است. **بدانید که خود خواهی؛ قوی ترین ابزاردست تعصب است.**



سخن ۴۶۰...

بی تردید؛ وقتی امور عقلانی را به امانت؛ به باور مداری می سپاری؛ دیری نمی پاید که از اندوه این امانت، زخمی گران برجان خویش احساس خواهدکرد. اما اگر قطره‌ای از باورهای خود او را؛ درآن امانت؛ بچکانی، برای مدتها، شوق؛ به نگهداری ازآن امانت را فراموش نخواهد کرد .



سخن ۴۶۱...

برای غلبه برهراس آدمیان ؛ که نه انسانها، با باورهای آنان همدلی کنید، تا از در کنار بودن با شما احساس مسرت کنند. اما اگر با انسانی؛ دمخور شدید؛ مراقب باشید تا مُهر تایید بر باورهای او حواله نکنید، که به یقین شما را از تودهٔ عوام خواهد دانست. تودهٔ انسانها، همواره در تغییرِجان خود در تلاش هستند؛ و مدام

باوری را قربانی باوری دیگر می‌کند ؛ تا حقیقت خود را در جان خود کشف کنند.



سخن ۴۶۲...

در پناه هرادبی، خصمی نهان شده است. بیهوده با اطوارهای ادب، بی ادبی تان را جار نزنید. مراقب باشید تا حقیقت ادب را جایی خرج کنید؛ که ترا به فهمِ تو، هدایت می‌کند. من همیشه ازکسانی که بیش ازحد، رسوم ادب را به جا می آورند حذر می کنم. چرا که می دانم، به محض این که منافعشان به خطر بیفتد، از هر سگ هاری ، هارتر می شوند.



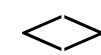
سخن ۴۶۳...

با اظهار پشیمانی، در ارتکاب به خطایی، رحمت خدا را نمی توان خرید. استغاثه به درگاه خدای جانت، به تواضعی کلان محتاج است. تا زمانی‌که در هویت درست هرعضوی ازتنت، مشکوک باشی، انگارکه درکرانۀ بیکران خدای جانت، سرگردانِ شعورِ انسانی خویش شده ای .



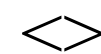
سخن ۴۶۴...

شرافتِ خردِ تربیت شده، دراین معنا است،که شیطان و ابلیس را، چون داشته‌های درون خویش محترم بشماری. و به خود اجازه ندهی که شیطان را به عنوان عنصری زائد درخود، مدام مورد لعن قرار دهی. لعن شیطان خطایی است، که چون در تو شکل گرفت، از فهم نیمۀ دیگر خود، که همان خدای خیر درون توست، بسیار غافل خواهی شد



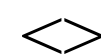
سخن ۴۶۵...

تا زمانی که عضوی از تنت را مردود می‌دانی، نخواهی توانست به خدای درونت، پاسخی محکمه پسند عنایت کنی. نادیده انگاشتن هرعضوی که درتن توست، اعتراضی است به خلقتِ طراحی جانت،که تو را شکل داده است. برای فهم حقیقت خدای جانت، باید که به خالقِ خود در خود، فهیم گردی .



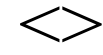
سخن ۴۶۶...

بر اساس تجرۀ داشته هایم، دانستم که: تنها وجدانی قدرتمند است،که درتکاملِ شعورِانسانی خود تلاش می‌کند .



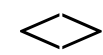
سخن ۴۶۷...

محبت را در خود مشق کن ، تا مجال فهم خود را در خود، تقویت کنی .



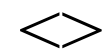
سخن ۴۶۸...

فرزند! من نیزخواهم مُرد! اما حماقت این مَردم، همچنان پایدارخواهد ماند. اگراین همه نیرویی که برای انتقال فهم، خرجِ اطرافیان خودکردم، یک چندمش را خرج خودم کرده بودم، الان درهمسایگی خدایان پندار، خانه‌ای داشتم تا در آن، به آرامشی قابل فهم برسم .



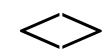
سخن ۴۶۹...

بعضی‌از عوام الناس، یک کتاب دارند؛ که آن یک کتاب، همیشه بیدارخواندن است. اما روشنفکرانِ سرزمین من، کتابخانه‌ای دارند،که صدها جلدکتاب، در قفسه هایش، به خواب رفته است .



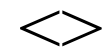
سخن ۴۷۰...

هیچ نوشته ای نمی‌تواند تو را به شوق آورد، مگر ذوقِ به فهمیدن. تا زمانی که درک نیاز برای فهمیدن درتو نیست، توخودرا، تسلیم معانی هیچ کتابی نخواهی کرد. ذوق خویش را به شوق به نشان، تا نشانی از خویش فهم کنی.



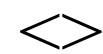
سخن ۴۷۱...

بدبختی ما ملت دراین است که حماقت دیگران را زیر میکروسکوپ می‌کشیم، اما جهل خودمان را؛ به هزارو یک حیلهٔ ممکن؛ سر پوش می‌گذاریم.



سخن ۴۷۲...

تنها امری که حیات جهان را؛ بقا بخشیده است؛ انفجار ،و سوختن و ترکیب است؛ که تمامی ندارد. سعی کن لااقل یکی از این سه را ، از این جهان بیاموزی.



سخن ۴۷۳...

حاصل عشقی؛که ریسمانش به عواطف بسته شده است؛ جز درد و حرمان هیچ نیست. عشق را با خردِ درآمیز، تاساخته شود. بدان که عشقِ خردمندانه، تابهٔ رنج

آدمی است؛ و فروتنی در مقابل آن ؛ تو را از رنج غیر قابل تحمل، آسوده خواهد کرد، مشروط به اینکه، عشق را با خِردِ خود در آمیزی. **هیچ عشقی، بدون تَشَخُّص بخشیدن به معشوق، پایدار نخواهد ماند. شرارت، جایی مجال جولان می یابد؛ که نَفَس عشق؛ درآن مُرده باشد .**



سخن ۴۷۴...

شعور ما، همواره در ارتباط با اموری است؛ که به تجربه های ما مربوط است. من ایمان دارم، تا زمانی که، ادارهٔ جهان را به دست زنان نسپرده اند، جهان روی خوش نخواهد دید.



سخن ۴۷۵...

دردنیا همه چیزهست؛ جز یک چیز، وآن تعریفی قابل فهم؛ برای چرایی حضورِ خداست در من انسان. بهتر است بیهوده خود را مشغول خدا نکنی،که ترا درگیر هیچ می کند .



سخن ۴۷۶...

قلمی به تثبیت اندیشه‌ای رغبت دارد؛ که خردی، در فهم آن کلام، به ستایش برخاسته است. وکلامی معتبراست، که تجربهٔ تاریخ، آن را، به مُهرِصحتِ خود، ممهور کرده است .



سخن ۴۷۷...

خرد فسیل را جز به انبری ضد عفونی شده، نباید جا به جا کرد. دینی که به ضرب چماق، عرضه می شود، خرد انسانی را کِدر خواهد نمود. کسی که معنایی درخرد انسانی خود دارد، خود را حَرّاج مهملات نمی کند. کتب ادیان مهمل ترین سخنان را در اوراق خود دارند. لحظه ای با دین بودن، عمری در خفت ماندن است .



سخن ۴۷۸...

این عادت فرهنگی این ملت است، که وقتی چیزی را نمی فهمد، آن را احمقانه می پندارد. ملت من، عادت کرده است، تا آن چیزی هایی را که نمی داند، با توجیه کردن ازخود، دورکند. متاسفانه این ملت را، برای توضیح دادن ؛ تربیت

نکرده اند. همهٔ آن کسان راکه به نیّت پاسخ دادن، گوش می‌دهند، هُوشِشان خِلل پذیر است .



سخن ۴۷۹...

گرایش به ادیان آسمانی، نوعی اشتیاق به فریب است؛ که بیشترین قربانیانش را، قشرعوام تشکیل می‌دهد. کسی که فهم عِینیّات جهان را درخود می کُشد، هیچ زمان نمی تواند؛ حقیقتِ مکانی را که درآن شکل گرفته است ادراک کند.



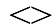
سخن ۴۸۰...

درجامعه ای که مردانش، برای تصرف آلتِ تناسلی زنان، لَه لَه می زنند، بی پناهی و نداری برای زنانِ چنین جامعه ای، بسی بی معناست. مگر برای آن دسته از زنان،که برای سواری گرفتن از مردانِ اطراف خود، به تربیت و تعالیم کافی تجهیز نشده اند. تن فروشی شرعی، در چنین جامعه ای، تشخص بخشیدن به اعمال زنانی است، که در پرتو متون قانون شرع ، اعمال خود را موجه جلوه می دهند .



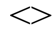
سخن ۴۸۱...

ترس، قفلِ تجربه است. آنان که کلید تَرسِشان را مفقود کرده اند، شعورشان پَروار نخواهد شد. کسی صاحبِ معرفت می‌شود،که به فهمِ استنباط زلال امور درجان خویش فهیم گشته است. بی معرفت را ؛ معارفی؛ به معرفت نیست .



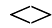
سخن ۴۸۲...

آنان که به آبی بودن آسمان یقین کرده‌اند، به حتم، نه انکسار نور را فهم می کنند، و نه آب را، باور نموده اند. که سفیهان؛ سفاهتشان را می پرستند، و خردمندان، به قِلّت شعورِ خویش، اندوه ناکند.



سخن ۴۸۳...

هیچ خنجری؛ برای نوازش جانی تراش نمی خورد .کمری که خنجری به خویش می آویزد، جز به دریدنِ قلبی به هیچ نمی اندیشد .



سخن ۴۸۳...

درجامعه ای که زنانش؛ به پوششی اجباری توسط مردانش محکوم می شوند، به هیچ وجه زنان چنین جامعه ای نمی توانند؛ هویت زنانگی خود را، در قالبی

انسانی، فهم کنند. جامعهٔ من؛ عریانی زنان را نمی خواهد، اما عورت نمایی مردان را مباح می داند. نخوت غیرتِ مردانِ سرزمین من، جز به نعوذِ عورتشان؛ به هیچ تعلیمی؛ مشقی به شعورِ انسانی ندیده است.



سخن ۴۸۴...

البته اگرخالقی وجود داشته باشد؛ که بهتراست وجود نداشته باشد. چرا که، با معرفی آن پیامبران به نوع بشر، دچار اشتباه بزرگی درخلقت خود شده است. او با معرفی آن پیامبران، آفرینش خود را، تا پست ترین مرحلهٔ ممکن، تنزل بخشیده است.گویی می‌خواهد؛ با معرفی آن پیامبران، نقایص هولناکی که از خود در آفرینش بجا گذاشته است را هموار کند. خالقی که ذلت آفرینش خود را به دستِ مخلوقِ خود هموار می کند، یا کَلاّش است، یا اوباش. و یا دورغگویی است که می خواهد، نقش خدایان را بازی کند.



سخن ۴۸۵...

من از شما می پرسم که شمال ؛ کدام سمت است؟ و شما می گوئید در آن سمت. من شما را، به قطب شمال می برم، و بازآنجا، ازشما می پرسم که شمال کدام سمت است؟ آیا باز هم؛ سمتی و جهتی دارید، تا به من نشان دهید، که شمال

درآن سُو قراردارد؟ به حتم خواهید گفت شمال همین جاست. و من؛ باز از شما خواهم پرسید،پس شمال این منظومهٔ لایتناهی از این سیارهٔ زمین نام، در کدام جهت قرار دارد. آیا شما، مقیاسی و شعوری به فهم بیکرانِ شمال این هستی ندانم درکجا، در ذهن خود دارید ؟

وقتی نقطهٔ شروع، توهیچ است، پس تو ای انسان! چرا برای هیچ؛ این همه چیز، در باورهای خود خلق کرده ای، تا خود را؛ درآن اوهام های بی اساسی؛ که در تو تخلیه کرده اند؛ غرق کنی .



سخن ۴۸۶...

خدایی که درمقابل استدلالِ مخلوق خود، متوسل به مشیت وتقدیر و قضاو قدر می شود، هیچ زمان نمی تواند، حقیقت منطقی خودرا؛ درإذهان خردمندان به تعریف کشد. این خدایانی که مخلوقِ ذهن بشرند، نهایتاً روزی، باید، دوام منطقی خود را در خرد انسانها، قوام بخشند. والا، باید که در طول زمان، به مرگ قطعی خویش به خنجر عِلم یقین بیاورند.



سخن ۴۸۷...

درد آورترین جهل در نوع بشر، در این معنا خلاصه شده است،که قبل کسب رضایت خود، مدام سعی دارد، تا رضایت خدایی را جلب کند،که هیچ تعریف درستی از ماهیت چنین موجودی در ذهن ندارد. **مهملات را هر چه تاب دهی کلفت تر می شود. عشق الهی یعنی چه** ؟ موجودی همچون، بشر، آدم، که عشق به خویش را فهم نمی کند، چگونه می‌تواند به غیرخود نیز مشغول و عشق ورزد. یکی از درد ناکترین زخمهای نسل بشر، دراین معنا نهان شده است. که با متوسل شدن به غیرخود، سعی دارد مدام، خود را به تعریف کشد. دوست بزرگوارمن ! **فهم معنویت انسانی، بازی با واژه‌ها نیست.** عده ای می خواهند با اختراع واژه‌ها وکلمات و اصطلاحاتِ دهان پُرکن ویژه، که مطامع خود می جویند، ما را به قبول باوری مهملی اجبار کنند، که فرسنگها با کرامت خلقت انسان فاصله دارد. حیله‌های این جماعت، به حتم مرا در من، سرکَشتهٔ خویش خواهدکرد. همهٔ آنان که با ذلیل کردن خرد انسان، و دادن مراتب عروج و طی طریق های مهمل در آسمانها، و مراحل مختلف در سیر کهکشانی و نمی‌دانم چه های دیگر، می خواهند انسان را به خدا برسانند، اهدافی جز فلج کردن خرد تحلیلی انسان، آنهم در لباس معنویتی دروغین نیستند. عروج بشر به مقام آدمی، و بَعد،گُذر او؛ به جایگاه انسانی، محتاج خردی است تربیت یافته، که مهملات را درآن راهی نیست. هرخردی که از تحلیل امور، غافل می شود، نمی تواند، به فهم خود نائل آید. فهم

اینها که گفتم برای کسی که دکانِ تجارت عرفان فروشی بازکرده است، غیر قابل درک است. بدانید که هیچ مکتبی نمی تواند، آدمی را از دامان عرفان بازی، به مرغزار عرفان سازی، هدایت کند. عرفان، و وارثان عرفان راستین را، خردی پرورش یافته لازم است، خرد توسعه یافته را، هیچ مغلطه وسفسطه‌ای نمی تواند فلج کند. توسعهٔ شعور را سیر و سفر به کهکشان نیاز نیست. هرچه هست دراین خاک است که من و تو را درآن دفن خواهند کرد. درکهکشان خبری نیست، تا چون مَنی مُخبرِ آن اخبار باشم. منِ انسانِ کَم، در فهم این خاکی که درآنم در جهل تمام به سَر می برم. چرا مرا، برای فهم انسانیم، به کهکشانها هدایت می کنند. برای یک عارف راستین، همهٔ کهکشانها، در فهم جان خود او خلاصه شده‌است. شما به کهکشان جان خودتان سفرکنید، تا به خود برسی. نه به غیر خود. که ذلت کرامت انسان، جز به مشغول شدن به غیرخویش نمی تواند باشد. **دوست عزیزم، انسانی که بتواند. از یک منبعِ نورانی، جان خود را لبریزِ فهم کند، دیگر هیچ سایه ای نمی‌توانند برای اوتعیین تکلیف کند. این ترسها هستند،که درس های ما را، ناتمام می گذارند .**

باید فهم کرد، زمانی می‌شود، تعالی خرد را؛ در انسان، متوقف کرد، که برای او معمایی طرح کنی، که برای فهم آن معما، جز متوسل شدن به کلید قداست، نتواند ؛ به هیچ ابزاری فهیم گردد. در چنین شرایطی است که قادر خواهی بود؛ با تحویل هر مهملی به ذهن او، هویت انسانی اش را کرایه کنی.



بسی متاسف حال خود شدم ،که چیزی نمانده بود، تا سخنان کلیدی پُر رمز وراز را، تسلیم شماکنم،**که شما نیز، به مانند بقیهٔ سفیهانِ اطراف من، برای یارگیری آمده بودید، تا یادگیری .**

شما هم؛ سَری نداشتید، تا لایق سِرّی باشد .

آدمی چون شما، که کوتاهی خود را، در لفافهٔ ادبی احمقانه می پیچد، تا بلند به نظر آید، بهتر از این نمی توانست باشد .

ماتحتم را، با جملات استاد عزیزم گفتن هایت، به قاعدهٔ حماقت سرشار از دورغها یتان دریدی دخترجان !

منبعد؛ برو، وخیاطی پیدا کن، تا به الیافِ ابریشمی محکم، برای قامت آلت تان، جامه‌ای آماده کند، تا شاید شما، بتوانیدآن عضوشریف خود را، از دست بُردِ زمینیان، در امان نگاه دارید. تا مگر، این امانت را، به سلامت، به قِلمانهای منتظردر بهشتِ الله، که برای گائیدنِ آن صف بسته اند، برسانید .

تو! موجودی در خودگُم گشته‌ای هستی دختر،که ماهیت انسانی خود را، درتن مادی خود، فهم نکرده‌ای. جان معنوی تو، بازیچهٔ تن متعفن توست، و تن پُر مدفوع تو، بسی از جان معنویت پربهاتراست هر زمان که توانستی، انگشت مبارکتان را، برای نوازش پردهٔ بکارت مبارکتان، به داخل مهبل مبارکتان حواله

کنید، آن وقت، از رمز و رازهای حقیقی خویش با خبرخواهید شد. که مرا، با آدمهای کوتوله‌ای چون توکاری نیست. من از روز نخست هم می‌دانستم که شعور مصنوعی تو، لایق فهم نیست. اما سعی می‌کردم ، تا در این میان ، این من نباشم که با تو قطع می کنم .

اما متاسفم به حال خودم، که این همه وقت و سرمایهٔ گرانبهای خود را در این مدت، حراج نادانی چون توکردم.که هویتِ انسانی خود را، در چربی تُردِ مهبلش گم کرده است .

موجود درمانده چون تو، بیماری است محصول حوزه‌های دینی جماعت تشیع! که بیشتر به یک روانکاوی خبره محتاج است تا به روانی شفاف .

جان بیمار تو، پُر از موش های است ،که ترا در حبس خود، گرفته اند .

که ازآن موشها نیز، دراولین روزهای دروغین آمدنت ترا گفتم .

دختر جان! داشتن مدرک کلفت تحصیلی؛دلیل بر توسعهٔ شعور نیست،درماندهٔ بیشعور. من بسیار بیشعور می شناسم، که در زیر مدارک تحصیلی خود، به خود فروشی هویت انسانی خود مشغول هستند، واین خود فروشی را نیز، در خود، نوعی فضیلت می‌دانند .

درست مثل تو، که حفاظت از مدخل مهبلت را، بزرگترین فضلیت، درخود می‌دانی. و دراین باطل، آنقدر پیش رفته ای،که کرامت شعور انسانیت را قربانی آن کرده ای .

توجزوآن دسته از بیشعورانی هستی،که با فربه کردن اطلاعات درخود، می خواهی کلفتی آلت هایی که به سویت نشانه رفته اند را، نازک کنند .

تو برای فهم خود و هستی، نیامده بودی، توآمده بودی، تا، با وسیله کردن من، هم مرا، و هم؛ آنچه راکه می آموزی را، قربانی آلت تناسلی در فضیلت نشستهٔ خودکنی .

حیف آن همه نوشته های پُر معنایی که تحویل بیشعوری چون تودادم.

جداً از محضر گرانبهای آن معانی که برای تو گم شده در خود نوشتم، شرمندهٔ خود شدم. و ازهمهٔ آن معانی، قویاً باید عذر خواهی کنم، تا شاید حماقت مرا، در ارتباط با تو، نادیده بگیرند.

آن عزیز بودنت را نیز، به خودتان پس می‌دهم،تا مگر، لذیزِ همان کسانی باشی که مدام با تاییدِ هرچه بیشترمهبل مُهرشدهٔ شما ،بر فضیلتِ نجابتتان صحه می گذارند.

درضمن، اگر ماموریتتان درارتباط با من، موفقیت آمیز بوده است، می توانید با رفقای حوزوی خودتان، توطعهٔ کُشتن مرا طراحی کنید. که ازجماعتِ دروغ گویی چون شمایان، هیچ عملی؛ بعید به نظر نمی رسد .



سخن ۴۸۹...

خاتم عزیز ! این خدا؛ که شما می گوئید کیست ؟ و چیست ؟که می‌تواند گناه وگناهان مرا ببخشد؟ کدام گناه؟ این خداکیست؟ این موجود بخشنده، که شما می‌فرمائید که در آسمانها است، چه هویتی دارد؟ آیاکسی تا حال، اورا فهم وروئت کرده است؟ من ازشما سئوالی دارم؟ این موجود ناقصِ آدم نام، که در فهم اعضاء تن خود، تا این حد دچار کاستی و ذلت است، چگونه توانسته است، خدایی را در آسمانهاکشف کند،موجودی که در کشف خود، درمانده است ، چگونه توانسته خدایی را در آسمانها کشف کند، که از تصورشعور او خارج است. موجودی، قادر به هرکاری است،ونهایتی هم ندارد. و جالب تر؛ اینجاست، که کتاب وکلامش نیز، فقط در اختیارِ تبار ابراهیمان قرارگرفته است. چطور می‌شود که یک موجودِ محدودِ ذلیل؛ همچون آدم، که در کشف حماقتِ بی پایان خود؛ هیچ زمان راه به جایی نبرده است، قادر به کشفِ چنین موجودی نامحدود و غیر قابل تصور درآسمانها شده باشد،که نامش را هم می داندو او را الله یا یهوده و یا هر نام دیگری می شناسد. تا گناهان ناکردهٔ اورا مورد عفوخود قرار دهد.

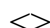
کمی بالغانه تر به امور بیندیشید. یاد بگیرید؛ تا همواره سَری هم به خودتان بزنید. هرچه هست، در درون خود شماست، با خدای دورن خودتان، از درِآشتی درآید، تا شما را، به شما برساند. این دعاهای مهمل، همه در طول تاریخ، ازچنتهٔ خاخام های یهود، استخراج شده. و در ادیان ابراهیمی ریشه دوانده است. و در همهٔ دوران تاریخ، منزلت انسانها را، قربانی حماقت خود کرده است. شما را به حقیقت انسانیتان سوگند می‌دهم، کمی بالغانه و عاقلانه ، به خلقت خودتان نظر کنید. وقتی با این خزعبلات، به شما تعلیم می‌دهند، تا شما، تحت هیچ شرایطی، به دنبال کشف علت ها نروید، می‌خواهند به این وسیله شما را، به مرحله ای به نام ایمان برسانند، تا شما را در فهم امور برای همیشه متوقف کنند.ایمان تنهاوسیله ای است که می تواند تحقیق رامنجمد کند. با این کتاب های به اصطلاح مقدس، مدام به شما تلقین می کنند، تا از شما آدمی بسازند، تا متولیان ادیان، بتوانند کرامت انسانی شما را در اختیار بگیرند، و این جماعت متولی، مدام شما را به جایی هدایت می کنند ،که نه ؛ شما می‌دانید آنجا کجاست، و نه خودآنها، تا امروز، آنجا را دیده اند. وقتی به شماآموختند که به دنبال علت ومعلول ها نروید، آن وقت شما را موجود مومنی خواهند گفت، که مدام ؛ حماقت یخ بسته ات را، مورد تشویق قرار خواهند داد، تا تو فراموش کنی که خردی داری برای اندیشیدن، و اندیشه ای داری برای فهم امور. سلامت انسان؛ در این معناست که : برای فهم اموری بیندیشد. اندیشه ای که دیگران را، جسارتی به اندیشیدن درآن موارد نیست. این بشر ناقصِ درخود مانده، که حتی نمی تواند خود را معنی کند، هزاران

خدا، برای خودخلق کرده است ، تا مدام مزاحم او شوند. امروز همین بشر وامانده در خود ؛ برای رفع نقص و درمانِ نادانی خود، با خَلق این خدایانِ مزاحم، خون همنوعان خود را، به هزار و یک دلیل دینی، مباح می‌داند. آن خدای دین وآئینی که می تواند، ریختنِ خون مخلوقات خود را، به دست مخلوقاتِ دیگر خود، مباح کند؛ قطعا در خدائیش تردید کن .



سخن ۴۹۰...

اگر توانستید معانی را ازکلمات مجزاکنید، آن وقت به شعورتان کمک کرده ائید. شعورِ نابالغ ، متعلق به ملتی ست ؛ که به خود تعلق ندارد. ملتی که فهم را به داشتنن مدرکی ترجیح می دهد، یقیناً ؛ نه فهمی به آزادی دارد؛ و نه شعوری به آگاهی ادراک می کند.



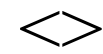
سخن ۴۹۱...

قومی که عقلش، به دینش سواری داد، نسلی ناقص الخلقه، به جامعه تحویل می‌دهد. و ملتی که فاقد شعور تحلیل است، به حتم، صدها چون جلال آل احمدها، دکتر علی شریعتی ها و بازرگانها را، درآستین حماقت خود پرورش خواهد داد.



سخن ۴۹۲...

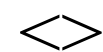
وقتی به تو تعلیم می‌دهند، تا تو، تحت هیچ شرایطی، به دنبالِ کشف علت ها نروی، به حتم می‌خواهند چیزی به تو تحمیل کنند، که آن چیز، ایمان دینی نام دارد. و ایمان، تنها مقوله‌ای ست، که به هیچ استدلالی پای بند نیست .



سخن ۴۹۳..

همهٔ آنان را؛ که در این سرزمین می اندیشند، بی ریشه کرده اند. و همهٔ آنان را که ریشه ای نداشتند، جامهٔ اندیشه پوشانده اند .

فرزند! جَراثقال‌ها را در ممالک مترقی، برای بالا کشیدن قطعاتِ بتن و ابزار و ادوات به استخدام می گیرند، اما درسرزمین من، جراثقال‌هارا، برای بی جان کردن و به دارکشیدنِ انسانها کرایه می‌کنند. خمینی، با فریبِ شعورِ ملت ایران، ثروت ملی این مرز و بوم را، یکجا به نفع حوزه‌های علمیهٔ تشیع، مصادره کرد. این که توقع داشته باشی، جانوری درنده، شکارخویش را، با خواست شما رهاکند، خیالی احمقانه بیش نیست. بروید! وجایی را برای پنهان کردن خودتان پیدا کنید، تا دست این جانور درنده به شما نرسد.



سخن ۴۹۴...

واژه‌گان آسمانی! ازآن رو اختراع شده اند؛ تا توی انسان را، از اختراع کردن درزمین باز دارد. موجودی چون محمد، که خود؛ درفهمِ علوم زمینی، عاجز است، چگونه می‌تواند ترا از آسمانها ؛ که وجود خارجی نداردخبر دهد؟



سخن ۴۹۵...

فرزندم ! هیچ پدیده‌ای درهستی مساوی نیست. این انسان است که مدام سعی دارد، تفاوت هارا، به نوعی به تساوی مبدل کند. تا نتیجهٔ دلخواه خویش را، ازامورکسب نماید. موجودی موفق است، که بتواند تفاوت هارا ، با تعاریفی عقلانی؛ به توازن بنشاند ؛ نه به تساوی.



سخن ۴۹۶...

فرزند عزیزم، حماقت و بیشعوری درنوع بشر، آنقدر عادی شده است، که با دل کَندن از این حماقتها، بطورغریبی درخود؛ نوعی خلاءِ هویتی احساس می‌کند. اگر قدرت همهٔ خدایان رامجتمع کنیم، نمی توانیم؛ حماقت نوع بشر را، دگرگون کنیم. موجودی که، درچنگ باورهایِ تعلیم گرفتهٔ خود، محبوس شده است، هیچ زمان قادرنیست، تا حقیقتِ انسانی خود را به تعریف کشد. اگر دین، تنها قانونی

باشد که از تبدیل شدنِ یک آدم، به یک فردِ خبیث جلوگیری می کند، پس چنین موجودی ذاتاً و عِندالاقضاء، یک موجودِ خبیث می باشد. تنهاکاری که دین؛ با چنین موجودی می کند، این است که، سعی دارد؛ اورا درمقابل اعمال شرورانه‌اش توجیه نماید. فرزندم! بهشت مکان خوبی نیست. یک لحظه به قبح آن عملی بیندیش،که مدام درآن مکان؛ درحال تکراراست. این همه ائمهٔ اطهار و پیامبر و فرهیخته؛ که خود می گویند، درچنان مکانی گردآمده اند؛ که نگاهشان متوجه توست، وجماعتِ بهشتی نیز؛باحوریان، درچنان شرایطی، درمقابل چشمانِ همگان، مشغول اعمالی هستند،که تو نیز؛ بدان عمل مشغولی. آن اللهی؛ که پرستندگان خود را با تبلیغ حوریان و قلمانان بهشتی خود، فریب می دهد. قرن هاست، که فرشتگان زمینی را، دراسارتِ احکام نابخردخویش در زمین، به اتمام داشتن نقصِ عقل؛ به بردگی مردان مجبورکرده است .

فرزند!! خوب فهم کن؛ تا تورا چه می گویم! **درمکانی‌که درآن شَرمی حکمفرما نیست، جولانِ شَر، درآن مکان حتمی است.**

چنین مکانی، بیشتر به گندابِ فضولات شبیه است، تا ماوای انسانی. من نمی دانم که ادیان چه می گویند؛ اما می‌دانم که درستی ها را در کتاب ادیان درج نکرده اند. یا اصلا، ادیان شعوری به فهمِ درستی ها درامور ندارد.

ملتی که حلوای فریب را دو لُپّی می‌خورد وآرغ می زند. یا فریب را نمی شناسد، یا طعمِ حقیقی حلوا را تجربه نکرده است.



سخن ۴۹۷...

فرزندم ! هرچقدر باعقاید متولیان دین و ملایان آشنا می شوم، به عمق فاجعۀ بی خردی بشر، بیشتر پی می برم. این کلام علی خامنه ای، رهبر فعلی ایران، واقعا حماقت وسیع تودۀ ملایان را، که در توهمات خود غرق شده اند، هرچه بیشتر به نمایش می کشد. ایشان دراظهارات اخیرخود درکمال فضل فرموده اند که: ما در راه خدا، تا آخرین نفس ایستاده ایم. وقتی درجامعه ای، موازین عقلی، معیاری بر امورنباشد، هرواژۀ بی معنایی، توان کنترل هیجانات جامعه را دراختیار خود خواهدگرفت. خردمند بودن، و فاضلانه سخن گفتن، درچنین جامعه‌ای، حماقتی بیش نخواهدبود. وقتی شعور هیجانات ملتی را بشود باکتب دین؛ هدایت کرد، خون انسان وکرامت انسانی انسانها، درچنین جامعه ای بسی بی بهاست. و مکتبی که حماقتهای خود را مدام تکرار می‌کند، در صحت محتوای داشته هایش تردید باید کرد.

فرزندم ! تا به امروز، تمامی کتب ادیان، هیچ دلیل وگواهِ مُتقنی دالِ برعقلانی بودنِ عقاید خود ارائه نکرده اند و نخواهندکرد .ادیان، تبحرعجیبی در مسموم کردن افکارعمومِ بشری داشته و دارد. سعی کن مدام به نیروی خرد و اندیشه خود؛ ترس از تاریکیها را درخود عقیم کنی. سَمّی که ادیان؛ تورا با آن مسموم می‌کنند؛ ریشه در دلِ همین تاریکیها دارد. بیاموز تا مدام در تاریکی ها حرکت کنی. تا به فهمِ روشنایی ها نایل آیی.

بدان فرزندم! که هیچ تمدنی با دین شروع نشده است؛ و نخواهد شد. که همهٔ تمدنهای بشری درطول تاریخ، به دست دین و متولیانِ حریصِ دین؛ نابود و مضمحل شده‌اند. آدمها، تا زمانی که، با تعالیم دینی، هیجانات عاطفی خود را تحریک می کنند، بلوغ شعورشان به تکامل نخواهد رسید .

معانی مندرج در کتب ادیان، که ریسمان قلادهٔ آن را، به آسمانهای موهومی متصل کرده اند، همه، ادعایی بیهوده بیش نیست. همهٔ متولیان ادیان، سعی دارند؛ بامتوسل شدن به حیلهٔ ترس ازآخرت و جهانی دیگر، معنای انسانی ترا درتو، برای بردگی نیاّت و مطامع خود، تربیت و به بند بکشند .

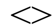
الله را، و یهوه را، وگاد را، اگر قُوّتی بود، به حتم؛ در بَدو تعالیم خود، به متولیان مُبَلِّغ خود؛ حکمتی عنایت می کرد، تا آنان بتوانند، مجهولاتِ بی پاسخِ حقیقت جویان علم و معرفت را، پاسخی در خور شأن عنایت کنند. ضعف در ارائهٔ دلایل محکم، توسط متولیان الله، بقدری واضح و روشن است،که این متولیان، برای به کرسی نشاندن داشته‌های عقایدِ خود، هرمحققِ خوش فکری را درطول تاریخ، واجب القتل دانسته اند.

فرزند ! سیاست مدارانِ کَلاّش، دنیای مادی ما را تباه می کنند، اما دین مداران و ملایان اوباش، هم دنیای مادی مارا، و هم معنویت جانِ انسانی ما را، به گندکشیده اند. حذرکن ازمکانی وکسانی وکتابی،که کرامت انسانی تو را، قربانی مطامعِ بیشعور خویش می کند .



سخن ۴۹۸...

مهم نیست که دلتان چه می‌خواهد، اگرخردتان را، به جنگ دلتان فرستادید، و رو سیاه باز نگشت، آن وقت در هوای دلتان طواف کنید. دورغهایی که دل درخود نهان کرده، دودمان خِرد را به باد داده است.



سخن ۴۹۹...

دوست من ! به نظر بیش از آن که من محتاج الله باشم ،الله محتاج من است. اگر محتاج من نبود، به وسیلهٔ این همه متولی خود در زمین، مخالفان خودرا، به بدترین شکل ممکن به استناد کتاب خود؛ روانهٔ کشتارگاهها نمی‌کرد. به گواه اسطورهٔ خلقت آدم، که درمتون همهٔ ادیان ابراهیمی حک شده است، الله؛ آدم را به خاطرِ هیجانِ شعورِ او به فهمِ تناولِ دانه ای؛ از بهشت خویش بیرون راند. چنین اللهی، چگونه می‌تواند در مقابل استدلال و توسعهٔ شعورِ مخلوقِ آدم نام خویش، خود را متواضع نشان دهد، و خود را توضیح دهد. شک ندارم،که الله، صاحبانِ اذهانِ کم مایه را بیشتر دوست دارد. آن ذهن و خردی،که قوتِ تحلیل چرائیها را در خود داشته باشد، به حتم الله را به محاکمه خواهد کشید. آن اللهی که تو مدام او را قادرِ متعال می‌دانی، یقین کن؛ که برای اثبات حضورخود در هستی، تا امروز، دلایل متقنی ازحضورخود، در هستی ارائه نداده است، تا خردمندان را، به پشتوانهٔ

آن دلایلِ متقن، قانع کند. من هیچ احتیاجی به وجود الله تو ندارم. آن اللهی که تو مدعی وجود او هستی، حتی یک مورد دیده نشده است، که سفیهی را ازچنگ سِفاهتش خلاص کرده باشد. آن الله،که تومدعی حضور او درهستی، هستی، مدام با دلیل ترایشی های مهمل خود، که همواره از زبان متولیانش جاری می‌شود، سعی کرده است، تا مخلوقات را به نوعی مقصر اصلی نقایص امور هستی جلوه دهد. نه کم مایه گی شعورخود را در رفعِ نقصی که درخلقتِ منِ نوعی؛ جاری کرده است. هیچ دلیل متقنی در این جهان، برای ترور انسانها، به توسط الله نمی توان ارائه داد. **الله، با شمایل سَروَری گرفتهٔ خود، توانسته است، هولناک ترین کشتارها را در زمین؛ مقدس جلوه دهد.**



سخن ۵۰۰ ...

فرزندم ! هیچ دینی حل معضلات نمی کند و نکرده است. وجود دین؛ تا امروز؛ یکی ازبزرگترین معضلات بشری بوده وهست .خلاصی ازدست دین، به مراتب سخت تر از خلاصی از چنگ سرطان و اعتیاد است. سرطان و اعتیاد را عنقریب؛ درمان خواهند کرد؛ اما بعید می‌دانم ؛ ویروس مهلکِ دین را بشود ریشه کن کرد. برای دکان داران حافظ ادیان، به رسمیت کشاندن عقایدشان؛ مهم است. برای‌جماعت دین زده مهم نیست که در قرآن ، این کتاب سرتا پا دروغ و مغلطه

چه مطالبی نوشته شده است. برای آنها صحت وسقم آن سخنان ومطالبِ مندرج درقرآن اصلا اهمیتی ندارد. آنها اقتدار مالی ومعنوی خویش را می‌خواهند. متولیان دین؛ قادرند با هزارحیله و تفسیر و اسناد جعلی خود ساخته، با موجه دادن مندرجات قرآن برای عموم جامعه، هر معانی را در قرآن، وارونه، تحویل مخاطب خود بدهند. برای آنها، آن تعداد محقق اندکی که افکار تحلیلی دارند؛ هیچ مهم نیستند. برای متولیان دین؛ عمومیت بی اطلاع و بیسواد مهم است. مهم این است که بتوانند نیات خود را به توسط این قشرِکم مایه، به کرسی بنشانند. تا دار و ندارآنان را بدوشند، ومحققین در قِلّت مانده را به توسط همین قشرکم مایه، درطول تاریخ خفه کنند. برای متولیان دین وادیان؛ این مهم است که بتوانند همگان را چشم وگوش بسته، به صحه نهادن برمحتویاتِ کتابشان هدایت و مجاب نمایند. **من همواره در این معنا مانده ام که چرا هیچ کدام از امامان دوازده گانهٔ معصومِ فرقهٔ اثنی عشری تشیع، با توجه به احاطهٔ منسجم و قوی آنان، از مفادِ قرآن؛ و قرابت آنان به پیامبر اسلام، چرا تا کنون هیچ تفسیر متقنی؛ و مدونی از قرآن و مبانی آن به خط خود آنها، برجای نمانده است. وآنچه هست، همه نقل قول های بی پایه واساس و دور ازعقلی است که به دست دلالان و شریعت پردازان دین اسلام و تشیع و تسنن؛ صحافی شده است،که هیچکدام ازآنان نیزمعصوم نبوده اند.**این جماعت نامعصوم؛ تاامروز، با پس زدنِ معصومانشان هزاران تفسیرومعنای، اعم از باطن و ظاهر قرآن؛ از خود برجای گذاشته اند،که اعظم این شارحان دینی نیز، از اواسط قرن دوم سر از خاک بدر کردند. در دوران صفویه؛ و به دعوت شاهان صفویه؛ جماعتی شیعه مذهب از لبنان وارد ایران شدند. اما از

معصومین دوازده گانه تشیع، هیچ کتابی دال بر تفسیر کلام الله در دست نداشتند؛ این امامان معصوم لقب گرفتۀ تاریخ؛ حتی یک مورد دست خطی از خود به جا نگذاشتند که به معانی باطنی وظاهری قرآن مربوط باشد. حتی یک کتاب موثق از آنان در دست رس نمی باشد. ولی از پیروان نامعصوم وآدمخوروآدمکش آنان، همچون ملا محمد باقر مجلسی و پدرش؛ ملا محمد تقی مجلسی لبنانی،که در محضرِ شاهانِ آدمخور و بچه باز خاندان صفوی بودند، با دریافت مواجیب وجیره‌های کلان مالی؛ واَمَرد باز و بچه بازی ها؛ توانسته اند به افشای رمز و رازهای نهفته درقرآن وکلام اعمۀ اطهارشان، قلم به سخن برکشند. از این جماعت منفور، هزاران مهمل بی پایه واساس به جای مانده است. اللهی که نمی‌تواند شفاف وزلال پیام خود را به مخاطبانش برساند؛ فهمِ منزلتش خلل پذیر است. این شریعت پردازان و دین سازان متبحر ادیان ابراهیمی؛ همه در ارائۀ مهملات از زبان الله و یهوه وگاد، با تکیه بر فرشتگان و مقربین خود ساخته، و اجنۀ غیرقابل فهم وتعریف، خندقی برای دفن شعورانسانها، تدارک دیده اند؛ تا انسانها را در قعر این خندق جهل؛ دفن کنند. به این سخن که از زبان الله در سورۀ – شورا –آیه پنجاه ویک – آمده است توجه کنید، الله گوید: هیچ بشری را نرسد که خداوند با اوسخن گوید ومگراز راه وحی؛ یا از پشت پرده یا فرشته‌ای بفرستد وآنچه می خواهد به اذن خویش وحی کند. مجهولات هویت چنین خالقی، جز به خرفتی نشاندن منِ انسان هیچ نیست. الله با بیان چنین معانی درکتاب منتسب به خود؛ توانسته؛ خردجمعی انسانهارا از هرگونه استدلال ومنطق وتحلیل تهی کند. وانسان

را مجبور به اطاعت از معانیی نماید؛که انسانها را از پرداختن به اندیشه ای نو بازدارد. و باحواله کردن داشته ها و فرمانهایش به فرشتگان ومقربین واجنه وصاحبان وحی، تمامی مخلوقات خود را از فهم امور؛ دورگرداند.و با به میان کشیدن پای آن موجودات نامعلوم در هویت؛ هویت حقیقی نوع بشر را در زمین؛ مخدوش گرداند؛ تاکسی را مجالی برای ابرازعقیده باقی نماند. یکی دیگر از زبردست ترین کلاشان تاریخ اسلام، که با پنهان کردن خود در پشت مدرک تحصیلی وآشنایی اش با مثنوی مولوی که توانسته دمار از خرد نسل جوان درآورد دکترعبدالکریم سروش است، این شخص، با مهملات بی اصل و نسب خود در کتاب هایش، نشرمهملات را صد چندان در میان اقشار مختلف جامعه توسعه داده است. این ابر بیشعور قرن بیست ویکم ، مغالطات و اطوار های روشن فکرانهٔ خود را و خزعبلات بیمارگونه وبی پایه واساس خود را درکتابهایش شرح می‌دهد. این موجود میکروسکپی، با نقل سخن از زبان اللهی با چنان وسعت؛ که خود مدعی آن است، همهٔ بیانات آن الله را تفسیرو تعبیر می‌کند، وطوری درعنوان این معانی اصرار داردکه گویی خودشان مستقیماً باآن الله ازلی و ابدی در ارتباط بوده؛ وبه آن منبع دسترسی تمام داشته است، و مدام درکلام خود می‌گوید که منظور الله این بوده ومنظور الله آن بوده است.(البته مابقی مفسران شیاد این دین نیزکم از سروش ندارند)گویی همهٔ این بیشعوران شخصاً همهٔ این منظورها را که عنوان می‌فرمایند، ازشخص خود الله اخذ فرموده‌اند، تا آن معانی را نشر و تحویل دهند. چرا باید الله سخنی مبهم در کتابش عنوان کند که این جماعت ابله آنرا تفسیر و

توضیح دهند. تاکسی یاکسانی ازجنس من وشما را به فهم گفته های آن الله آگاه گردانند. یکی از اموری‌که مرا بسیارآزار می‌دهد، دراین معناست که این الله که مدام ازهمهٔ کائنات و هستی و زیر و روی هستی خبرهای غیر قابل انکار و دقیق می‌دهد، **چرا محل تشکیل اسپرم ومِنی درمردان را، میان سینه وقفسهٔ سینه وترقوه (ترائب) عنوان می‌کند؟ مگر ِمنی و اسپرم مردان، درمیان قفسهٔ سینه درست می‌شود؟ چنین الله بی اطلاع از امورخلقت خود، کلاشی بیش نیست. درسورهٔ مجادله آیه هفت، همین الله گوید: آنچه در آسمان وآنچه درزمین است را می‌داند.اما همین الله، محل تشکیل اسپرم و منی در مردان راکه خود او خالق آنان است؛ نمی‌داند. و کره زمین را مسطح عنوان می کند.به جز سی قران مراجعه کن تا سخنان بی سَر و تَه را در این آیه ها به وضح بخوانی.** برای هرانسان منصف،کندن لباس تعصب از قامت خرد، لازم است تا مگر حقایق حقیقی اطراف خود را به درستی فهم کند. بلندی خرد را، به لعن، نمی توان کوتاه کرد. خردی که به فهم نشست، دانسته ها را چرخ خواهد کرد. فرزند عزیزم! وقتی آموختی که فکر نکنی، می توانند دَخلَت را بیاورند. البته اگرمجالِ دَخلی؛ درتو گذاشته باشند. اگر دانستی که ندانسته هایت، فراتر از فهم توست، دیگر فریب هیچ باوری را، نخواهی خورد. پدر بزرگم می‌گفت؛ دوگروهندکه بسیارنادانند،یکی آن گروهی که می‌داندکه نمی‌داند، اما اصرار داردکه نداند. و دیگری گروهی که با همهٔ آگاهی هایش، دست از باورهایشان بر نمی دارد.

فرزند! شعلهٔ خاموش را، هیچ بادی تباه نمی کند، آن روزی که روشن گشتی، نگران وزش بادها باش، که خیال خاموش کردنت را دارند. کسی که به نور فهم منور شده است ، باید از وزش بادهای جهل، حذر کند.



سخن ۵۰۱...

آنقدرکه الله؛ و متولیانش؛ دنبال من‌گذاشته‌اند؛ تامرا مطیع عقاید خود کنند، من سراغِ الله واحکامش را ازکسی نمی‌گیرم. زمانی هم، که سراغش رامی‌گیرم نه تنها به دادِ من نمی‌رسد؛ بلکه؛ باهزاران حیله و توجیه،که توسط متولیانش درزمین خلق وابداع شده است؛ مرا مستحق کمک نمی داند؛ مگر این که من؛ نخست، از احکامِ صادره او؛ اطاعت کرده باشم. درآن صورت نیز؛ شُروطی برای کمک به منِ نوعی معین می‌کند؛ این خدایان؛ بدون قید و شرط؛ اصلا حضور ما را در هستی فهم نمی‌کنند. این خدایان؛ بدون قید وشرط، ما را باور نمی‌کنند. اما چرا این خدایان برای کمک به من، این همه شروط منظورکرده اند.که درآن شرایط هم، یک سِری دستورات و احکام را متوجه ما می‌کند، تا مارا متقاعد نمایند؛که ما، فعلا، به دلایلی، باید در صف متقاضیان مستمندآنها؛ در انتظار بنشینیم، تا اگرتمایل به مرحمتی داشتند، ما را نیزمشمول ترحم خود قراردهند. من نمی‌دانم این چه خصلتی است در این الله و خدایان؛که این قدر مصرانه سعی دارد؛ تا به همگان؛ بقبولاند که خالق همهٔ هستی هستند. وجزآنان هیچ نیست. وتلاش دارند، تا همهٔ

موجودات خلقت را، فقط برای بندگی خود، دراستخدام داشته باشند، تا بتوانند به آنها سَروَری کنند. و بایدکه همهٔ مخلوقات عالم، بلا استثنا، درخدمتِ کنیزی و غلامی و بندگی آنان باشند. و هرجا سخنی می گویند، با کِبر و غرور؛ مخلوقات عالم را، بندگان خود خطاب می کنند. و وقتی از او نشانه‌ای و دلایلی دال بر چرایی و چگونگی هویتشان، می‌خواهی، همهٔ هستی را؛ نشانه وآیاتی ازخود قلمداد می کنندبا قسم با انجیرو زیتون و امثال آن. من نمی‌دانم کدام درخت وکوهی وحیوانی؛ تا حالا؛ یهودی ومسیحی ومسلمان بودن خود را اعلام کرده است؛ که این خدا، ازآنها؛ برای حضورسروری خود در هستی؛ دلایلِ اثباتی طلب می کند. به جبر و زور؛ کتاب وکتاب هایشان را که درحَلق آدمیان فروکردند، و برای اثبات هویت خود؛ به کوه و جنگل ودریاهای بی زبان چسبیده اند ؛ که نمی‌توانند ازخود دفاع کنند. اگر این الله درست می گوید، دلایلی به من ارائه نماید تا مرا در فهم حضورش درهستی، به شعوری تمام هدایت نماید. همهٔ دلایلِ این الله؛ چه یهود و چه مسیح و چه مسلمان، منوط است به شمشیری بُرّان؛ وکشتار و حذف همهٔ آنان که این خدایان را نمی خواهند. ۴ هزار سال است یهوهٔ یهود، و ۲ هزار سال است که گاد مسیح . ۱۴۰۰ سال است که الله تازیان به شغل شریف آدم کشی مشغولند. یک مکان خیر، از این جماعت آدم کش به نفع بشریت تا امروز بنا نشده است.که رَدّ پای خدایانشان، درآنان مشهود نباشد. اینان برای تقرب به آن خدایان، هزاران کلیسا و دیر و مسجد وکنیسه، بنا نهاده اند، تا نوع بشررا؛ از خِرد و تعالی تهی کنند. و با احداث این اماکن انسان سوز؛ که به شَکیل ترین شکل ممکن نیز بنا

می‌شود؛ تحت عنوان تمدن ادیان؛ همهٔحقیقتِ تمدن بشری را قربانی حماقت خودکرده‌اند، تا همگان را؛ به این باور بکشندکه در این کرهٔ ذره بینی و میکروسکپی سرگردان درکهکشان بی سرو ته، خالقی هم هست؛ که محتاج یک چنین اماکن پر زرق وبرقی در زمین است. اگر شما،یک دلیل متقنی در ارتباط با چرایی به کنیزی وغلامی گرفتن انسانهای آزاده ، به توسط متولیان ادیان به من ارائه نمائید، من حضور خدای اینان را موجه خواهم دانست. اگرشما؛ یک دلیل متقن ومحکمی،به من ارائه نمایند که چرا غیر پرستندگان این خدایان ابراهیمی؛ مستحق مرگ و نابودی هستند، من؛ به وجود خدای اینان درهستی لبیک خواهم گفت. چرا خدای دین ابراهیمیان، مصرانه اصراردارد؛ که فقط بایدهای اورا ستایش کنیم؟ چه دلیل متقنی؛ می تواند؛ برحیاتِ هولناکی که دراین کرهٔ زمین آفریده است ارائه نماید. آنجاکه منِ انسان، از خرد خویش می گویم، خرد مرا ذلیل می‌داند. وآنجا که به تائید وستایش وکرنش من، محتاج است؛ خِرد منِ آدم، را قابل مرجع می داند.آنجا که خرد من به تائید وجود او در هستی بر می خیزد، مرا مشمول امتیازات بهشت می‌کند، وآنجا که؛ با خرد و تحلیل اورا بخاطرندانم کاریهایش درخلقت، سرزنش می‌کنم، دروازهٔ جهنمش را، به روی من باز می کند.

اگر چنین باشد! آن وقت من به وجود خدای اینان شهادت خواهم داد. چراحماقت نوع بشردرتاریخ، پایان ناپذیر است؟ اگرکسی این شعور را به من تعلیم

بدهد، من نیز به خدایان آنان روی خوش نشان خواهم داد. خدایی که مخلوق خود را بندهٔ خود می‌خواند، و این بنده، چون از فرمان او اطاعت می‌کندآن خدا، خشنود می‌شود، و چون اطاعت نمی‌کند؛ از این مخلوق غضبناک می‌گردد.انگار خدایان ابراهیمی، بیشتر محتاج بندگان خود هستند، تا بندگانشان محتاج آنان.



سخن ۵۰۲...

همهٔ ادیان؛ درتعالیم خود، پیامی دارند،که می‌توانند، ساده لوحی شعور بَدَوی نوع بشر را، ارضاء کنند. خردی که چرایی های هستی را؛ به چالشِ باخود می‌کشد، فریب وعده های متولیان دین را نخواهد خورد. خدایی که با تسلیم شدنت به او، آب نباتِ وعده های خود را درحَلق تو فرومی‌کند، هیچ زمان نمی‌تواند به سئوالات علمی تو، پاسخی درخورشعور؛ مرحمت فرماید.



سخن ۵۰۳...

دوست عزیزم مهمل ترین سخنی که تا امروز شنیده ام این بوده است، که عده ای شیاد و سود جو، مدام جار می‌زنند، که با عقاید و باورهای مردم کاری نداشته باشید. چگونه ممکن است که من با باورهای کس وکسانی کاری نداشته باشم، که مدام به ضرب و شتم و محکوم کردن باورهای من مشغول است. و با

اعمالشان مدام به هوش انسانی من توهین می‌کنند. من فاضلابی را روانهٔ آن باورهایی می‌کنم، که توسعهٔ شعورِ انسان را؛ به بازی با مهملات خود گرفته است. **این مطلب را بارها به شما گفته ام؛ که همهٔ دین داران تروریست نیستند، اما یقین کنید،که همهٔ تروریست ها؛ ازمیان دین مداران ظهور کرده اند.**



سخن ۵۰۴...

روزی از پدربزرگم پرسیدم که پدر بزرگ ! خوشبختی چیست که این مردم این قدر از آن سخن می‌گویند؟ پدربزرگم؛ به لبخندِ پر مهرِ همیشگی خود؛ فرمودند، فرزندم! خوشبختی به سلامتی رساندن عضوی است، که خرد و اندیشهٔ آدمها، درآن ماواء گرفته است،که نامش مغز است !

خوشبختی زمانی درآدمیان تحقق خواهد یافت که دانشمندان درد کشیده ودردمند، در لابراتوارهای خود؛ قادر به کشف دارویی گردند ؛ تا جَهش یافته ترین ویررس مهلک تاریخ بشر، که آخوند و ملا و متولی دین و آیت الله نام دارندرا؛ برای همیشه از بین ببرد. این ویروس؛ بقدری مهلک است؛که درکوتاه ترین زمان ممکن؛ قادراست، حساس ترین عضو بدن را؛ که مغز نامش داده اند؛ در چنگ توهماتِ لاعلاج خودگرفتارکند. این ویروس؛ چنان در سلولهای مغزِ قربانی رخنه می‌کند که گیرندگان این ویروس به محض آلوده شدن؛ تحت هیچ شرایطی قادر نخواهد بود؛ تا تعادل عقلالی خود را سامان دهد. و در نهایتِ بی

اختیاری، با مسئولیت سرشار از تعصب،که جوهرهٔ اصلی حیات این ویروس است، مهمان مهلک خود را به سختی حفاظت خواهد نمود. و طوری در این عمل ازخود تعصب نشان خواهد داد ؛که گویی از ازل؛ عضوی لاینفکی از وجود خود او بوده است. از این روست فرزند! که هیچ زمان این آدمها، قادرنیستند ادراک خوشبختی را در جان خویش فهم کنند. ومدام به دنبال معنایی هستند؛ که سالیانی دراز؛ در اتاق جان آنان قربانی شده است. و ناخودآگاه، مدام تلاش دارند؛ تعصب سرشار از بیشعوری خود را، با ندانم کاریهای تکرای خود، سرپوش بگذارند. اگر توعزیز دلبندم، حقیقتا تمایل داری تا مگرخوشبختی را فهم کنی، سعی کن به محض رویت و فهم این ویروس، تا آنجا که درامکان جان توست، گریز را بر ماندن در جوار چنین ویروس هولناکی ترجیح دهی .



سخن ۵۰۵...

عارفانه زیستن، بهتر از عاشقانه زیستن است. عارف، شعور می آفریند. اما عشق هیچ معرفتی را درآدمی بار ور نمی‌کند. پس تلاش کن، تا عارفانه بیندیشی،تا مگر، مالکِ عاشقانه های جان خویش نیز بشوی. هرخاطره ای که خرد عارفانهٔ ترا تقویت می‌کند، منجر به توسعهٔ شعورِ جانِ انسانیت خواهدشد، پس، خاطره‌ها واندوخته هایت را به شعوری عارفانه طبقه بندی کن، تا شکوفایی بهشت جانت را فهم کنی .



سخن ۵۰۶...

هرمکتبی که بتواند شعورِ انسانی ترا، از تَردید؛ نسبت به خود باز دارد ، بی هیچ شکی، ترا برای مقاصد خود می‌خواهد ، نه خود را برای نیّات تو .



سخن ۵۰۷...

سرکاررخانم! وقتی ذهن آدمی، با مسائلی تهییج شده باشد، که فکر می‌کند، متعادل ترین ایده های ممکن است، قطعا چنین ذهنی هیچ زمان نمی‌تواند، حقیقت حضورخود را در خود، ادراک کند. اذهان نابالغ را نمی‌شود، دراتاق تربیت، به ادب نشاند. شما ذهنی دارید،که سلیقه های شما، آن را تهییج می‌کند. نه شعورِ عقلانی شما. در این مدت چند روز، شور و شوق شما را دیدم، که چقدر نسبت به کسی که این همه نگران وضع شما بود، چقدر دچار اضطراب شدید. بروید و در پی افکار نابالغ خودتان تاب بخورید، تا مگر بتوانید همهٔ حقوق حقهٔ عالم را نسیب خودکنید. نه این که از من مطالبهٔ حق کنید.

که در سایهٔ آلت تناسلی معشوق بودن، برای همهٔ عمرشماکفایت می‌کند. عنایت داشته باشید تا دیگران را قربانی آلت اَبَر معشوق بزرگ تاریخ خود نفرمائید.



مردان، با فریب دادن زنان و کسب تمتع از آنان، زنان را، به خاطر تسلیم شدنشان، مورد شماتت و سرزنش قرار می‌دهند. و سعی دارند، بی کفایتی های خود را، با هرزه خواندن زنان مرتفع کنند، تامگر، شایستگی و تَشَخّص خود را تقویت نمایند. مردان مسلمان، جزو آن دسته از موجودات تعلیم دیده‌اند، که پول کلانی به فواحش می پردازند، تا بتوانند، بردگی زنانشان را، تضمین کنند. مردان مسلمان، می‌خواهند؛ با نسبت دادنِ معلولیت به زنان خود، پول کمتری خرج آنها کنند. تا مگر، نَفَسهای هرزهٔ خود را، با فواحش، گرمتر نمایند. فاحشه ای را سراغ دارم که می گفت : شغل ما را مردان اختراع کرده اند، برای همین است که؛ خوب می‌دانند چگونه این شغل را تقویت کنند. می گفت، من، یک روسپی موفق را، به نجیبی گمراه ترجیح می‌دهم. چراکه روسپیان؛ فقط یک بار فریب خورده اند، اما، این زنان مدعی نجابت، همواره در معرض فریب هستند. این دخترانِ نجابت پیشه، با بهانه کردن عشق، رابطهٔ خود را با معشوق تقدس می بخشند، تا وجدانِ تعلیم نیافتهٔ خود را آسوده کنند. و خود را از اتهامات روسپی گری در امان نگاه دارند. اما روسپیان، با وجدانی آسوده، فقط تن خود را می‌فروشند. ولی دخترانِ نجابت، همهٔ خود را، در معرض فروش می گذارند، بی آن که اجرتی دریافت کنند. کلمات، تنها اجرتی است که دختران نجابت را سیراب می کند. می گفت : در دنیای ما، حفظ شرافت ، به پول زیادی احتیاج دارد، تا آن را پاسداری کند. اما پول زیاد هم، بدون زیر پا گذاشتن شرافت، به دست نمی آید. بیاموز؛ یا روسپی موفقی باش، یا اگردل به نجابت انسانی بسته ای، شرافت آغشته به پول را، ازهیچ کسی باور نکن. شرافتی که با ارقام و اعداد اسکناس؛ نوسان می یابد، باصدای سِکّه ای نیز تمام خواهد

شد. شرافت عاشقانۀ این نجیبه زنان نیز، با اجرت کلماتی، سیراب می‌شود. که نجابتشان را تعریف کرده است. با این تفاوت،که من، هم بسترهای خود را انتخاب می‌کنم ، و بابت آن، بهایی کلان مطالبه می‌نمایم، اما آنان، مجبور به قبول تک بستری بی مواجیب شده اند،که از قبل، برایشان تعریف شده است. می‌دانم! بیش ازآن که من محتاج مردان باشم، مردان؛ محتاج من هستند. دریغ! که هیچ مردی، برای کرامت زنی، پول خرج نمی کند. مگراین که بخواهد آلت او را بو بکشد. می بینم، که چگونه بیشتر زنان، با تَوهّمِ کسب شرافت، کرامت انسانی خود را حَراّج می کنند.



سخن ۵۰۹...

دوست داشتن حقیقی، تنها ابزاری است که غرور را عقیم می‌کند. محبتی که در معامله با غرور قربانی می‌شود، هرگز طعم عشق را فهم نخواهدکرد.



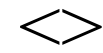
سخن ۵۱۰...

معیار خواست خدا، به قدر وسعتِ شعورِ موجودات اوست؛ هر چقدر توسعۀ شعور در موجودات وسیع‌تر باشد، فهم ازآن خدا قابل تعریف تر می شود. خدایی که من می شناسم، نه چیزی می‌خواهد و نه چیزی نمی‌خواهد. این الله عرب است، که مدام یا می‌خواهد، یا نمی خواهد.



سخن ۵۱۱...

انسان تعریف‌گرفته، یا به جهنم می‌رود، یا به بهشت. کسی که در بندِ برزخ است، تکلیف هویتش؛ تعریفِ انسانی نگرفته است. ای انسان تعریف گرفته! یا به جهنم برو! و یا به بهشت،که برزخ، جایگاهِ تکلیف نگرفته گان است .



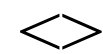
سخن ۵۱۲...

یکی ازبهترین شیوه‌های آموختن، در این معنا است،که معانی موجودِ در ذهنت را، دوباره معنا کنی .



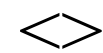
سخن ۵۱۳...

جایی که از آسمانش سنگ می بارد، رها کردن سقف خانه، دیوانگی محض است . کُنج خویش دریاب، تا گنج جانت متلاشی نشود.



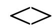
سخن ۵۱۴...

فرهنگی که اندیشهٔ غربال نشده‌ای، در چنتهٔ ذلیل خود دارد، جز اعمال غریزی، هیچ معنایی را فهم نخواهدکرد. ملتی که با غریزه فهم امور می‌کند. شعوری به تربیت انسانی نخواهد داشت .



سخن ۵۱۵...

انسانی که‌توانسته، با شعوری توسعه یافته، جان خود را سیراب‌کند، دیگر هیچ ترسی برای او تعیین تکلیف نخواهدکرد. این ترسها هستند، که درسهای ما را، ناتمام می‌گذارند. کسی قادر است خوب فکرکند،که خوب می فهمد، نه این که خوب می‌داند، به حتم کسی که خوب می فهمد، راهی هم برای خوب گفتن پیدا خواهدکرد.



سخن ۵۱۶...

زینت خرد، به شعوری است؛ که درآن نهان شده‌است.آنان که به شعار دادن مشغولند؛ شعورشان خلل پذیر است. کمال زیبایی دُرست را، در دُرستان باید جستجو کرد. اندیشه وخرد، ارث پدری کسی نیست که نتوانیم به آن دست یابیم؛ این ما هستید ،که به خاطر ترس وباورهایمان، نمی‌توانیم آن را به دست بیآوریم.

یادگرفتن، درد دارد، چون ما تحمل درد را نداریم، شوق به فهم هم نخواهیم داشت.



سخن ۵۱۷...

اگر اشتباهات خودمان را ادب نکنیم، آنها احمقانه ما را اداره خواهند کرد.



سخن ۵۱۸...

آموخته‌های آدمیان بر اساس تلقینات است، اما آموختهٔ انسانها براساس تحقیقات. وقتی نمی توانیم محقق باشیم، تا طعم انسانی را در خود فهم کنیم، لااقل سعی داشته باشیم تا حرمت انسانهایی را نگهداریم، که از فهم زبانشان عاجز هستیم .



سخن ۵۱۹...

<> **جامعه ای که مردانش را ازکودکی، برای برتری در امورجنسی تربیت می‌کند، هیچ زمان نمی‌تواند، حرمت زنانش را در ارتباط باحوائج جنسی، فهم کنند. در فرهنگی که آلت تناسلی مردانه، سندی دالِ بر برتریّت آنان بر زنان ، قلمداد می‌شود، فاعل و مفعول بودن، میان این دوجنسیت، همواره معنای خود**

را، حفظ خواهدکرد. تلقینِ شرم به دختران، هیچگاه نمی‌تواند، در مقابل وقاحتِ دریدهٔ مردان، هویت زنان را به درستی به تعریف کشد. طلب تندستی و بهداشت روانی، برای دخترانی که، ازکودکی به آنها آموخته اند، تا هیچ زمان، دو زانوی خود را از هم باز نکنند. توقعی ناروا؛ بیش نیست.

سخن ۵۲۰...

این فقط درس یک معلم بیشعوراست، که با انتقال این معنا به شاگردان، می خواهد، آنان را به این فریب قربانی کندکه انسان های باهوش شکست نا پذیرند. این را قویا باید فهم کنید، که هر چقدر هوش آدمی قوی تر باشد، شکست‌های بزرگتری منتظر اوست. اشتباه انسانهای بزرگ، خطرناکتر از آدمهای کوچک است .



سخن ۵۲۱...

انسان منطقی و با شعور؛ همواره عقایدش را در اختیار حقایق می گذارد. چرا باید اللهی را باورکنم، که شعور انسانی من، برتعریف او فهمی مستدل ندارد. من

درست تر می‌دانم، با افکاری که دارم ؛ روانهٔ جهنم شوم؛ تا این که با مهملات متولیان دین،وارد بهشتی شوم، که فاحشه خانه ای بیش نیست .



سخن ۵۲۲...

دوست من ! حقیقت، در ماتحت، و آلت تناسلی توست. اگر می‌توانی استخراجش کن. یکی از احمقانه ترین دیالوگ هایی که در طول عمرم از این آدمها شنیدم، این بوده که: مدام سعی داشتند؛ تا به من بقولانند؛ که صددرصد پای همه چیز ایستاده اند، تا به کمک من، به حقیقت خودشان پی ببرند. اینان؛ دروغ گویان کوتوله‌ای هستند، که صبوری شعورشان؛ لبریز ازتعفن است. اما وقتی اولین درس خود شناسی را به آنها می‌دهم، درست مثل دیوانه‌های از قفس رمیده، به سرعت مارمولکی، کیلومترها از تعالیم من دور شده‌اند؛ وگاهی هرگز؛ موفق به دیدار دوبارهٔ آنها نشده‌ام.



سخن ۵۲۳...

فرزندم ! دعاکردن ؛ برای دگرگون کردن قوانین ثابت طبیعت، نشان از به ذلت کشاندن کرامت مستقل انسان‌است؛ که انسان نیز جزیی از قوانین همین طبیعت محسوب می شود. وقتی قرار است بمیری، خواهی مرد. بیهوده با متوسل

شدن به دعا و نیایش، وقت ماندهٔ خود را، در این حیات محدود تلف نکن. معضل هیچ بشری تا امروز؛ با دعا و نیاش درمان نشده است .برای مداوای درد، دارو طلب کن،نه دعا. دعا ر اکسی باید بخواند،که شعوری در چنتهٔ خود ندارد.



سخن ۵۲۴...

عادت به کرنشِ چاکرانه؛ در مقابل هر عقیدهٔ دینی، می‌تواند مناعت طبع؛ و بزرگی معنویت جان ترا، به برده‌ای مطیع تبدیل کند، تا باداشتن ظاهری موقرانه، همچنان از درون؛ بردهٔ باورهای تربیتی خود بمانی .



سخن ۵۲۵...

فرزند! اگرکتاب قطورِ استدلال و منطق را، در مقابل ملایان بگذاری، خواهی دیدکه آنان؛ بخاطر تعالیم کَلّه شقانهٔ مهلکی که دیده‌اند؛ کاملا در مقابل این ابزارِ سرشار از شعور، مصونیت یافته‌اند. آنان آموخته‌اند تا جز به سفسطه ومغلطه، امور خود را پیش نبرند. گویی تمامی دین مداران، به نوعی در مقابل شعورِ منطقی، واکسینه شده‌اند. وظیفهٔ دین و مذهب، جز این نیست، که عوام دلبسته و خواص وابسته را طوری تربیت‌کند؛ تا این توده‌ها؛ بمانند کودکانِ سر به راه؛ آن قدر رام شوند؛ که وقتی متولیان دین، به چاپیدن و غارت داشته‌های آنان مشغول هستند، آنها؛ با آرامشی تمام، به دعا و نیایش به درگاه خدایشان مشغول باشند، که در

تعریفِ آن نیز عاجزند. این جماعت، چون نمی توانند؛ افیونی به نام خدا را ترک کنند، لاجرم در طول زمان مجبور شده‌اند؛ تا خود را ترک کنند. که قابل دسترس ترین عنصردر مقابل آن تعالیم است.

فرزندم! ذهن ما آدمیان، عادت کرده است؛ تا برای پایان دادن به دوری باطل، که مدام او را مشغول خود کرده‌است خدا را در خود، برای خاتمه دادن به این‌دور باطل احضارکند، تا نهایتاً، امور را به نفع خویش؛ مصادره نمایند. و چون، به استناد قوائدِ علت و معلول؛ به چگونگیِ خلقتِ خدا می‌رسند، دین را که زائیدهٔ ذهن خود آنهاست، باتعاریف و ادبی محکم، به جان خودشان می اندازند؛ تا با اخذ حکم سکوت از دین، ذهن خود را، برای هر پرسشِ بی جوابی؛ فلج کنند.



سخن ۵۲۶...

درکتب متولیان ادیان، عموماً، برای جِن شناسان و متخصصان فرشته شناس؛ و تلسکوپ دارانِ پری یاب، سنوات سن آدمی؛ از اهمیت ویژه ای برخوردار است. هر چقدر مبتلا، به صِغارت سنی باشی، درمکتب آنان عزیزترخواهی شد. چراکه توان لغزاندن شعورِ صغیران برای این قشر، محرزتر است. برای همین خوشحالی بنده از فزونی سن شما بود، نه از صغارت آن. تا مگر فرقی، و تفاوتی، میان آنچه من دارم، با آنچه آنان دارند، هویدا گردد. دوست من، تا زمانی که همهٔ بدن پرنده ای به نام غاز را در پشت مانعی ندیده‌ای، تصور تو این خواهد بود که پرندهٔ پشت

مانع ، به حتم ، قو است. شباهت کَلّهٔ آدمها، دلیل براشتراک شعورِ آن کلّه ها نیست.



سخن ۵۲۷...

نوشته‌های مذهبی و دینی، جزوآن دسته از نوشته‌هایی هستند؛ که بشر را عادت داده است که هیچ زمان کسی جسارت نکند؛ تا منبع نویسنده و نوشته را؛ و زمان و چرایی نوشته را؛ از کسی جویا شود. تصور من براین است؛کسی که همهٔ عمرخود را صرف تجارتِ دِینِی می‌کند، دَینی کلان برگردنِ انسانی خود می‌گذارد. من نمی توانم برروی کتابِ خدایی شرط بندی کنم که شعورِ انسانی مرا درآفرینش؛ برای فهم خود، دچار ضعف کرده است.



سخن ۵۲۸...

بعضی ها باخدا، چنان دو پینگ می‌کنند؛ که قادرهستند؛ همهٔ بشرت را در یک حرکت انتحاری روانهٔ قبرستان کنند. بیشترین خوشحالی من از این معناست؛ که با این انتحارهای پی در پی؛ که توسط مخلصان خدا در جهان صورت می گیرد؛ که همه نیز به نفع متولیان آنها تمام می شود؛ عنقریب؛ برای همیشه؛ خدا تنها خواهد ماند.



سخن ۵۲۹ ...

متولیان دین؛ با دوپینگ ایمان، قادرند؛ مهملات خود رادرحَلق عوام فرو کنند. اگر این کله شَقّانِ مصونیت یافته در مقابل استدلال، فقط؛ به قدرِ ذَرّه ای حوصلهٔ فهم داشتند؛ حتما جامعهٔ بشریت برای لحظاتی نه چندان طولانی؛ نفس راحتی می‌کشید. گاهی بعضی از این دینداران، طوری در مقابل من ژِستِ خدا شناسی می گیرند؛ که انگار خود خدا هستند. راستش من خدایان ابراهیمی را، خودِ جهنم می دانم؛ زیر به طرزِ مهیبی ترسناک هستند.



سخن ۵۳۰ ...

دوست من! خدمتی که مخترعِ فرغال (فرقون)؛ به جامعهٔ بشری کرده است ؛ متولیانِ مسجد و کلیسا؛ به بشریت نکرده‌اند. با اعتصابِ یک رفتگر، کوچه و محلهٔ من و تو؛ به گند کشیده می‌شود، اما اگر هزاران ملا وآخوند، در یک روز اعتصاب کنند؛ آب از آب تکان نخواهد خورد. دوست عزیز! بیشتر این مردم، شاشکول‌تر از آن تشریف دارند؛ که شما تصور می کنید.

این جماعت اعتقاد دارند، با از دست دادن بهشت؛ حتما روانهٔ جهنم خواهند شد. شما این قدرتلاش نکنید که بهشت را از این جماعت بگیرید. اگرمی‌توانید کاری کنید، که آنها جهنم را باورنکنند.

بدانید که حقیقت یک فرمول بیشتر ندارد، که فقط صاحبان شعورآن را فهم می‌کنند. وآن این که، بیشعورها، هیچ‌گاه به شعورشان مراجعه نمی کنند. دوست عزیزم! وقتی این همه نوشابهٔ جدید در دنیا وجود دارد، من چرا باید مدام؛ شربت آب لیمو سفارش بدهم.

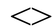
کسی‌که برای هر امری؛ پای خدا را به میان می‌کشد، پُر واضح است، که برای فهم مجهولاتِ ذهن خود، هیچ سر نخ منطقی برای حل امور در ذهن ندارد. پرکردنِ هرحفره‌ای با خدا، فعالیت منطقی شعور را، مختل خواهد کرد.

دوست عزیزم، آدمها چون نمی‌دانند باکتریها چگونه تکثیر می‌شوند، و پرنده‌ها چگونه پرواز می‌کنند، و دانه‌ها چگونه مانندِ خود را می‌رویانند، پس، خود را ملزم می‌دانند؛ تا به خود بگویند، که، همهٔ این‌کارها،کارخدا است. اما هیچ کس ازخود نمی پرسد، پس این خدا، کارکدام خدایی است. به من اجازه داده شده که فقط باور کنم و ایمان بیاورم، پس من هم به استناد این معجزاتِ غیر قابل فهم، باید که آن خدا را پرستش کنم. بشر را آموخته‌اند؛ که حتما چیزی را برای کُرنش کردن؛ داشته باشد؛ والا اموراتش؛ دچارِاشکال خواهد شد .



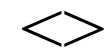
سخن ۵۳۱ ...

وقتی غزالی تمامی سعی خود را برای فرار از چنگ پلنگی بکار می برد، و نهایتاً، درچنگال پلنگ، دریده می شود، من نمی دانم، در این غوغای نا متوازن، خدا، طرف کدام یک از این دو موجود است. این خدایی که شما از اوسخن می‌گوئید، یا اصلا وجود ندارد، و یا اگر وجود داشته باشد، عنصری به کمال بی رحم است، که سعی دارد؛ با مغلطه‌های جور واجور، ذهن مرا ازخباثت‌های خود، خالی‌کند. درهمین مدت‌کم، خمینی و صدام بیش از چهار میلیون انسان را می کشند. استالین بیش از ۳۰ میلیون انسان را از نفس کشیدن باز می دارد. هیتلر بیش از۱۰ میلیون انسان را می کشد. قجرها و عثمانیها وزندی‌ها و افشارها و صفویه ها وووووو می کشند. تا چیزی را زنده کنند،که وجود خارجی ندارد. خدایی‌که زبانی برای تکلم با مظلومان هستی ندارد. فرضیه‌ای اثبات نشده بیش نیست. من نمی توانم، مُسَلّمات ذهن خود را، با فرضیاتی مهمل، مبادله‌کنم. از نظر من، دین، و احکام آن، قوی ترین ابزاری است، که در فریبِ اذهانِ عوام، تا امروز؛ بدون دلیل مُوجّه عمل کرده است.



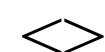
سخن ۵۳۲...

وقتی در جایی به ما یاد می دهند؛ که با امید؛ زندگی کنیم، این یعنی این که:کمی آن طرف تر، یکی دارد اموال ما را غارت می‌کند. ملتی که با امید زندگی می‌کند، حتما ؛ ملت فقیری است .



سخن ۵۳۳...

موجود کودن، وقتی در مقابل مفاهیم دشـوار و دور از فهم قرار می‌گیرد، به سرعت برای فرار از بن بستِ نادانی ها و ندانسته ها و خلاصی ذهن خود، به خدا و قدیسـان خود سـاخته، و متولیانِ بت شـده بر روی زمین خیز می زند. تا قال قضـیه نادانی خود را کَنده باشـند، وحقارتِ ناشـی از نادانی خود را، با اتصـال به موجوداتِ ماوراءالطبیعه ای آسوده کند. تاشاید از چنگ بی‌خردی خود در امان بمـانـد. جـامعـه ای کـه مردمـانش، خود خواه و مرافعه گر باشـــد، نمی تواند همبســتگی خود را دوام بخشـند. ملت ایران؛ یکی از خود خواه ترین ملل روی زمین اسـت، از چنین ملتی نباید انتظار داشـت که به این زودی ها، همبسـتگی را فهم کنند. تا راه رسیدن به رستگاری را فهم کنند .



سخن ۵۳۴ ...

آدم ها، با ضـخامت شـعارهایشان فریاد بودِ خود را می‌زنند، ولی همین‌که بر لبهٔ برانِ تیغِ شعور، می‌رسند، به نازکترین پَرآن شعارهای داده شده، فهم به عمل ندارند. چرا که، شـعار، فرزند نابکاردروغ اسـت، و شـعور، ابزار هیچ معنائی ندارد .



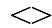
سخن ۵۳۵ ...

وقتی بشود، ذهنی را عادت داد، که مدام؛ پیش فرضهای خود را، معطوف این امرکند که همهٔ ندانسته های پُر رَمز و رازش؛ ساخته و پرداختهٔ خداست، تکلیف دانسته‌های چنین ذهنی در خلقت؛ همچنان، زیرسئوال خواهد بود. اگردانستی‌که ندانسته‌هایت، فراتراز فهم توست، دیگر فریب هیچ باوری را در خود، نخواهی خورد. در خویش سیر کن، تا به فهم سیرتِ خویش نایل آیی. که هیچ صورتی، سیرت ترا، فهم نخواهدکرد. چون ازآن قفس به دَر شوی، قلبی در انتظار توست، که قالب توست نه غالب تو.



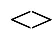
سخن ۵۳۶...

بهتر نیست کسی را پیدا کنید، تا به جای آموزشِ داشتن و نداشتن شانس، کمی به شما الفبای داشتن شعور را آموزش‌دهد. وقتی به این آدمها، مثقالی، از خروار می‌گویی، تنها چیزی که به سراغشان می آید، خواب اس . تو درمانده؛ از بیخ و بن خوابی .



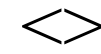
سخن ۵۳۷...

آن خدایی که، درکمال خونسردی، این همه مراسمِ فجیع را در زمین برگزار می‌کند، به عدالت ومهربانیش تردید بایدکرد؟ دوست عزیزم! اگر قرار باشد که کسی به من توهین نکند، و به من فحاشی نکند، و بد بی راه به من نگوید، مطمئن باشید یک جای دانسته های من اشکال دارد. اگر عقاید من با این جماعت، هم سو بود، دیگرکسی را با من کاری نبود. نگران نباشید، هرکاری پایانی دارد، این دردها که امروز، از همه گان در جان من است، اجرت آن حلاوتی است، که درخود فهم کرده ام. من هیچ نیازی به الله ندارم، اگر او محتاج من است، بلاخره روزی متولیانش را به سراغم خواهد فرستاد. فعلا زهرِ نیشی که از بندگان او می‌خورم، کفایت امورم را می کند.



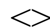
سخن ۵۳۸...

موجودی به نامِ آدم، وقتی کوچک ترین شناختی از خُلقیّات فردی خود ندارد چگونه با قاطعیت، از وجودِخدایی در هستی سخن می گوید،که هیچ زمان به فهم شمایل او نایل نشده است. همین موجودِ آدم نام، وقتی قادرنیست؛ حتی کمترین تحریکاتِ تملک جویی خود را مهارکند، طبیعی است که برای نارسایی ونادانی های خود، هزاران خدای جور وا جور، برای تمنیات خود خلق خواهدکرد، تا بارِمسئولیت بیشعوری خود را، بردوش آن خدایان بگذارد.



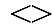
سخن ۵۴۰...

بیشترمردم؛ ظرف ذهنشان بقدری کم حجم وکوچک است ؛ که مجبورند، معانی بزرگ را، از شعورشان دور بریزند، تا آسودگی خود را مختل نکنند. هیچ دینی برای سئولات علمی، جواب قانع کننده ای ارائه نمی دهد. فرضیه‌هایی‌که توسط عده ای معدود؛ درکتب ادیان، به عنوان یک اصل مسلم، طراحی شده است، نمی تواند تا ابد؛ دوام خود را حفظ‌کند. تخیلات؛ شما را تا هرکجاکه مایل باشید؛ با خود خواهد برد. این، تنها حقایق است که شما را برای فهم ذَرّه ای سالها در جا میخ کوب می کند .



سخن ۵۴۱ ...

خلقتِ انسان را ، تقدیری رقم نزده است، تا استخاره ای تکمیلش کند. انسانی که کرامت بلند خلقتِ خود را به دست استخاره حواله می‌دهد. از فهمِ شعورِ کلانِ انسانی خویش بهره ای نبرده است. باور به قضا و قدر و مشیت وتقدیر، مُسکّنی است،که شعور انسانی ما را، برای تحلیل امور، در اسارت خود فلج می کند. هیچ زمان نتوانستم این معنا را فهم کنم، که چرا عده‌ای سخاوتمندانه، حماقت خود را تقویت می کنند، تا مورد تائید دیگران قرار گیرند. مقید بودن به رفع حوائج ازطریق دعا نیز، یکی ازحماقتهای پایان ناپذیر نوع بشراست. که حتی تحصیل کرده‌های آشنا به فرمولهای پیچیده علمی نیز، برای مداوای ناعلاجی های خود؛ به دعا متوسل می شوند.



سخن ۵۴۲ ...

دوست عزیزم ! من نمی دانم. شاید در مغزآدمها، پیش خلقِ شناخته شده ای طراحی شده باشد؛ که به مرکزخدا فهمی آنها مربوط است، که آن سلسله عصب هوشمند، به دلیلِ نقصِ خلقتِ من، در من هم وجود ندارد. ولی این را خوب می‌دانم، که شهوت خدا داشتن برای عده ای؛ مجوزی شده‌است؛ تا بتوانند؛

همنوعان خود را به وقیح ترین شکل ممکن ترور کنند. دوست من! یقین دارم که اگر زندگی کردن؛ سپری نمی‌شد، زنده بودن صرف؛ چقدر هولناک می شد .



س۵۴۳...

خدا، ومتولیان امور او در زمین ؛ تنها معلمانی بودند؛ که به من آموختند؛ تا امور را توجیه کنم؛ نه توضیح دهم .



سخن ۵۴۴ ...

به راستی اگرآدم خلق نمی شد، خدا برای اثباتِ وجودش، از چه گزینه ای برای جار زدنِ قُلدری هایش، کمک می‌گرفت. هیچ خود محوری؛ نمی‌تواند فشار شعور را تحمل کند. بهتر است که خدا، خود را از ذهنِ ناقصِ من، خارج کند؛ قبل از این که، آبروی خود را، به خاطرِ چنین خلقتِ بی هدفی ضایع کرده باشد. خدایی که قادر نیست حتی یک دلیل موجه برای حضور من در این هستی ارائه نماید، چطورمی‌تواند؛ همهٔ هستی را، دلیلی بداند. تا حضورِ خود را، در خلقت؛ موجه جلوه دهد.



سخن ۵۴۵ ...

این که ما؛ همواره زیبایی‌ها را مظهری از تجلی خدا می‌دانیم؛ فرضیه‌ای بیش نیست. نباید از یاد ببریم زمانی راکه؛ درنده‌ای هولناک، موجودِ بی آزار را؛ تکه تکه می کند، و انگلی میکروسکوپی؛ در جانِ موجودات، آنان را به کام مرگ می کشد. باور داشتن به فرضیه، امری سهل است، اما یقین علمی بر پدیده ای ، محتاج خردی تربیت شده است.



سخن ۵۴۶ ...

سلام بانو، تضاد معنارا، درگفتار شما فهم نمی‌کنم. وقتی نوشته و معانی نوشته‌های شما را تقطیع می کنم، نه بوی عذر خواهی می‌دهد، و نه بوی اعتراض را ازآن می تواند درک کرد، و نه تهاجمی را در بیانتان، فهم می توانم نمود. متاسفانه شما نمی توانید، راست و پوست کنده بروید سر اصل مطلب. لقمه‌های ذهنتان را آنقدردور سرتان تاب می‌دهید تا لقمهٔ معنا را بیات کنید. مهم نیست بانو.من عادت دارم که مدام از اطرافیانم سیلی سخنان نسنجیده بخورم. اصلا کار من این است. اصلا من برای همین آفریده شده‌ام. تنها کاری که با اطرافیانم می کنم، خداحافظی باآنها است. "ریچاردیاتس" هم،که از او نقل کردید، مطلبی گفته است. ولی این بزرگوار بسیارهم بی جا فرموده‌اند. چراکه ایشان اشاره‌ای

نفرمودند،که اعتیاد به محارمِ فکری، لازمهٔ یک خردسالم است. فقط بدانیدکه دغدغهٔ ارتباط با آلت تناسلی، تنها حفره‌ای است که آدمها، درآن گیرکرده اند. و مدام سعی دارند با ارائهٔ توجیه هاتی مهمل، فهم توضیح را در این بخش از هویت خود فلج کنید. شما نیز یکی ازآن کسان هستید، که با فرو رفتن، در قالب مضامین آسمانی نامریی، سعی دارید؛ خود را، درخودتان؛ پنهان‌کنید. نه عزیزم، تا زمانی که نتوانید آلت تناسلیتان را؛ که عضوی از اعضای جان شما است، به درستی لمس و فهم کنید، نخواهید توانست فراتر از شعار دادن پیش بروید. بزرگترین مصیبت شما، تا امروز،که همه چیز شما را تحت الشعاع خود قرارداده و می‌دهد؛ دراین معناست،که از فهمِ حقیقتِ بخشی از اعضای جانتان، غفلت کرده اید. متاسفانه برای شما، عمری نمانده است تا بتوانید درخودتان جبران خسارت کنید.



سخن ۵۴۷ ...

دین، طبق متون ادیان ابراهیمی، امورِ رمزآمیزی است‌که قرار نیست ما ازآن سردر بیآوریم. اگرتلاش ما بر این باشد؛ تا ما خودمان را آمادهٔ کشفِ این رازها کنیم،آن وقت؛خدایی که تصمیم داشته؛ با حضور خود در ما ؛ما را خرسند نماید؛ از ما به قهر خواهد رنجید، و ما را ؛ از موهبتِ ابدی خود محروم خواهد کرد.و ما دیگر نمی‌توانیم خوشنود باشیم. مومنان؛ جماعتی هستند، که باورهای

خود را؛ بدون احکام عینی و عقلانی، پرستش می کنند. و انتظار دارند؛ دیگران نیز، بدون چون و چرا، نه تنها از عقاید آنان پیروی کنند؛ بلکه به مانندآنان به پرستش باورهای آنان نیز یقین بیآورند، در غیر این صورت، طبق فرامین الله، مستحق زنده ماندن نخواهید بود.(آیهٔ هشتاد وپنج سورهٔآل عمران را بخوانید تا بدانید چه می گویم.) ایمان، یک باور فاقد شواهد علمی‌است، که ازکودکی در ما رسوخ داده‌اند؛ تا بدون قواعد دینی؛ نتوانیم ؛ فضیلت انسانی خود را باور کنیم .و باور نکنیم که فضایل اخلاقی را می شود، بدون احکام خدا نیز جاری کرد.



سخن ۵۴۸ ...

وقتی قویاً؛ ترا از نقد دین منع می کنند؛ می‌خواهند سلطهٔ آن امور را در تو تمام کنند. هر پدیده‌ای در این عالم نقد پذیراست. برای شعورِانسانیِ من، هیچ فرضیه‌ای پذیرفتنی نیست. بخصوص اگر این فرضیه، به دنیایی تعلق داشته باشد. که حضور انسانی من درآن دنیا نادیده گرفته شده است .

من اگر الله محمد را نخواهم، یقین دارم که الله محمد، مصرانه مرا می‌خواهد.

واگر در این امر؛ ناموفق شود، واز متقاعد کردن من نیز؛ به نفع خود مایوس گردد، سراز تن من جدا خواهدکرد. من بیشتراز این دوست ندارم که از بخشندگی و مهربانی وسخاتمندی خدایی دور باشم، که خنجرِ خون آلودهٔ اورا دردست پیروانش می بینم .



سخن ۵۴۹ ...

یکی ازشیوه های غالبِ ملایانِ تشیع در این آب وخاک، متوسل شدن به احکامِ مغلطه گرانه‌ای‌است؛ که مِن غیرمستقیم ازکودکی در ذهن طرفدارانِ خودتخلیه می‌کنند. و در اندک زمانی آنها را با عقاید فریبکارانهٔ خود؛ چنان مسموم می سازند، که حتی تحصیلات عالیه نیز؛ نمی تواند اثرات این سَم مهلک را از جان آنها ؛ پاک کند.



سخن ۵۵۰ ...

آن دسته از زنانی که شعورِ زنانگیشان، دچارِ اشکال است؛ هیچ زمان نمی‌توانند، مردان را به مشقِ عواطف خود تربیت کنند. زنی‌که از فهم اعضاء زنانگی خود غفلت می‌کند، همسری ولگرد؛ تربیت خواهدکرد. هولناک ترین عضو زنان در این مملکت، آلت تناسلی آنهاست. من درتمام طول عمرم ندیدم که زنی در این

مملکت بتواند، ازآلت تناسلی خود، به راحتی سخنی بگوید. چه انتظاری از زنان چنین جامعه ای می توان داشت، که حتی از فهم اعضاء تن خود، تا این حد در هراس هستند .



سخن ۵۵۱ ...

فهم معنا، برای آدمهایی که ذهنی کوچک دارند، آزار دهنده است. اگر می‌خواهی کوچک نمانی، ذهنت را، به دورترین نقطهٔ ممکنِ وجودت، پرتاب کن. آرامشی که مبتنی برتعالیمی دروغ باشد، قطعاً سُبکی ذهن را تقویت خواهد کرد. اگر آموختید ؛ تا خود را با دروغ آرام کنید، راستیها ؛ برای شعور انسانی شما؛ هولناک خواهد بود.

چون خرد را نوردادی دربصر

می شود هرسایه ،گویا؛ در نظر

رو نظر بازی بیاموز ای پسر

تا ببینی رنگها را در گذر

در جامعه‌ای که بهای زن؛ به زیبایی تن او، و بهای مرد؛ به دارایی او رقم می‌خورد، به دنبال تعالی اندیشه و انسانیت نباید بود. دین حکم می‌کند تا تو درجهل بمانی، تا بتواند در تو نقب بزند .



سخن ۵۵۲ ...

ساده‌ترین ممکنی که دین، با ذهنِ مخاطب خود می‌کند، در این معنا است؛که مخاطب خود را آلودهٔ باوری می‌سازد؛ که تخلیه شدن ازآن باور، امری ناممکن است .

دوست من! اگر واقعاً خدای تو، همان خدای واحد و حکیم و دانا، و بخشندهٔ و مهربانی است؛که تو می‌گویی، پس خودِآن خدا،که هم دانا، و هم حکیم است، شعور انسانی مرا طوری طراحی کرده‌است،که من، یک" لاَادری"یا ندانم‌گرا " باشم. بهتر نیست‌که درکارآن خدا، که مدعی هستید، قادر متعال هم هست، دخالت نکنید، و اجازه بدهید؛آن خدا ، خدائیش را با من بکند.

عزیزم ! شما و هیچ کس دیگری، وکیل آن خدا، برروی زمین نیست، تا مجوزی داشته باشد؛ تا حدود شعور مرا در رابطه با خدایم محک بزند. و یا احیاناً مرا لامذهب خطاب کند. طبق نظر شما، خدا واحداست، همان خدا،که ترا خلق کرده‌است، باید، مرا و همهٔ موجودات عالم را نیز؛ خلق کرده باشد. این هستی طبق نظر شما، دو خدا که ندارد. من اگر این چنین هستم. باید بگویم همان خدای واحد

شما؛ مرا طوری طراحی کرده است،که شعورِناقص من، قادر به فهم حضورش، آن هم به شیوه ای که شما مدعی هستید؛ نیست. خالقی که مخلوقِ خود را،کودن می‌آفریند، چه انتظاری از چنین کوته شعوری، برای پرستش خود دارد.



سخن ۵۵۳ ...

دانایی انسان را تمام می‌کند. و تمام‌ها، انسان راکمال می بخشند. یاتمام شو، ویا؛ باتمام ها؛ آشتی کن؛ تا به‌کمال برسی .



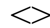
سخن ۵۵۴ ...

این معنا، برای‌آن دسته از پیامبران فاجعه بار است،که خود را ناجی صلح؛ برای بشریت قلمداد کردند، اما در طول زمان؛ برای ثبت نیّاتشان؛ به شمشیر متوسل شده‌اند. محمد، پیامبر اسلام، حتی برای تمنیات جنسی خود نیز، شمشیر را زمین نمی گذاشت .



سخن ۵۵۵ ...

بیشتر آدمها، عقلشان به قدرِ معاششان است. اگرسخنی سنجیده به خوردشان بدهی؛ درست به مانند بادکُنکی می‌ترکند؛ و ازآن حجم بزرگی‌که دارند، جز پوسته ای بی مصرف؛ هیچ از آنان برجای نمی ماند.



سخن ۵۵۶ ...

وقتی‌کسی استقلال ذهن خویش را ازدست می‌دهد، به قَیِّمی محتاج است، تا هویت ذهن او را رهبری کند. تاریخ به اثبات‌رسانده است، آن‌خدایی‌که؛ این قدر از او سخن می گویند، به هیچ عنوان، برای قَیِّمی انسانها صلاحیتی ندارد. هیچ دینی، برای پاسخ گویی به ذهنی پویا، به شعوری علمی تجهیز نشده است. فرضیه هایی که توسط عده ای معدود؛ درکتب ادیان، به عنوان یک اصل مسلم، طراحی شده است، نمی تواند تا ابد ؛ دوام خود را حفظ کند. تخیلات؛ ما را تا هرکجا که مایل باشیم؛ با خود خواهد برد. این؛ تنها عِلم است که می تواند ما را در هرقدمی که برمی داریم، سالها درخود گرفتار نماید. آن خدایی که درهستی، از ترسهای ناشی از نادانی و جهل ما، ساخته و پرداخته شده است. هیچ زمان اجازه نخواهد داد، تا منِ انسان، به شعور بالغانه درخود، فهیم گردم. خدایی‌که ترس های ما را رهبری می کند، شعور انسانی ما را ذلیل خواهد کرد. ذهن فریبکارآدمی، همیشه اورا در

بن بست باورها، سلاخی کرده است. وقتی پذیرفتی، که فرضیات را به عنوان حُکمی حتمی، در ذهن شما، به باور بنشانند؛ انتظار نداشته باش، که شعور انسانی تو، بارور شود.**کَنده شدن، قبل ازگَنده شدن، شرط عقل است.** اموری که به فرضیات تکیه کند، گَنده خواهد شد. عقل تحقیقی را برگزین، تا هر زمان که اراده کردی، از مهملات کَنده شوی .



سخن ۵۵۷ ...

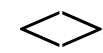
استعاره‌هاوسمبولها، ابزاری هستند؛ تا انسانها، مجهولات ذهنشان را پردازش کنند، مشکلات ناهنجار، ازجایی‌شروع می‌شود؛ که آدمها،کم‌کم، به استعاره‌ها و سمبو لهای خود ساختهٔ ذهنشان، ایمانی متعصبانه پیدامی‌کنند. واین آغازی می شود؛ تا آنان، درپایمال کردن حقایق، بی پروا شوند. پس مجال ندهید؛ هیاهوی عقایدِ پُر تعصب، آوای حقیقت را، در درون شما، تحت الشعاع قراردهد. انسان بیدار؛ خرد و اندیشهٔ خود را؛ قربانی هیچ کس‌و هیچ اموری نمی‌کند. آنان که به ذکاوتی‌انسانی تجهیز شده‌اند، با دورکردن خود از ناملایمات، هوش بالغانهٔ خود را تقویت می‌کنند. تجربه به من نشان داده است، مردم عادت دارند درخصوص عقایدی که ریشه در باور آنان دارد؛ پا فشاری وتعصب نشان دهند، که درمورد آن هیچ نمی دانند. دوست من! مهملات را نمی توان در ورقی زَر بافت درذهن من جای داد. من نمی‌دانم چطور می‌شود، کسی چون استالینِ آدمخور؛ با هم

دستی هم پالگانِ جنایتکارتر از خود، خونِ سی میلیون انسان را در اندک زمانی به زمین ریزند. و یکی چون محمد، اللهی رادرآسمانِ عربستانِ برهوت؛ کشف کند،که هم مهربان است، و هم حکیم و دانا و هم به غایت آدمکش. ولی همین الله؛ باآن صفاتی که عرض شد؛ جگرغیرخودی ها را از سینه هایشان به در می کند وکف دستشان می‌گذارد. و زن وبچه های مردم را، حکم به غلامی وکنیزی می‌دهد. بطوری که‌آدمی تصورمی‌کند، این تودهٔ درمانده را خدای دیگری آفریده است. یکی مانند هیتلر دیوانه؛ از چربی جانِ شش میلیون انسانِ درمانده وبی‌گناه؛ به تولید صابون حکم می‌دهد. و یک چون خمینی طاعون الله گرفته،کرامتِ انسانی بیش ازهشت میلیون هم وطن خود را، به پشتوانهٔ احکام و دین محمد؛ در اندک زمانی، قربانی تعصب کتابِ خود می کند. دردآورتر این که: ما و امثال ما، هنوز در زمین و آسمان؛ به دنبال خدایی می گردیم،که حقیقت انسان را به ما یادآور شود. بروید دوست من! شعورانسانیتان را، ازدست این سفسطه گرانِ مصونیت یافته درمقابل عقل؛ خلاص‌کنید.که هیچ حقیقتی، براساس فرضیات؛ قابل اثبات نیست، برای فهم حقایق، باید از خیالبافی دست کشید. بدانیدکه کُتبِ ادیان تا امروز، بزرگ ترین کارخانهٔ خیالبافی نوع بشر بوده است .



سخن ۵۵۸ ...

تنها فضلیتِ دین مدارانِ کَله شق، دراین معناست؛که می‌توانند؛ شعورِانسانی ما را به قبولِ مهملات؛ انعطاف پذیرکنند. هولناک ترین حیرت من در زندگی این است؛ آن خدایی که می‌گویند رحمان و رحیم و قادر و متعال و حکیم و دانا است؛ چگونه توانسته؛ موجوداتی همچون خمینی ها و استالین ها را خلق نماید، که؛ آفریده های بی گناهش را در زمین؛ قتل عام کنند .



سخن ۵۵۹ ..

متولیان دین، برای این‌که فضیلت خود را رمزآمیزترجلوه دهند، انسانها را به شیوه های مختلف، قربانی باورهای فاقدِ شواهدِ خود می‌کنند، تا مگر؛ ایمان خود را؛ خالص‌تراز بقیهٔ نوع بشرعرضه نمایند. احکام ادیانِ سازمان یافته، نشان از آن دارد، که در مغزِ پیروان آنان، عنصری تعبیه شده است،که آنان را در شرایط ویژه‌ای متقاعد می کند، که امورِ غیر واقعی را؛ با توسل به تعصب، به یقینی محض تبدیل کنند. این‌که دین‌مداران؛ خود را در هستی، برای سروری بردیگران محق تر می‌دانند، تردید نبایدکرد. باورمحق پنداری، این جماعت را وا داشته است؛که بیشترین سهم حیات را برای خودکناربگذارند. تا بدین وسیله بتوانند؛ با توسل به احکام اللهی که حضورش در هستی، فاقد شواهدعلمی است، مخالفان خود را

ترور کنند. جامعه‌ای که عقایدِ مرسوم نیاکان خود را ملاک قضاوت امور می‌داند، قطعاً خردی بس بی بهاء دارد. باورهای جمعی متولیان ادیان؛ وپیروان آنان، هولناک ترین وسیله‌ای است،که با تحریک آن، می‌شود؛ انسانهای غیر خودی را، به شنیع ترین شکل ممکن ، ازصحنۀ حیات محو کرد .



سخن ۵۶۰ ...

اگر باورهایتان را درخودتعریف نکنید، مجبورخواهید شد، حقایق را درجان خودتان قربانی کنید. هرکجا که شعور، اخته شود، چماق جهل، قوی ترین وسیلۀ ممکن برای سَروری است .



سخن ۵۶۱ ...

حکومت های استبدادی، هرازگاهی، برای فهم دامنۀ شعورِملتِ تحتِ سیطرۀ خود؛ با اهداء امتیازاتی ازجنس خوراک، ویا آزادی درعقیده‌ای خاص،آنان را محک زده، و به چالش با خود می کشند.تا به این شیوه اِعمال سیاست های استبدای خود سامانی نودهند .



سخن ۵۶۲ ...

فرزند! آدمها، اموراتشان را، مدام با شانس واقبال وبخت، رقم می زنند. بدانکه هر پدیده ای دراین هستی، با همجوارشدن با پدیده ای دیگر، پدیده ای نوخلق می‌کند، چون آدمها به فهم این معنا، فهمی ندارند، مدام خودشان را با توهمات خود، به روز می کنند؛ تا مگرحماقت خود را سر پوش بگذارند. فرزند ! هرچه فریاد داری برسَر خودت بزن، من نمی دانم ،که آن سَر، تاکی با تو خواهد بود.آدمی اگر با خود به تفاهم برسد، با همه گان نیز، به تفاهم خواهدرسید. پس همهٔ خود را فهم کن؛ تا حقیقت هستی را فهم نمایی .



سخن ۵۶۳ ....

این بدبختی بزرگی است ،که گریبان این ملت راگرفته است،که نمی توانند به فرزندانشان، چگونه اندیشیدن راآموزش دهند. وقتی ملتی، همهٔ ندانسته های خود را، داده هایی ازطرف خدا؛ می داند، هیچ زمان، به فهمِ ندانم های خودنخواهد رسید. همین عدم فهم ازندانسته هاست،که عده ای شیاد دینی، مغزفرزندانشان را، به قالبی که خود می خواهند؛ هدایت می کنند.



سخن ۵۶۴ ...

هیچ دینی در تاریخِ ادیان؛ بدون توسل به ارعاب و کشتار مخالفان نتوانسته است تا عقاید بستهٔ خود را بر شعور توده ها تحمیل و ماندگار ماند. دین مداران با کشتار جمعی غیر خودی ها، سعی دارند، وا نمود کنند؛ که جنایات مرتکبهٔ آنان ؛ به سروده های مقدس خدایی مرتبط است ؛ که می خواهد ؛ صره را از ناصره پاک گرداند. و با طرح این ترفندِ هولناک، ذهن طرف داران خود را به اعمال غیر انسانی خود، به گونه ای موجه نشان می دهند. توگویی که اختیار همهٔ این جنایات هولناک را موجودی بجز خدا به عهده نخواهد گرفت. آن هم خدایی که در رفع نقص خلقت خود دچار ضعف عقلانی باور نکردنی شده است . کاش هیچ زمان؛ این موجود شرارت پرور؛ در این منظومهٔ ذلیل دیده نشود؛ یقین دارم که با نشان دادن جنایاتی که پیروان شرور او در این سیارهٔ حقیر مرتکب می شوند؛در مقابل چشمان من خود را حلق آویز خواهد کرد .

خدایی که نمی تواند پیروانِ هار خود را در این سیارهٔ لعنت شده، به کنترل خود در آورد، چگونه قادر است، این کهکشان لایتناهی را؛ با همهٔ ناپیدایی هایش، در حیطهٔ سلطهٔ خود مهار کند؛ یا او؛ آن خدایی نیست که شعورِ انسانی مرا اشغال کرده است ! یا مرا ؛ در فهمِ خودش؛ بیشعور خلق کرده است. در هر دو حال نیز؛ ذلت آفریشش در هستی، به طرزِ فاجعه باری سئوال برانگیز است .

سخن ۵۶۵ ...

برای دین باوران، تهاجم به عقایدِ مخالف، یکی ازبدیهی ترین اَبزارِ ممکن است،که می تواند آنها را دررویا رویی با طرف مقابل؛ مصونیت بخشد .



سخن ۵۶۶ ...

متولیان ادیان ابراهیمی، طوری تربیت می‌شوند، تا درآسمانها به دنبال خدایی باشند که مدام گناهان آنان و پیروانشان را مورد عفوخودقراردهد، تاآنان بتوانند در زمین، باهمدستی شیاطین، شَرارتهای وقیحانه‌ای خود را توسعه دهند. این راز؛ همان رمزی است؛که ازاین جماعت موجودی ساخته است که به هیچ وجه نمی شود بر هویت انسانی آنان اعتمادی کرد.



سخن ۵۶۷ ...

فرزندم ! در قفای این خلقت هیچ فکری نیست؛ تا تو، مشغول آن فکر شوی. بلکه ذرۀ آخری وجوددارد، یا چیزی مثل آن،که انسان هنوز، در فهم چرایی آن ذره ؛ درمانده است.که آن نیز ربطی به الله عرب ندارد.

ما انسانها، درماندگی های ناشی ازفقدان شعورخود را، باخلق خدایی نادیده و نامریی،که زادۀ ذهنِ خود ماست، مرمت می کنیم .

عزیز پدر ! برای توضیح خلقتِ خویش،که نه توجیه خلقت خود، به دنبالِ خالقی باش،که با قواره ی انسانی توسازگار است.

این خدایانی که ترا به فهم آنان دل مشغول کرده اند، بیشتر شریک حماقتِ نوع بشرند، تا تعالی دهنده ی شعور او.

این خدایانی که در ذهن توجای داده‌اند، خدایانی هستند،که می‌توانند بی شرمانه، مخلوقات هستی را، با وقاحت تمام، به نجس بودن مفتخر کنند. و بخش کثیری از آفریده های خودرا نیز، تحت عنوان مرتد وکافروغیره، به تیغ جلادان ومتولیان دست ساز خویش گردن بزنند. و وقیحانه ترین اعمال را؛ درکتاب های مجعول خود،به شیوه‌ای مرموز، توجیه نمایند، تا مگر، ترا در بن بست بردگی خویش؛ جاودانه کنند .

فرزند ! همهٔ آنان که لباس دین برتن کرده اند، خود فاقد اخلاق هستند. دین را به ضربِ داغ و درفش وخنجر عرضه نمی کنند. خرد دینی،آن خردی است؛که شعورِتحقیقی ترا،در فهم امور توسعه می دهد.نه ترا مبدل به ابزاری کند،تا مطامع متولیان دین را اغنا نماید، ومهملاتشان را در جان تو به باور بنشاند.

آن ادیانی که خدایان آسمانی خودرا، بر سرنوشت نوع بشر، به احکامی لایتغیر، حاکمیت بخشیده اند، کرامت انسانی ترا، بردهٔ خویش خواهند کرد. فرزند ! آن خدایانی که شعور مخلوقات خود را، مشمول بازیچه قواید آسمانی خود کرده

اند، هیچ زمان نمی توانند کرامت انسانی ترا در زمین فهم کنند. متولیان شیاد دینی، با خلق چنین خدایانی درجان انسانی ما، می خواهند مارا ؛در بن بست چرایی های شعورمان مصلوب کنند، تا مگرخود را در ما تخلیه نمایند. آن خدایانی که باوقاحت می‌توانند، درکشتارِپیروانِ یکدیگر، قداره های به خون نشسته‌ی خود را صیقل دهند،آن نیستندکه تو به دنبال آنان، جان انسانیت را قربانی می کنی.چنین خدایانی،به یقین، برشعورِ مخلوقِ خویش تردید دارد، که خود نیز؛ خالق چنین موجوداتی بیشعور، در زمین هستند.

آن خدایی که، توسعهٔ شعورِمخلوقِ خویش را از ازل ، در بن بست جهل رها کرده است، هیچ زمان خود را، وام دارِ مخلوقِ خویش نخواهند دانست .

برای فهم این معنا، همین بس،که درتاریخ مجعول ادیان،کسانی دست ساز، از طرف آن خدایان، خودرامحق دانسته اند،تابرای بهره کشی ازمخلوقاتی نادان، قد عَلَم کنند، تا مگر؛ مخلوقات ناقص الخلقهٔ بشرنامی را، برای آرامشی جاهلانه، به آغوش خدایانی نامریی درآسمانهاهدایت کنند. بدان فرزند! یکی ازهولناک ترین وجوه سقوط شعورِآدمیان، متوسل شدن به احکامِ خدایانی است،که آنان را قادر ساخته است،تا توهمات ناشی ازجهل خودرا، حقیقتی انکار ناپذیر تصور کنند. اگر روزی معنایی ازکلام این پدر بزرگ، درتوجان گرفت، من آن پیامبرم که درتوزاده شده ام. پس بدان ویقین کن، که خود نیز، پیامبری هستی ؛که در خود ، زاده خواهی شد.



سخن ۵۶۸ ...

«کسی که حُسن و خط دوست در نظر دارد

مُحقَّق است که او حاصل بصر دارد»

«حافظ»

پدر بزرگم می فرمودند: پسرجان،کسب شعور هم، فن خودش را می خواهد، هرچیزی را که فهم نمی کنی، سعی کن باآن دوستی کنی، شاید روزی به تو، دروازۀ فهم خود را بازکند. از نفهمیدنِ مطلبی درهراس مباش، هراس تو از این باشد،که مبادا تصورکنی که آنچه می دانی، فهم آخر است.

« ما به نظر نخواهیم رسید؛ مگر این که ، راه تماشای بصر را اصلاح کنیم».

نظر تعلقِ کسی، ندارد، ولی بصر متعلق به کس است. آدمی تا زمانی که نتواند کسِ درون خود را به بی کسیِ محض بکشاند ونتواند خمیرۀ جان خود را ، بی غش کند ، نخواهد توانست حُسن و خطِ دوست را در نظر رسم نماید. بصر بر محتوای عینی خود احاطه دارد، ونظر، برفهم حقیقت درون آگاه است.که همان معنویت جان ماست.رسیدن به این مقام حال خاصِ خود را دارد،که باید تجربه کرد. مابه نظر نخواهیم رسید مگرراه تماشای بصررا اصلاح کنیم .یعنی این که ،

ازتماشا کردن، به خوب دیدن برسیم. فکرکردم که اگر بیت حافظ را با ابیات زیر پاسخ گویم شایسته تر است. (اما نبایدفراموش کردکه حافظ هم مهملاتِ کم و بیشی در اشعارش دارد .)

با نظر کشفِ معانی می کنیم

با بصر صورت چرانی می کنیم

ورنه ما از خود بسی معنی کنیم

زشت هایِ خود کسی معنی کنیم

هر کسی تعبیر یاری می کند

وانهد معنی و هی زاری کند

می سراید سوکِ دلداران خویش

ای بسی معنا که دلها کرده ریش

تاکنُی معنی تو اغیار و کسان

خود نبینی در حریم نوع جان

وا دریدم پردهٔ جان بهر مو

تا ببینم حلقه های زلف او

سالها جان در پی مُردار بود

غرق در دیدار این بیمار بود

واکشیدم پرده از رخسار تار

تا ببینم حلقه های زلف یار

عشق را درخویش آموزی رواست

خویش تو ، عشق است ، معنی ها سراست

آنکه با او نیستم با او ستم

آنکه بی دیدار او چون پوستم

هر کس از خود معنیی تعبیر کرد

فکر ناآرام خود را سیر کرد

آن نیم ، هر آنچه تو پنداشتی

تخمِ کج فهمی به جانت کاشتی

هرنمادی جای خود گم کرده است

هر شکافی نام خود خُم کرده است

ای که با تقوی سخن در سینه ات

موج می گیرد برون از کینه ات

ما ز تقوی استخوانی مانده ایم

باطلی از درس معنی خوانده ایم

کشف رمز چشم یاران ساده نیست

آنکه ناپیدا کند پیداش ،کیست؟

در تعلق ما ز خود بیگانه ایم

پیکری آباد و دل ویرانه ایم

عاشق ار معشوق شد مقصود شد

آتش ار بی دود شد پُر سود شد

عشق آن نبود که باشد در سرا

در سرا نبود بجز رنگ و ریا

این وفا داری ز معنی ها جداست

آنکه معنی یافت بی معنی چراست؟

عشق عیان آئینۀ معنی بود

بی مدد از هر چه با یعنی بود

رویت معشوق در عاشق خوش است

ورنه هر رنگی در این ویرانه هست

آتش بی دود پُر معنا رهد

ورنه هر آتش ز دودی می جهد

عشق را معنی من از خود یافتم

تا حریم خلوت تن تافتم

از نمای من نمادی ریخت او

غیر آن معنی نمی دانم ز مو

پیچش زلف و خیالِ خطِ یار

غیر این در من نمی تازد سوار

حُسن خطِ خالِ یاران جانِ ماست

در نظر بازی ، بصر میدانِ ماست

با نظر کشف معانی می کنیم

با بصر صورت چرانی می کنیم

چون بصر را با نظرآمیختیم

بهرخود صد صورت از نو ریختیم

نو نو آید صورتی از صورتی

خواه قرمز خواه رنگ صورتی

می رسد نو نو؛ ز ره معنای نو

سر کشد بر چینه ها ، چون تاکِ مو

زین سبب بگشوده شد هر روزنی

چون فرو بستیم لب از هر مَنی

روزنی بی میلِ ما باقی نبود

بد سگالی در کَفم یاغی نبود

چون که فرمانش دهی فرمان برد

سر نهد بر آستان و آن خَرد

گر شناسی روزنِ جان و بدن

نیک خواهی دید اوضاع چمن

در چمن مرغان بسی تو دیده ای

ناز کرمی را چرا خندیده ای

آن زمان تو می رسی بر بی کسی

عشق بازی ها کنی با هر خَسی



سخن ۵۶۹ ...

مغلطۀ قانونِ محاربه باخدا،که متولیان ادیان، برای حفاظت ازکتابهای دینی خود ابداع کرده‌اند، صرفاً، به این دلیل است،که کتابهای دست نویس آنان، توان محافظت ازخود را، در مقابل خِرد جمعی عالِمانِ محقق، از دست داده است.

مراقبت ازاین کتابها، که دکانِ آنان است، بطور قطع، نیازمند قانونی است،تاباایجاد هراس درجان عالِمانِ محقق،آنان را وادار به سکوت نماید.

دکان دین، یکی از پُرسود ترین دکان های کسب وکاردرتاریخ بشراست. سودِ بی زحمتی که متولیان دینی، از این سَرورَی آسمانی، نصیب خود می کنند، همواره در طول تاریخ آنان رادرمقابل حوادث احتمالی ؛ مصونیت بخشیده است. وقتی بشود،کسی رابه خاطرِ خوردنِ لیوانی شراب، به هشتاد ضربه شلاقی دردناک محکوم کرد، این عمل، نمایانگر این معناست؛ که ارزش جان انسانها، به مراتب کمتر ازآن لیوان شرابی است،که فردی تمایل به خوردن آن نشان داده است.من نمی فهمم! **آن خالقی که خوردنِ یک لیوان شراب را؛ ازمخلوق خود تحمل نمی کند، چگونه، صلاحیتِ خدایی کردن برآفرینش را؛ جار می زند.**



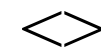
سخن ۵۷۰ ...

درست ترین ابزارونزدیک ترین راه؛ برای پی بردنِ سریع به هویتِ حقیقی آدمها، عصبانی کردن آنهاست. وقتی می خواهی حقیقتِ کسی را از پشتِ نقابِ هویتش فهم کنی ؛ سعی کن با دخل و تصرف در باورهای او، نقاب نمایشی او را زخمی کنی .



سخن ۵۷۱ ...

قصی القلب ترین موجوداتِ زمین، موجوداتی هستند، به نام روحانی و ملا و آخوند، که شنیع ترین اعمالِ غیر انسانی خود را، با واسطه قرار دادن موجودی نامریی به نام خدا، که گوینددرفضا سیر می‌کند، توجیه می‌کنند. وبا این حیله، نه تنها می توانند شعورِصغیرِخودراآرام نمایند، بلکه برای ادامهٔ اعمال کثیف و شرورانهٔ خود، با ادلهٔ مرموزی؛ شعورِ ناقصِ عوام را نیز ، اداره کنند.



سخن ۵۷۲ ...

هیچ تمنایی، به مانندامورِجنسی؛کششی به سوی طرف مقابل درآدمیان ایجاد نمی کند. وبه او قوتی نمی بخشد؛ تا همهٔ هَمّ خود را صرفِ توجیه این احساس بیماردرخود کند.کلمهٔ عشق، مودبانه ترین واژه ای است که آدمها می توانند، با متوسل شدن به آن؛ تمایلات جنسی خود را سامان دهند.و با عنوانِ این واژه، غرایز جنسی خود را سرپوش بگذارند. عشق رایج ترین وشناخته شده ترین معنایی است؛که تمایلات جنسی موجودی به نام آدم را توجیه می کند. تا مگر منزلتِ انسانی خود را فریب دهد. عشق حقیقی؛ شعوری می خواهد توسعه یافته؛که معنویت جان ما را به تعریف می کشد. متاسفانه ، درکمترکسی دیده ام،که ازفقدانِ دارندگانِ قوی ترین افکار فلسفی وادبی، ودیگر صناعات علمی، دلتنگی انسانی

از خود بروز دهد.وازنبودِچنین کسانی،دچاراضطراب وهول شود.امابسیارمی بینم، که ازدست دادنِ جفت جنسی،به طرز هولناکی عواطف آنان را،زخمی کرده است.



سخن ۵۷۳ ...

کودکی بودم ده یا دوازده ساله، که روزی پدر بزرگم فرمودند، فرزند! تا می توانی ازخود دورتر را ببین، ومن ؛ در این سنِ پیری، درگذر زمان؛ آنقدر دورها را دیدم؛**که گویی از منظومهٔ شمسی نیز فراتر رفتم. و آنگاه که به خودآمدم ؛ دیدم،که درطبقات آسمان هیچ نیست، الا درطَبَق زمین،که جان دردمند مرا، درآن به زخم نشانده اند،.وکرامت انسانی مرا قربانی ادیانی کرده اند.** که اللهی قداره بند برطَبقِ آن حکم می کند. اینکه کسانی به شما بقولانند؛ جهانی به غیر ازاین جهان، وجود دارد، بدان معناست،که می‌خواهند، شما را، به این باور بکشند،که هنوزکار شما تمام نشده است، و مکانی هست که شمامی توانید، با اتکاء به رفاهِ آن مکان، ناکامیهایتان را سامان دهید. خطرِ تاثیرِ این گونه تعالیم، در این استکه، فرد، دیگر قادر نخواهد بود،تا برای عمرِیک بارمصرفِ خود، به شیوه ای عقلانی وانسانی؛ برنامه ریزی درستی به نماید. و ناخودآگاه؛ سعی خواهد کرد، تاهمهٔ امورِحیات خود، ونکرده‌ها ونداشته‌های خود را از جهانی ماورایی انتظار بکشد،که از توضیحِ منطقی و عقلانی آن عاجز است.



سخن ۵۷۴ ...

گاهی اگر، بادقت وتعمق، درعمق مطلبی وکتابی ونوشته ای ازکسی فرو بروید، خواهیددید، که برای ردِمطالبِ خودِآن کتاب، درخودِ همان کتاب، منظور شده است، که فقط کمی شعورِتفحص می‌خواهد، تا دَرز ورود به آن را پیدا کنید، تا به ضد و نقیض گویی آن مبانی وکتاب ؛ واقف شوید. آنان که قران را به تفحص نخوانند، حماقت خود را سیراب می کنند.



سخن ۵۷۵...

وقتی می شود به سادگی ؛ در دام ناهنجاریها و ندانم کاریها ،گرفتار شد، این احمقانه ترین شکل ممکنِ حیات است، که اجازه دهیم، گذشتهٔ پُر رنج و ناهنجار ما، زمان حال ما را، قربانی خود کند، ومدام خود را درگُردهٔ ما؛ به آینده‌ای برساند. شاید سالها طول بکشد، تا آدمها بتوانند به علل بروز ناهنجاریهای خود، واکنشی منطقی نشان دهند. وپَلَشتی هایی که درطول تاریخ، با همنوعان خود اِعمال کرده‌اند را، درشعوری بالغانه کنکاش کنند. سعی کنید، به آن بخش ازخودتان بچسبید؛ که توانِ مهار کردنش را درخود تربیت کرده اید .



سخن ۵۷۶ ....

مذهبیون ،با متوسل شدن به قدرتِ زبانِ تبلیغی؛ که هویتی ماوراءالطبیعه به خود گرفته است ،همواره برای کسب منافع مشترک خود تلاش می کنند.و با هم دستی شُرکای شیاد خود،نیّات شرورانهٔ خودرا،درهراموری به صورت شایعه پراکنی در جامعه ؛به ثبت می رسانند. این تودهٔ تعلیم دیده،گاهی بطورغیر مستقیم، با تبلیغ فضایلی مجعول،دروغ های مکتب خود را،موجه جلوه می‌دهند.و شیوهٔ آنان نیزدراین امر؛منوط به خلق اسطوره هایی پایداری است،که از قبل؛دراذهان عموم؛ برای بقای خود تدارک دیده‌اند. وگاهی از وجود این اسطوره‌های ما بعدالطبیعه شده، به اشاره ای ، برای منافع خود سود می برند.

آدمِ بیشعور، با ارتکاب به اَعمالِ نیکوکارانهٔ نمایشی، بیشترسعی دارد تا بقای شرورانهٔ خود را تضمین کند. اعمال نیکِ نیکوکاران مذهب زدهٔ بیشعور؛ درجوامع مذهبی، بیشتر برای حفظ بقای فردی آنها برنامه ریزی شده است، نه برای مقصودی انسانی .



سخن ۵۷۷ ...

یا به نظر شما، این اضطرابِ هولناکی که، مدام ،گریبان موجودات را درکرهٔ زمین برای بقا؛ گرفته است؛ نشان از دانایی وتوانایی وحکیمی خداوندی دارد،

که شما مدعی هستید آفرینش را رقم زده است؟ آن اعتقادی که مرا، وادارکند، تا ازکسانی که به خاطر منافع خود؛ از آنان متنفر باشم، به دردِ هویت انسانی من نمی خورد. یا شما؛ درد و اندوهِ ناتمام موجودات را بر روی زمین، براساس باورهایت، فهم نمی کنید، یا این که، خود را محق می دانید تا خداوندیی را پرستش کنید، که اعمالِ شنیع ترا در زمین؛ به حیلۀ کتابهایش ،موجه جلوه داده است .



سخن ۵۷۸ ...

خطرناک ترین نوع تفکر، دراین معناست،که مردان، با تقدس بخشیدن به اعمال سودجویانۀ جنسی خود، حریم زنان را، مورد تعرض قرار می‌دهند.وشنیع ترین رفتارهای غیرانسانی با زنان را، باموازین دینی، توجیه می کنند. ودردناک تراین که: قشر وسیعی از زنان نیز، درحمایت از این تقدس زدگیها، با شریک کردن خود در این بازی ها، قربانی شدن خود را، به نوعی فضیلت دانسته، که مشمولِ رحمت الهی نیزشده است .



سخن ۵۷۹ ...

این شعور، احمقانه ترین شعورِ ممکن درمیانِ نوع بشر است، که تصور می کند بدون حضور خدا، اقدام به امور صواب، ناممکن است. این که مدام، طبق تعالیمِ کتابداران و دکان داران دینی، عده‌ای در مقابل تلسکوپ امنیتی مستقر در کهکشانها که قرنهاست پیامبر نامانی؛ این تلسکوپ هارا؛ به نوعِ بشرتحمیل کرده اند؛ سعی دارند با اطوار های عنتر گونه و پاچه خورای های بیست وچهار ساعتهٔ خود در زمین؛ موجودی نامریی به نام خدا و الله را که مدعی هستند در فضاست ؛ متوجه اعمالِ خودکنند، تا با پرکردن قُلّك امتیازات خویش؛ بقای آخرت خود را تضمین نمایند.



سخن ۵۸۰ ...

وقتی به باور جمعی قومی، که فاقد اخلاقی تربیت شده است، توجه نشان می دهیم، پی می بریم که چگونه یك اندیشهٔ پذیرفته شده؛ می‌تواند با رمزآمیز جلوه دادن نوع اعمال خویش، خودبخود؛ شنیع ترین رفتارهای غیراخلاقی را؛ موجه جلوه دهد.

نوع تفکرادیان ابراهیمی، که خاخام های یهود خالق آنند، با ابراهیم نامی،که هویت حقیقی اوعمیقا مورد تردید است؛ رقم خورده، ابراهیمی که بزرگ ترین کودك آزاری ممکنِ تاریخ بشری را مرتکب شده است. ابراهیمی که با اقدام به بریدن سَر فرزند خود، عملا حقوق انسانی انسانی را نادیده گرفته است. این

خودسَرور بینی، بدون درنظر رفتن حقوق دیگران، همه ناشی از خودخواهی های انحصارگرانه ای است؛ که تا امروز در مکتب ابراهیمیان، دست نخورده، محفوظ مانده است. با توجه به قوانین پیش رفتهٔ قرن بیست ویکم، اگرامروز ابراهیم؛ اقدام به چنین عملی می‌نمود، بطور قطع اورابه عنوان یک بیمارِ روان پریش اسکیزو؛ به نزدیکترین تیمارستان محل می سپردند، تا نسبت به مداوای او اقدامات عاجل درمانی؛ به عمل بیاورند .

<>

س۵۸۱ ... هیچ کس درقرون اعصار،ازترس متولیان دین، نخواسته،تا مهملات بی شمار مندرج درکتابِ به اصطلاح مقدس آنان راموردتحقق‌ونقدعلمی قرار دهد.اما عقاید ارسطوو افلاطون و سقراط امثال اورا ؛ همواره درتاریخ مورد تفحص علمی قرارداده اند.

شعور فلج شدهٔ آدمها،که توسط ویروس دین، قبضه شده است،هیچگاه به گفته های موسی و عیسی و محمد، تردید نکرده است.عمده ترین علت آن دراین معنا بوده است،که گیر دادن به شالودهٔ دین ومتولیان دینی،قویا،می‌تواند اعمال فریبکارانهٔ آنان رازیرسئوال ببرد.وآنان رامجبور کند،تادرمقابل استدلالات انکارناپذیرعلمی،تمکین کنند.فرزندم!وقتی عده‌ای بتوانندمارا ازفهم؛ ودسترسی به حقایق بازدارند،به یقین، قادرخواهندبود؛تاسیارهٔ خورشیدرا به عنوان محورکل هستی،ومرکزنهایی عالم،به مابقولانند،ومارابه این باور بنشانند،که همهٔ مندرجات

موجوددر کتابهای دینی،احکام لایتغیری هستند، که نه؛بروعده هایشان مجال شَکّ است،ونه؛برگفته هایشان شعورِ تردید.وتواجبارداری تا چشم وگوش بسته،خرد انسانیت را؛دربست، به خادمی آن معانی مهمل واگذار کنی.



سخن ۵۸۲ ...

فرزندم ! آدمهای احمق،درست مثل اسپرم هستند،یک درمیلیونمِ آنها امکان دارد به فهم برسد.کتاب دین،پایدارترین کتاب بشردرطول تاریخ بوده است،که با این همه تفاسیری که ازاین کتابها شده است،هنوزدرتاریکیهامانده‌اند.برهمین اساس،من اصلا دوست ندارم با نویسندۀ این کتابها سخنی بگویم،نویسنده‌ای که درمقابل سئوالهای شعورِ انسانی من جز سکوت هیچ نمی کند ؛ به درد ارتباط با من نمی خورد .

فرزند عزیزم ! تنها کاری که دین با شعور انسانی تو؛به انجام می رساند،در این معناست، که شعور انسانی تورا،برای مقاصد شومِ خویش،قیمه قیمه می کند،تابتواند ازتو؛ درزمان وشرایط ویژه ای که خود تشخیص می‌دهد، ابزارسوء استفاده مهیا نماید،تابقای خودرا؛ باحضورِ فیزیکی تو تضمین کند.به هوش باش فرزند!که دین،بانقلِ سروده های دراماتیکی وهولناک ازجهنم، وبا جار زدنِ پرده های کُمیکی ازمراسم مضحکِ بهشت،شرافت انسانی تورا به بازی گرفته است؛تا

برای همیشه ازتو ابزاری رایگان برای اهدافِ موهوم خود،دراختیارداشته باشد. مراقب باش فرزند! که جماعت ملاو آخوند،اسپرم مقدس شده‌ای هستند،که اگر در جانی سوار شوند، تا پایانِ عمر، از جانِ طعمهٔ خود،دفع نخواهند شد.



سخن ۵۸۳ ...

هیچ امری به قدر توسعهٔ شعور در آدمی ،مستلزم پرداخت هزینه های گزاف مالی و معنوی نیست.متاسفانه؛ بعضی ها را برای یادگرفتن تربیت نشده اند،فریب شعارهای دهن پُرکن آنها را نخورید.آدمهای کوتله ،حَمّال مجعولات ذهن خویش هستند.



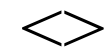
سخن ۵۸۴ ...

جامعه ای که نسوانش را عقیم؛ بار می آورد ، قطعا بخش وسیعی از هویت انسانی جامعه را فلج می کند.درچنین جامعه ای ،تنها رابطه ای که قادر است جماعت نسوان رامدام از مردان بیزارکند،سخنان مرتبط به امور جنسی خواهد بود.



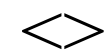
سخن ۵۸۵ ...

بیسوادی شاخ و دم ندارد.بیشتر آدمها ، به غایت موجودات احمقی هستند،قبل از اینکه به تربیت ذهن خود مشغول شوند،به زینت تن خود مشغولند.



سخن ۵۸۶ ...

آدمها،که نه انسانها،بیشتر از اینکه سخت گیر امورخودشان باشند؛ به تفتیش امور دیگران مشغولند.چه این تفتیش ازنوع لطفی باشد که درحق آنان روا می‌داری .وقتی زیادی به کسی لطف می‌کنید،به حتم حماقتش بالا می‌آید.برای فهم دامنهٔ شعورآدمها؛کافی است که به آنها چیزی بدهید که ازآن سردرنمی‌آورند.



سخن ۵۸۷ ...

کسی که با حقایق درون خویش بیگانه است ،در مشاوره با دیگران به دنبال تائید نیازهای خود می گردد، نه در پی گشایش معضلات خود.آن که با مشاوره گرفتن از کسی، طالب تائید است،هیچ زمان راه به جایی نخواهد برد.من نمی دانم این آدمها چرا برای اثبات هویتشان، حاضرند؛هرمطالبی را که نمی فهمند تائید کنند که فقط بگویند ما هم هستیم.ای آدم ! تلاش کن تا از خودت سر در بیاوری، نه از دیگران .



سخن ۵۸۸ ...

فرزندم! من نه دانشگاه کمبریج را دیده‌ام، ونه دانشگاه اکسفورد را. اما داشته هایی دارم؛ که ازهردرس خوانده در این اماکن بهتر است .

حقیقت زندگی وحیات، هیچ ربطی به الله وخدا وخدایان ندارد. خدا، برای ذهنِ ناقصِ نوعِ بشر؛ تنها وسیله‌ای است؛که ندانسته های اورا توجیه می کند. نه آنکه توضیح دهد. یقین کن؛که خدای آن دسته ازاطفال درمانده‌ای که امروز از بیماری سرطان روانهٔ گورستانها می شوند، قرنهاست که جواز مرگ خویش را صادر کرده است.

اما دراین غائلهٔ هولناک،آن خدایی که عده ای مدعی حضور اودر هستی هستند، تنهاکاری که می‌تواند بکند؛ دراین معنا است، که بازماندگانِ طفل را به حیلهٔ دعایی فریب دهد .

اگرخدایی هست؛ چرا عالمانِ کاشفِ کهکشانهای امروز را؛ ازحضورِ عینی خود خبر نمی‌کند. چرا خود را ازچشمانِ عِلم و عالمانِ زمانِ حاضر، پنهان کرده است؟ درحالیکه، همین خدا، به انسان هایی بَدَوی وحشی، قرنها قبل از من و تو، خود را؛ به وسیلهٔ داده هایی‌که‌کتابِ مقدسش می خوانند، نمایانده است،کهآن پیامبران نیز، هیچ ادارکِ سنجیده‌ای ازجهان پیرامون نداشته اند. که جز چوپانی و نجاری هیچ نمی‌کردند. این چه خدایی است فرزند! که به انسانهای مُحَقِق وعالم ودردمند،که سالها درحسرت پاسخی کوچک برای فهم

مجهولات ذهنی خود، جانِ یک بار مصرفِ انسانی خود را، درآزمایشگاه های سرشارازخطر، قربانی فهمی قلیل کرده‌اند، هیچ امدادی نمی دهد؛ اما همواره همین خدا و الله، مدام به بُز چَرانان وچوپانان وبیابانگردان، و نجارانِ بی سوادِ بَدَوی،که به هِی کردن چهارپایان دل مشغول کرده بودند، کتاب واحکام سَر به مُهر حواله می دهد .

کار این خدا ازدوحال خارج نیست فرزندم !

یا این خدا به غایت موجودی حقیروکم مایه وبی محتوا است ،که توانسته ؛ درروزگارانی بعید،ب ا عرضهٔ خود به قشری از آدمهای بَدَوی ونادان،آنان رادر فریب احکامِ خویش مقید وگرفتار کند. و یا بسیارمکار وخبیث و حیله گر است، که توانسته است، ازترسِ انبوه سئوالهای عالمانِ کاشفِ کهکشانها وفیزیک و ریاضی وعلوم طبیعی امروزی، خود را درجایی از این هستی لایتناهی استتار نماید، تا از پاسخ به سئوالهای پیچیدهٔ عالمان،که سرشارازچرایی های بی جواب است در امان بماند، **تا مگرآبروی عوام پسندانهٔ خویش را؛ به حیلهٔ این سکوتِ استتارشده؛ مصونیت بخشد.**

آری فرزندم! دیگر به شعورِخویش مجالی نخواهم داد تا مرا در قنداق فریب این افسانه ها؛ قربانی مهملاتی کند؛که کرامت انسانیم را به تمسخر گرفته اند .

آن خدایی که تو به دنبال آن هستی ؛ جز در جان تو، در هیچ کجای این جهانِ پهناورِ غیر قابل فهم یافت نخواهدشد.توخدای جانِ خویش را،که سرشار ازاخلاق

ومعنویت است ستایش کن، تا هرچه بیشتر در شکوفایی شعورِ انسانیت ؛ ترا یاری دهد .

خدا اخلاقِ تربیت شده و معنویت غربال گرفتۀ جانِ خود توست،که همۀ حضورِ حیاتِ انسانی حاضرِ ترا، شمایل بخشیده است.

خدای بُز چرانان وچوپانانِ بَدَوی را به کار خویش رها کن، تا مگر شعورِ انسانیت را درآرامشی سرشار از تعالی پرورش دهی .

فرزندم! بخوان و بدان و فهم کن، تامبادا عمریک بارمصرف خودرا در فریبِ باور هایی زائد، تباه کنی.آدمها؛ نه می‌دانند و نه می‌خوانند و نه می فهمند،مباداعواطف انسانی خودراقربانی اموری کنی که آنان ترا به بازی به آن امور،هدایت می‌کنند.با آدمها، همان باش؛که هستند. سعی کن تا خود را فهم کنی،که فهمِ هیچ آدمی؛ ترا باحقیقتِ جانت آشنا نخواهدکرد.

فرزندم!دردآورترین تنهایی دراین معناست،که تفکری داشته باشی که کسی را به فهم آن، شعوری نباشد.



سخن ۵۸۹ ...

متولیان عقاید افراطی ومنحط دینی و مکاتب غیر دینی، برای فرار از فهم حقیقت، همیشه با بر پاکردند متینگ های پُر سر وصدا، گوشِ پیروان خود را به شنیدنِ حقایق کَر می‌کنند. اگرمی خواهید با حقیقتِ هر امری آشنا شوید، از

نزدیک شدن به گروه های سلطه گرِ دینی و مکتبی حذرکنید. تا شعورِگوشتان، به فهمِ حقیقت آشنا گردد.

یکی از اموراتی که مرا مشغول خودمی‌کند، اظهارات متولیان مذهبی ودینی ؛ در خصوص ابلاغ نیّات خدا به نوع بشر است، که فقط برای نوع بشر نیز طراحی شده است. این جماعت، طوری از نیّات ونقشه‌های خدا؛ برای آدمها صحبت می‌کنند؛ که‌گویی همین دیشب؛ به مناسبت تولد خدا، بر سَر سفرهٔ او به میهمانی دعوت شده بودند.



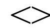
سخن ۵۹۰ ...

وقتی بی حساب؛ به آدم ها لطف می‌کنید ، به حتم حماقتشان هویدا خواهد شد. **برای فهم دامنهٔ شعورِ آدمها ؛ کافی است که به آنها چیزی بدهید که ازآن سردر نمی آورند.** چقدرخوب است که انسان خیلی زود؛ حماقت آن کسانی راکشف کند؛ که برای آنها مفید بوده است.دورشدن از احمق، برای انسان نعمتی است که متضمن آرامش اوست.



سخن ۵۹۱ ...

چرا آن خدایی که شمامی گوئیدقادر و متعال است؛ مصرانه سعی دارد،تمامی اعمال شنیعی که بر روی کرهٔ زمین، همه روز؛ بیشتراز پیش به وقوع می‌پیوندد را، باوعده‌های بهشت مجعولِ خود، قابل اغماض کند؟ این شعورِ ناستوده‌ای است که خدایی باآن همه قدرت،که خود مدعی آن است، قبل ازدرمان این پلیدی‌ها،که بیشترین آن را نیز متولیان خود اومرتکب می‌شوند، سعی دارد، با وعده‌های نمی دانم کجا آبادش، وبا نسیه فروشی های مداومش به آدمها، وبا سرپوش نهادن به فجایعی که خود نیز خالق آنهاست ،حقایق را ترور نماید . **شعوری که با ریختن خون انسانها ، به دموکراسی می اندیشد ، به پشیزی نمی ارزد .**



سخن ۵۹۲ ...

سعی کنیددرهنگام گوش دادن به سخنان کلیدی، هشیاری خودتان راتقویت کنید. آنان‌که دوست داشتن را فهم می‌کنند، به مراتب ازآنان که شعورشان به پرستشی خو کرده اند، شریف ترند. آدمهایی که خِردشان به پرستش، خوگرفته است، دوست داشتن را فهم نخواهند کرد. همهٔ حکومتهای کرهٔ زمین، بر خلافِ ادعاهایی عوام فریبانه‌ای که دارند، با استفاده از ابزاری به نام خدا، بدون استثناء، از احکامی فاقد معنویت تبعیت می‌کنند، اگر نمی‌کردند؛ روزگارِ پر

نکبتی که در این کرۀخاکی حکم فرماست، قطعا وجودنمی‌داشت. مغزهایی که ساده می‌اندیشند، نمی‌توانند از شعوری متعالی برخوردار باشند.

خرد فریبکاری درما ؛ نهان شده است،که ما را به نشخوارِ مغالطات تعلیم می‌دهد. وقتی آموختی که همیشه زخمی باشی، نیش هیچ چاقویی ترا به هراس نخواهد انداخت.



سخن ۵۹۳ ...

ادیان ابراهیمی، اخلاق را وسیله ای کرده اند، تا نیات پلید خود را به کرسی بنشانند. در رد حقانیت احکامِ این ادیان ؛ همین بس که هیچ یک از آنان در طول تاریخ نتوانسته است، بر آنچه که از روز نخست بر آنها مقرر شده بود، پای بند بمانند.

انشقاق در دین اسلام به بیش از ۳۰۰ فرقه می رسد. در صورتی که همۀ آنان قران و محمد را قبول دارند، اما هر یک دیگری را در عقاید خود مردود و مستحق ترور می‌داند.
در میان این مسالک انشقاق یافتۀ از احکامِ اسلام، مذهب شیعه است.که در طول زمان، با ترویج دروغ هایی هولناک ازعاشورا، ودیگر مراسم مذهبی، وبا توسل به اخلاق و فرهنگ ایرانی که ریشه در تعالیم زرتشت دارد، اباطیل بی پایه اساس خود ساخته را، به حقیقتی انکار ناپذیر تبدیل کرده است. و جنایات شنیع خودرا به نامِ خدا وسنت محمد مرتکب شده است.

سال ۱۳۴۳ را؛ خوب به خاطر دارم که به همراه پدر بزرگم ،درحضور یکی از بخشداران آذربایجان حاضر بودیم. که پدر بزرگ؛ درخصوص خطرآزاد نهادن ملایان توسط حکومت وقت، صحبتی داشت،که قابل تعمق است. که محتوای آن چنین در خاط من نقش بست .درآن دوران جوانی بودم کم سال، اما هنوز سخنان ایشان درگوشم تنین انداز است. پدربزرگم به یخشدارگفت : جناب بخشدارآمده ام خدمت شما، تا شمارا، ازخطرملایان آگاه کنم. شما بزرگوار و حکومت در بی خبری تمام، با آزاد گذاشتن ملایان و متولیان مذهب تشیع؛ که درکوچه و بازارومساجد،درحال کندن گور مملکتی هستند، که بعد ازقرنها تاریکی؛ روشنایی را رویت کرده است خبر دهم .جناب بخشدار! هشیار باشید،که چیزی نخواهد پائید که این ملایان کلاشِ مُبَلغ ، با همکاری ایادی استالین جنایت کار، که مدام در این سرزمین پرسه می زنند، گورتمامیت عرضی وفرهنگی این سرزمین راخواهند کند . محض رضای خدای ایران، طوری به مراکز امنیتی خودتان هشدار دهید تا جلو این جماعت هار را که کمر به نابودی این مملکت گرفته اند را بگیرند. این مفتخورهای کلاش، با پوشیدن لباس اخلاق ؛ درمنبرهای خود برای برای فریب این جماعت نادان، حیله ها درآستین دارند. برای این جماعت منفور و شیاد، اگرمهلتی فراهم شود، هر وسیله‌ای می‌تواند اهداف آنان را، موجه جلوه دهد. جناب بخشدار! مگر نمی بینید، این جماعت دروغ زن، با ایماء واشاره وکنایه، ازایام سوگواریهای جعلی خود، برمنبرها ومساجد وتکایا، چه سخنهای بی پایه واساسی راتحویل این مردم نادان می دهند، تا ذهن آنهارا برای فاجعه ای آماده کنند. این جماعت با نشر دروغ های بی پایه و بی اساس،از وقایع کربلا؛حقایق تاریخ رامخدوش می کنند. تا اذهان را برای مقاصد فاسد خود آماده نمایند.



سخن ۵۹۴ ...

فرزندم! دوسال نیم ازعمر گرانبهایم؛ صرف مطالعهٔ کتابی شدکه به آن تفسیر المیزان می‌گویند. هرچه بیشتردر مطالب این‌کتاب غرق شدم، بیشتر با نویسندهٔ موهوم این کتاب آشناتر شدم. سناریست این کتاب، نوشته هایش را طوری طرح ریخته است، تا بازیگران آن، در طول زمان بتوانند به هر شیوه‌ای که خود مایلند، در آن نقش آفرینی‌کنند. مهمترین‌هدف نویسنده دراین کتاب که الله است، جز این نبوده،که فقط نام خود را، درتمام صفحاتِ این کتاب؛ محفوظ بدارد. تا مگر سندیت مطالب ارائه داده شده؛ خدشه دار نشود. اما به هیچ عنوان به نتیجهٔ حاصله از این نوشته ها،که درپایان نمایش برای بیننده برجای می‌گذارد، توجهی نشان نداده است. یکی ازجالب ترین وجوه این کتاب که الله آنرا نوشته است، دراین معناست،که گویا این الله، مدام منتظر این بوده است تا یکی ازبازیگرنش؛ مرتکبت عملی شودتا او، بر اساس آن عمل، برای ادامهٔ نوشته‌های خود، بهانه ای موجه برای طرحی نوداشته باشد. واز اعمال آن بازیگران بدوی، اهدافی پایدار برای همهٔ نوع بشر،دیکته نماید.وگاهی نیزباسرودن افسانه هایی موهوم ازکتابِ دیگرِ خود، که قرنها قبل،به دست یهودیان سپرده است،اوقات بازیگران نو رسیدهٔ خود را ، سامانی دوباره می دهد.

فرزندم! طراحی ذهن‌آدمی در طبیعت، به‌گونه‌ای‌است؛که از واژه‌ها، بر داشته‌های متفاوتی کسب می کند. همین نقص شعوردر اوست،که عده‌ای شیاد را

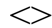
مستعدنموده تا بتوانند از شعور ناپختهٔ نوع بشر، به نفع مطامع خویش سود ببرند. **برهمین اساس است،که متولیان ادیان، درطول زمان، اذهان عموم را برای فهم خدایی نامریی، به طوری تربیت کرده‌اند، تا ذهنیت اقشار نوع بشر، درفهم این کلمه، به تعریفی مشترک نایل آید، وآن اشتراک؛ در شعورِ جمعی، دراین است،که همهٔ امور عالم را خدایی آفریده، تا آنرا به سلیقهٔ شخصی خود اداره کند. خالقان این اوهام، مدعی هستند،که این خداست،که همهٔ هستی را بنا نهاده، تا خود نیزآن را به احکام مستبدانهٔ خود اداره نماید. قرنهاست که متولیان ادیان، با اتلاف انرژی نوع بشر؛ برای حفظ این معنا، شعورانسانی او را منجمد کرده اند.**

فرزندم ! ذهنیت حقیقیِ هرانسانی ازدومنبع تغذیه می‌کند، این منابع،یا منابع تبلیغی هستند، و یا منابع تحقیقی. وقتی خوراک ذهن ملتی، منحصراً منوط به امور تبلیغی شد، قطعا چنین ملتی؛درطول زمان دچار اخلالِ هولناکی در همهٔ امور فرهنگی خود خواهد شد. اما به یاد داشته باش؛ که بیشتر انسانها موجوداتی پویا و هوشمندند.آن دسته ازکسانی که به شعورِ پویا وهوشمند انسانی؛ اهانت روا می‌دارند، باید بدانندکه گذرِ زمان، بزرگترین مُدّرس فهم حقایق است. وهرذهن قبیله‌ای و قومی؛ درطول زمان، به دلیل گسترش بی چون چرای ارتباطات علمی، محکوم به فناست .



سخن ۵۹۵ ...

متولیانِ ادیان ابراهیمی، با ابداع احکامی که مدعی هستند ازخالقی به نام خداست، سعی دارندآفرینش بی مقصدومقصود را درهستی، به طوری موجه جلوه دهند، تابتوانندکثیف ترین فجایع؛ وپلیدترین نیات ممکن را؛ که خودمرتکب می شوند، به نام احکام خدا؛ سرپوش بگذارند. نمونهٔ بارزآن؛ این است؛که به نام محاربه باخدا؛که درطول قرون واعصار، با متوسل شدن به معنای ژرفی که ازآن دراذهان عموم پدید آورده اند؛ به ترور انسانهای غیر خودی مجال یافته اند .صلاح الدین ایوبی؛ در سال ۵۸۷ هجری؛ شهاب الدین سهرودی فیلسوف معروف را بر اساس حکم ارتداد و محاربه با خدا؛ به قتل رساند.



سخن ۵۹۶ ...

یکی از اشکالاتِ سرشارِازجهل جامعهٔ ملایانِ حوزه های دینی ایران ؛ ناشی از این معناست که : چون درطول زمان؛ مخاطبانِ پا منبری آنان را مشتی نادان و زهوار در رفته و بیسواد شکل می دادند، این جماعت با همین پیش فرض فکری؛ امور مملکت و ملت را از سال ۱۳۵۷ به دست گرفتند. این طبیعی است؛ که امروز ملایان حاکم در ایران، از نوع اندیشهٔ قشر تحصیل کردهٔ جامعهٔ ایران وجهان، شوک زده شوند. چراکه هیچ پاسخی به داشته‌های عقلانی ومنطقیِ جامعهٔ تحصیل

کرده ندارند. تصورآنان ازملتِ ایران، تصویرِ دوران صفویه تا قجر است،که از ده میلیون جمعیت آن دوران، شاید دویست هزارنفر؛ سواد خواندن و نوشتن نداشتند، تنهاخود ملایان؛ و ایادی آنها بودند که همهٔ امور خواندن و نوشتن را به عهده داشتند.این جماعت حیله گر؛ امروز درشرایطی قراردارند، تا با ترور شخصیت، و هویتِ تحصیل کرده‌های حقیقی جامعه؛ جایگاه حاکمیت خود را؛ که سالها برای به دست آوردن آن؛ خباثت های کثیفی را مرتکب شده‌اند حفظ نمایند. امروز نه توان دست کشیدن ازعقایدِ فسیل‌ومهملِ کسانی چون ملا محمد باقر،وملا محمد تقی مجلسی لبنانی را دارند، و نه توانِ توسعهٔ شعورِ قرن حاضر را درخود فهم می کنند. اما قربانی اصلی این جهل کلان، جز ملت و فرهنگ ایران، و سرمایه‌های کلان این ممکت، هیچ نیست. و سودِ بی حد و مرزِ ناشی از این حماقت و جهلِ تاریخی نیز؛ جز به جیب ایادی استالین زادگان، راهی به هیچ صندوقی نمی برد، تا مگر درد های بی پایانِ این ملتِ به نکبت نشسته را؛ درمانی باشد. ملت نادان و بیسواد ودرماندهٔ ایران، عموسامِ گاوچران را بیرون کردند، تا میادین شهرهای خودرا؛ برای نمایشات خرس بازان استالین تزئین نمایند.

....

عزیز پدر !

تک سواری می گذشتی از کویر

زنده ای را دید لب تشنه به زیر

گفتش ای کَس!کار تو چون است چون

از چه اش وا مانده ای در خاک و خون

گفتش ای صاحب ؛ مرا نانی بده

مانده ام بی قوت ؛ هان جانی بده

تک سوارش داد نانی و برفت

زنده بنمودش به آنی و برفت

مردک آن می خورد با حرص تمام

تا به آخر ؛ لقمه لقمه ؛ کام کام

بی خبر از خوردِ نان آبش نبود

تشنگی با خوردن نان می فزود

خوردن نانش چه حاصل؛ آب نیست

تشنگی آمد ! مجال و تاب نیست

تشنگی جانش به پیچ و تاب داد

نقشِ مرگی در کلافِ قاب داد

لَه زنان فریاد آبش دم به دم

وا ستاندش از نفس ، شوق علم

تشنگی دَرّانده جان از پیکرش

سوخته در هر لَهی ، جانِ گرش

گر تمنایی به کار جانِ توست

زان تمنا ، نکته ها باید به جست

این خلایق در هوای نان شدند

زان به غفلت غرق آب وآن شدند

آنکه پا اندر ره خوبان نهد

از شکارِ هر بد و خوبی رهد

خوب و بد در کاسهٔ جان تو وش

هر دو مهمانِ سر خوان تو وش

می ندانسته مرواین ره پسر

تا نگردی گنگ درسیر گذر

خام پنداران ؛ تباهی کارشان

عمرشان بر باد و مال و بامشان

ای که درشوقِ کویری می روی

ازکویر و تَش، چه دانی در گری

شیر بی دندان شود جفت شغال

رُو به دندانی رس ای جویای حال

یال و کوپال از پی رُعب کس است

در نهایت این شمایل چون خس است

چنگ و دندان یاب در فهم امور

تا بیابی نکته ها در فهم مور

خَس مباش ای خوش شعورم، حال باش

همنشینِ مردمِ بی قال باش

تا به دندانی و چنگی خوش رسی

پس ببینی زشت های خود بسی

چون رسی بر چنگ و دندان آن شوی

هم نشینِ – شأنِ شاهِ جان شوی

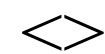
جان تو ، هم شر و هم خیر بقاست

در حریمِ این دو ، خیرت خوش لقاست

از بد و خوب تنت غافل مباش

تا نیفتی در دریغ و آه و کاش

حذر کن از این جماعت شیاد، که به نانی مختصر، آنقدر تشنه ات می کنند تا جان دهی.



سخن ۵۹۷ ...

نادان به آنچه می کند ایمان دارد، وخردمند به آنچه می داند،تردید.

نادان مطیع جهل خویش است؛ اگر نبود، درکهکشانها به دنبالِ خدایی نامریی؛ عمرِ گرانبهای خویش را تباه نمی نمود، تا شعورِ انسانی خود را به فهم این باور موهوم تربیت کند.

خدایی که همچون قداره بندان خیره سیر، چهارسوقِ هستی را، به مَدَدِ اجنهٔ خویش، درکنترل خودگرفته است، تا فقط، با من انسان، نکرده‌های خویش را تمام کند.

اگرآدمی حقیقتاً جاهل نبودند؛ این‌چنین؛ شعورِ انسانی خود را مشغولِ کتابهای مجعولِ خدایی نامریی نمی‌کرد؛ تامنزلت انسانیش به توسط متولیان شیادآن کتابها، به تمسخر گرفته شود .



سخن ۵۹۸ ...

بزرگ ترین خطرادیان، ومتولیان مُبلّغ آن برای نوع بشر، بخصوص برای هویت زنان، دراین‌معناست،که به آنان تفهیم می نمایندکه تنانشان منبع فساداست، این معنا، می‌تواند توسعهٔ شعور را درفرد متوقف نماید، و فرد را، به باوری حقارت آمیز از هویتِ انسانیش بکشد .



سخن ۵۹۹ ...

فرزندم ! تصـورمی کنم، الله نیز با توجه به نوعِ تعالیمش، باید مَسحورِ جاذبه های جنسـی زنان باشد، که برای مهارکردن مردانِ مخلوقِ خود، تمامی وعده های آخرتش را، بر مبانی هویتِ جنسـی زنان تحکیم بخشیده است. و در بند

بندِ کتابهای مُقدسِ خود، وعده ای جز اهداءِ آلت تناسـلی زنان، هیچ تشویقی مرحمت نفرموده اند . این موجود نامریی، زمین و زمان را به هم می دوزد، تا منِ انسـان را متقاعد نماید،که اگر کودکی سـر به راه و مطیع باشـم ، مرا در دریایی از آب نازِ مهبل زنان شـناور خواهد کرد. حذرکن فرزند ! کتابی که ترا به نادانی هدایت می کند، کرامت انسانیت را به آتش خواهدکشید .



سخن ۶۰۰ ...

فرزند ! آنان که به قوتِ ذهنِ انسانی خود، داشته های دین را به زیرکشیده اند، به بی محتواییِ موجودیتی متورم به نامِ کتاب مقدس پی برده اند. عوامِ دلبسته را، وخواص وابسته را، شعوری به تحلیل امورنیست. چراکه، شعورِتحلیلی؛ مطالعاتِ به نظم کشیده شده می طلبد،که رنجی کلان درپی دارد. اگرترا فهمی به این امور نباشد، نااهلان دین مدار، باتوسل به تعصب، ترا در فهمِ حقیقت انسانیت، کور خواهند کرد.

به خاطربسپار فرزند! اگرفرصتی حاصل شود، تا تو نور دیده‌ام؛ این مردمِ بغایت نادان را، به اهداءِ شعوری مفتخرکنی ، به لحظه ای، درابله پنداشتن تو تردید نخواهندکرد. اما اگر، برسَر دَرگودالِ جهنمی، نام الله را حک کنی، همین جماعتِ بیشعور، برای پیشی گرفتن ازهم؛ برای دخول به آن مکان، شکمِ یکدیگر را پاره خواهندکرد.

فرزندم! داشتن توهم برای ادامهٔ حیات، بسی راحت تر از فهم حقیقتِ زندگی است. این جماعت منجمد را؛ جز به شرارهٔ اجاقِ اللهی،که هیچ تعریفِ عقلانی ازآن در ذهن ندارند، نمی توان به مایع تبدیل کرد. حضورِ حیاتِ یکبارمصرف

خودرا؛ که قرینِ کرامتِ انسانی شده است؛ بیهوده حراج این جماعت مکن،که این جماعتِ خُصیه باز وحَصیله نواز؛ جز به کَرَمِ آلتِ تناسلی خویش، هیچ اوزانی و گِرمی درجانشان به شکل نمی نشیند .



سخن ۶۰۱ ...

فرزند ! قواعد اسلام وادیان ابراهیمی، بخاطر نوع تعالیم و پیامهایی که در کتابهای آنان قیدشده‌است؛ بطورقطع؛ یک ایدئولوژی امپریالیستی است، که توانسته با نقابی معنوی تا امروز بقای خود را به بخش وسیعی ازجهان تحمیل نماید. **تاریخ؛ گواه مدغن و متقنی براین حقیقت انکار ناپذیراست که ادیان ابراهیمی، به همت شیادان زبردست خود، با جذبِ شیفتگان به امور ترور، مقاصد مجموعهٔ خود را تحکیم می بخشد. و شیفتگان به خود را،در مصادرهٔ جان ومال غیرخودی ها آزاد می‌گذارد، تا شیفته گانش،تردیدی در شراکت پدرِآسمانی خود، به خود راه ندهند . این جماعت شیفتهٔ الله، هرعمل کثیفی را در زمین، مرتکب می شنود، و آن اعمال شنیع را نیز به توسط مفسران کلاش خود و به کمک احکام الله موجه جلوه می دهند. خدایان این ادیان؛ به توسط همین شَرخَرهای نابکارِ زمینی،که مشمول خاخام ها و کشیشان وملایان می شود، سعی دارد، همهٔ مطالبات مدعی خود را؛ درکمال بی رحمی از مخلوات زمینی وصول نماید.**

فرزندم ! تا زمانی که راهی نیافته ایم تا دارندگان ایمان به الله را، به نوعی به دوستداران انسانها و هستی مبدل کنیم، جهان؛ بی هیچ تردیدی روی خوش نخواهد دید. یقین کن؛ آن خدایی که مدام سعی دارد برای اثباتِ حضورِ خود در زمین ، به داغ و درفش و خنجر متوسل شود، قطعا فجایع غیر قابل تصوری به

کمکِ متولیان خود در زمین مرتکب خواهد شد. **هر مکتبی که مدعی بخشیدنِ ایده آل ها به توست، لذت زندگی یک بار مصرفِ ترا در تو،خواهد کُشت.**

فرزندم! هراندیشه ای را که نمی گذارند تا اورا به نقد بکشی، توهین به شعورِ والای انسانی توست. حقیقت، در خود توست، اگرتو، درکشف وفهمِ خویش عاجز نشوی. ملت ایران، بیشتر دوست دارند شعار بدهند؛ تا شعوری درآنان کاشته شود. مبادا دمخور این جمات شعور ازکف داده شوی،که سرآمد دروغگویان جهانند .



سخن ۶۰۲ ...

فرزندم به یاد بسپار! که انسان؛ با تحقیرخود در مقابل موجودی ذهنی به نام خدا؛ حقیقتِ یک بار مصرفِ خود را در این هستیِ مغشوش و انکار می کند، تا مگر شعورِ صغیرِ خویش را در فهمِ این خلقتِ غیر قابل انکار، موجه جلوه دهد.آن خدایی که ذهن آدمی ها خلق کرده است، هیچ زمان نه می تواند، و نه خواهد توانست،که بردردهای ناتمام او درمانی باشد.

بیماری شعورِ اغناء نشدهٔ این آدمیان، هیچ زمان آنان را برای فهمِ حقیقتِ مرگ، آسوده نخواهد گذاشت. با خود بیاموز؛ تا ترس ازمرگ را، با اندوه مُردن ؛ معاوضه کنی، تا شاید بتوانی حقیقت زندگی کردنت را، در این خلقت بیهوده، فهم نمایی. **معابد و پرستشگاه های جور وا جوری که به دست آدمهایِ جاهل بنا شده است ، شعورِانسانی تو را به بردگی خود می خوانند .**



سخن ۶۰۳...

فرزندم ! تردیدی نیست که در طولِ تاریخ ،کثرتِ متولیان شیادِ دین ، با سُلطه؛ و ایجادِ خویش آوندی برروی ژن های معیوبِ ذهنِ نوع بشر، بخت بیشتری برای تکثیرِ عقایدِ خود در اذهان عموم داشتند. وآن دسته از متفکرینِ در قِلّت مانده ؛که ازخنثی کنندگانِ انگیزه های جنایتکارانه آنان هستند، باتوسل به هوش تربیت شدهٔ خود؛ همواره سعی داشتند ودارند، تا با ارائهٔ شواهد قطعی علمی، جامعه را به کسبِ شعوری تحلیلی هدایت کنند .

فرزند ! این سخن،که خدا، فقط انگیزهٔ نیکی کردن را ؛ به مخلوقاتِ خود مشق می کند، مهمل ترین سخنی است که متولیان ادیان در اذهانِ عموم ؛ باب کرده اند. تا بدین وسیله؛ بتوانند در سایهٔ اشاعهٔ چنین افهامِ شرورانه ای؛ شرارتهای ناتمام خود را ؛ سامان بخشند.

خدا، باتفویض اعمال شرورانه به متولیان مُدعی تعالیم خیرخواهانه، آنان را در شرارتهای بی حَد خود، آزاد گذاشته است، تامگرحضورِ غاصبانهٔ خود را در زمین تحکیم بخشد. خدایان ابراهیمی؛ آنجاکه پای منافع خودشان به میان می آید،تحت هیچ شرایطی، ازخطای مخلوقاتِ مدعی آفریدهٔ خود؛ قدمی به پَس نمی گذارند. اما همین خدایان، قویاً انتظار دارندکه مخلوقاتشان ؛ بی کم کاست، شعور پرورش یافتهٔ خود را بر اعمالِ جنایاتکارانهٔ او مسدود کنند.

در بی خردی خدایان ابراهیمی همین بس،که آدم وحوا را، طبق مندرجاتِ متونِ دینی خود آنان ، به جرم تناولِ سیبی یا گندمی از بهشت می راند،که خودنیز درنقصِ شعورِخلقتِ اینِ مخلوق؛ نقش اساسی داشته، و دیگر بار در زمین

، به هِمّت داغ و درفش و چوب و چماقِ پیامبرانش، فرزندانِ همان آدم و حوا را به بهشتی فرا می خواند که با خِفت ، پدر و مادرش را از آن مکان بیرون کرده است.

آن خدایی که یک خطای مخلوقِ خود را دربهشت ،که این خطا نیز ناشی از کاستی خلقت خود اوست در آفرینش این مخلوق ،تحمل نکرده است، چگونه می تواندگناهان کثیرهٔ اولاد وعشیرهٔ آن آدم و حوا را در زمین مشمول بخشش خویش قرار دهد. یا این خدا مجنون است، و یا خلقت بیکرانش به شعوری بالغانه مزین نشده است .

فرزندم! تنها وسیله ای که درطول زمان؛ شرارتِ آدمیان را تقویت می کند، به خاموشی کشاندنِ شعورِ چرایی‌های در ذهن آنان است. تزریق توهمات به شعورِ آدمیان، بهترین گزینه برای سیراب کردن ذهن آنهاست.که این رسالت مهم را نیز، جز کتب متولیان ادیانِ ابراهیمی، هیچ کتابی پایه گذاری نکرده است .

بی تردید؛ تازمانی که جوامع بشری؛ برای امورِ غیراخلاقی وعقلانی خود؛ به متونِ مقدس متوسل می شوند؛ هیچ زمان روی سعادت نخواهد دید .

آن خدایی که باتوسل به احکام بدون، پشتوانهٔ وشواهد علمی خود، شعورِ سرشار از چرایی انسانهای متعالی را آلودهٔ ارتداد می کند، به استقلالِ کرامتِ انسانی انسانها، روی خوش نشان نخواهد داد .

متولیان ادیان ابراهیمی،برای اخته کردن بالغانِ شعور؛ عقل را در فهم چرایی ها، ناقص می دانند، درحالی که خود، با توسل به اَدلّه های عقلانی، سعی دارند مهملاتِ آسمانی خود را با هزاران اَدلّهٔ ، به ظرفِ شعورِ آدمیان تحمیل کنند .

فرزندم ! دین مدارانِ شیادِ ادیان، تربیت شان طوری است که وقتی پای منافع اعتقاداتشان به میان می آید ؛ بسیار به قُوّتِ حقیقت یابِ علم ؛ تمایل وصف ناپذیر نشان می دهند. ولی همین که از بحرانِ فشارِگزندهٔ عالمانِ سِمجِ علمی؛ عبور کردند؛ به سرعت ؛ به معتقداتِ پیشینِ خود رجوع می کنند ؛ت اپیروانِ منجمدِ خود را ، به تعالیمِ غیر عقلانی تنها کتابِ موجودشان حفاظت نمایند .

بیاد داشته باش فرزندم ! وقتی کسی؛ یاکسانی به تو پیام می دهندکه یکی در آن بالاست ، که مراقبِ موجودِ میکروسکپی چون تودر زمین است،می خواهند به تو به قبولاندکه توتنها نیستی، و چون تو، تنهایی خود را پذیرفتی ،آنگاه مطیع می شوی، وقتی که مطیع شدی به تو می قبولانند که اگر چنین و چنان کنی بخشیده خواهی شد. این چنین است که می توانند از بردگی سفارشی که ترا به باور آن نشانده اند، سود کلان خویش را ابتیاع کنند. همهٔ آن کسانی که به نوعی درتعالیم خود، مصرانه اطاعت کورکورانهٔ ما را به ماگوش زد می کنند، هرگز با سعادت و تعالی شعورِ انسانی انسانها ، مرتبط نیستند.

دلسوزی متولیان ادیان، برای رساندنِ تو به حقیقت، همانقدر مضحک است، که کسی تو را به همخوابگی با دوشیزهٔ به نام سرطان؛ تشویق کند. مهربانیِ نمایشی این متولیانِ نابکارِ دین، ریشه در زخمی دارد،که چرک آبهٔ متعفن آن، قرنهاست خردورزان دردمندرا مسموم کرده است .

همواره؛ به یاد داشته باش که خدا، و وطن پرستی؛دو عنصر هولناک شکست ناپذیری هستند،که می توانند فجیع ترین جنایات را در جهان؛ بدون پاسخِ علمی و انسانی به منصهٔ ظهوربرسانند.

به یاد بسپارفرزندم !که جانورِ چَموشِ هر دوی این عناصرِ هولناک، جز به دست متولیان دین و سیاست، تحریک پذیرنیست. بدان! وطنِ تو؛ جایی است که درآنجا حرمتِ شعورِانسانی تو را پاس می دارند. و هوش باش به زمانی که می خواهند ترا خدایی بدهند ؛ مراقب باش تا چماقی در دستهای او داده نشده باشد.



سخن ۶۰۴ ...

دوست من ! شما قویاً قفلِ این مطلب هستید که خداوند اکمل امور در هستی است .و بر همهٔ هستی قادر و دانا و حکیم وآگاه است . و برهمهٔ بود و نبود عالم و هستی ، عِلم و تسلط تمام وکمال دارد. این سلطه خداوند، نه تنها مشمول گذشتهٔ تمامی هستی در آفرینش می شود ، بلکه حال و آینده را نیز در حیطهٔ ارادهٔ خود دارد.

سئوال من از شما این است، آن خداوندی که شما چنین صفاتی به اونسبت می دهید چرا آدم و حوا را از بهشت بیرون کرد ، مگر این خداوند ، با توصیفاتی که شما از او ارائه می دهید نمی دانسته که آدم و حوا بعد از خلقت، از میوهٔ

ممنوعهٔ خواهند خورد ؟ واگر می دانست، چرا آنان را مورد غضبِ خود قرار داد و این دو را از بهشت بیرون کرده؟ وشیطان را نیز مورد لعن خود قرار داده، شیطانی که خود اوخالقش بوده، و باید از همهٔ کم کیف آفرینش شیطان نیز مطلع بوده باشد . و باز در جایی از قران آمده که الله به فرشته گانش گفته که من این موجود را برای زندگی در زمین آفریده ام. این تناقض بیان درقرآن ومتون دینی، خودگواه بزرگی بر سردگمی الله برای توضیح خلقت انسان است .

به یاد داشته باشیدکه عنوان کردن معنایی چون تقدیر و مشیت وقضا وقدرهم به شعور انسانی من فرو نمی رود. من دلایل عقلانی می خواهم تا با شعورِ انسانی خود مفاصا حساب کنم .

شما بهترین کاری که می توانید بکنید این است،که سعی کنید، با خدایتان، که به اندازهٔ خودتان است ، غول چراغ جادو را نترسانید.



سخن ۶۰۵ ...

عزیز پدر! این ازعجایب شعورِ بیشترِ پیروان ادیان ابراهیمی است،که هیچ زمان ؛کوچکترین تمایلی به فهمِ منبع ومنشاء متونِ مقدسِ دینی خود ابراز نمی کند، اما به محضِ به خطر افتادنِ منافعِ شخصیشان، با توسل به نوعِ تعلیماتِ مندرجِ در آن متونِ ، چنان مدعی حقوق از دست رفته خود می شوند، که گویی خدایشان

همین چند لحظه پیش، مجوز احراز حقوقشان را به پشتوانهٔ مندرجاتِ احکامِ درآن کتب ؛ به مُهرخویش؛ مَمهُور کرده . تا آنان را به حقوق ، تحت ادعایشان هدایت کند .

فرزندم مراقب باش ! وقتی نمی توانی توانایی های خودت را کشف و بار ور کنی، یقیناً مجبور خواهی شد تا دروغهای دیگران را عبادت کنی .



سخن ۶۰۶ ...

فرزندم !محکمهٔ حُکامِ دینی، تنها محکمه ای است که می‌تواند تو را در هر شرایطی ، بدون ارائهٔ هرمدرک مستدلی مورد تفتیشِ بی جوابِ خود قرار دهد.

حذر کن؛ ازمحکمه ای که قاضی آن، سر لوحهٔ قضاوتِ خود را به دست دربان محکمه سپرده است .

فرزندم ! من ، موجودی هستم که در میان احتمال ۱۰ میلیون اسپرم قابل خلقت، با به قتل رساندن ۹۹۹۹۹۹۹۹ برادر و خواهرانم درگذرگاه مهبلی، درزهدانِ مبارکِ زنی،ب ه شمایل انسانی خود بنشینم ، تا مگر کرامتِ حیاتِ انسانیم را در خاک فهم کنم. این طبیعی است که اجازه نخواهم داد تاکسی ازآسمانها بیاید، تا مرا، راه رسم زندگی کردن تعلیم دهد .



سخن ۶۰۷ ...

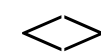
عزیز پدر ! اگر کوچک باشی ، همه را بزرگ خواهی دید . واگر بزرگ باشی همه را کوچک می بینی . پس سعی کن همان باشی که هستی ؛ تا بتوانی هم قواره های خود را درست تشخیص دهی و هم قوارۀ دیگران را . بدترین درد این است که: با سه گروه همنشین شوی

۱–دسته ای که به هیچ وجه نمی فهمند که فهمی هم هست .

۲– دسته ای که علمشان را از طریق امور تبلیغی کسب کرده اند، نه منابع تحقیقی

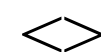
۳– ودسته ای که می فهمند، اما منافعشان آنها را نفهم نگه می دارد .

این دسته آخری از همه خطرناک ترهستند، چراکه : خودشان را به عمد بخواب زده اند. بیدار کردن این دسته امری نا ممکن است .



سخن ۶۰۸ ...

آنان که شعار را، با شعور، اشتباه می گیرند، هیچ زمان نمی توانند به عاطفه و عقلی سلیم تجهیز شوند. گاهی ترس، ما را از مصاحبت با فاضلان باز می دارد. لااقل اگر شعوری به درک فاضلانت نیست، با به فضاحت کشیدن خود، خصلتِ حیوانیت را تقویت نکن .



سخن ۶۰۹ ...

فرزندم ! یقین کن که هیچ گوساله ای به غزالی خرامنده مبدل نخواهد شد . آموختم که گوساله گان را؛ جز به سکنا در طویله نباید تعلیم داد. و غزالان خوش خرام را جز به فهم چمنزاران هدایت نباید کرد .

سخت است فرزند ! برای هنرمندی که هنری دارد ولی استبداد و قداره بندان تاریخ، نمی گذارند تا هنرمند، برای هنرِخویش مخاطبی داشته باشد. هنرمند، به شوق تشوقی دل خوش است، اگر این دلخوشی از او زِدوده شود ، به دُودی بی خاصیت مبدل خواهد شد.

هرزمان که پایه های ایدئولوژی حاکمیتی در جامعه بر مبانی اصولِ عقلانی استوار نباشد، بطور قطع، پریشانی شعورِ ادبی و فلسفی در چنین جامعه ای، به شکل خواهد نشست.درست مانند حاکمان دوران صفویه و قجر و جمهوری اسلامی جامعۀ امروز من، با ادعای داشتن فرهنگ اسلامی؛ قویا ،سلامتِ اخلاقِ ادبی و فلسفی جامعه را ؛به خطری مهلک سوق داده است، وعالمان صاحب شعوررا، و خادمان بالغ ادب را ؛با دلایلی مبتنی بر فقهی فسیل، که ریشه در دل الله دارد ، به سردرگمی منجمدی مبتلا کرده است. همین فضاحت، به نوعی دیگر؛ دردوران پهلوی نیز متداول بود. تا زمانی که این ملت، برمحمدوآل اوصلوات می فرستند، صراط نجاتِ خویش را نخواهند یافت. بزرگترین دشمن اسلام، خودِقرآن است ،

مشروط به اینکه معتقدانِ به این کتاب به راستی بدانند،که دراین کتاب چه ها نوشته شده است،آن روز اسلام خیلی زود به پایان خواهد رسید. به خاطر بسپار فرزندم ! فهم کلام الله، با تفسیر دکان داران شیاد دین، هیچ زمان نخواهد گذاشت تا تو ،به حقیقت آنچه درقرآن درج شده است پی ببری .



سخن ۶۱۰...

ذهنِ آدمِ جاهل، برای فهم معماهای موجودِدرخلقت تربیت نشده است، برای همین ، با ایجاد پرستشگاهای متعدد برای پرستش خدایان خود؛ سعی دارد با توجیه کردن هرسئوالی ، شعور درماندهٔ خود را از هرتوضیحی خلاص می کنند .

اما ذهن انسانهای هوشمند، لبریز از رمز و راز خلقت است، به خاطر وجودِ همین شعورتوسعه یافته درآنهاست که جزسکوت،کاری ازآنان ساخته نیست .



سخن ۶۱۱ ...

فرزندم ! این پرسشِ کلیشه ای آدمیان؛ درخصوصِ موجودی به نام خدا و الله، یکی از رِقّت انگیزترین صفاتِ ناعلاج اوست.

فرزندم! قوی ترین آتائیست و خدانا باورِ درخلقت؛ خودِالله است. نه منِ موجودِ هوشمندِ سرشار ازسئوال و رمز و راز.وقتی خودِ الله؛ مصرانه سعی دارد

دیگرخدایان را به نفع خویش نفی کند، چگونه ازمنِ انسان هوشمند می خواهدکه فقط اورا باورکنم. خدایی که مدام سعی دارد دریچهٔ قلب مرا برای ورود خود گشادتر نماید، قطعاً فهمی به کرامت انسانی من نخواهد داشت. الله،فقط با قوانین خود زندگی می کند، نه با رنجهای ناتمامِ منِ انسان دردمند، ومدام سعی دارد آن قوانین را، درهوش روبه تکامل انسانی من فرونماید. آن خدایی که مدام سعی دارد؛ وجود خود را از پاسخ به هوشمندان معاف کند. چگونه قادر است منطق حضور خویش را درخلقت به اثبات برساند. بزرگترین تناقض موجود؛ برای اثبات خدا، حضور خود او در مقابل خود اوست .

فرزندم ! اگر انسانها به شعوری تربیت شده تجهیز شوند، به خوبی تمیز خواهند داد، که بعضی ازآدمها وعناصر در و برآنان، شریک سرگذشت اوهستند، اما نه اجین سرنوشت او. مراقب کسانی باش که درکتاب سرگذشت تو رقم خورده اند، تا مبادا سرنوشتِ تو را تباه نکند .



سخن ۶۱۲ ...

نوهٔ گُلم ! بعضی ها آنقدر ابله اند که ذهن فاقد سئوال آنان لبریز از غرور است. و به آنها اجازه نمی دهد تا شعارهایشان را به شعور مبدل کنند، وهمواره توقع دارند، آن کسانی که اجازه ورود به حریمشان را یافته اند مَدّاح دست به سینهٔ

بی چون چرای آنان باشند. **احمق، حماقتش را ستایش می کند و عاقل ، به شعور خویش تربیت دارد .**

<>

سخن ۶۱۳ ...

عزیز پدر ! پشت هیچ مُهمَلی رازی نهان نشده است ،جز خودِ مهمل . راز را جایی جستجو کن که نازی درآن نهان شده باشد.

<>

سخن ۶۱۴ ...

فرزندم ! هرمکتبی که در قفای خود شمشیری نهان کرده است؛ هیچ زمان مجالی به بانوی فهم نخواهد داد. اگر می خواهی به وسعت شعورِآدمیان دست یابی،کافیست ،چند معانی گزیده را در اذهانشان تخلیه کنی. آنگاه به وسعت داشته هایشان فهیم خواهی شد .

<>

سخن ۶۱۵ ...

کلامِ شایسته؛ همچون روغنی بر چراغِ شعوراست، مشروط به اینکه در روشن کردن فتیلۀ آن، به تبحری انسانی تجهیز شوی. میان آنچه من می فهمم ؛ وآنچه تو

می دانی بقدر مویی فاصله وجود دارد، اگر به باور انسانی یقین داری، پس سعی کن تا من به بضاعت کمِ خویش ،باور بلندِ ترا یاری دهم .



سخن ۶۱۶ ...

دوست عزیز! درکمال تاسف، عدهٔ کثیری از مردم، به دلیل اشکالات بنیادی در سخت افزارهای ذهنیشان، دچارمشکلات شعوری هستند، به خاطرهمین نقص فنی است که نصب هر نرم افزاری در ذهن آنان امری بیهوده و بی ثمر به نظرمی رسد. شما نمی توانید به پیروی ازاستدلالاتِ مُتکی به قیاس،ا عتبارِ کلامتان را موثق جلوه دهید.کام جویی انسانِ هوشمند از شعورِتربیت شده او، دراین معناست؛که تحت هیچ شرایطی نمی پذیرد،که بعداز مرگ، جایی برای او تدارک دیده شده است،تا او؛ نکرده های خود را درآن مکان به سامان برساند. به شما توصیه می کنم ،تا می توانید از عمر یک بار مصرف خود، به نحو صحیح انسانی استفاده نمائید.که دیگرنه به این جهان، بلکه به هیچ جهان دیگری بازنخواهیدگشت.تا نکرده های خود را در آن جهان تمام کنید. یقین کنیدکه شما اِسپِرمی هستید؛ که تاریخِ مصرفتان درهمین کرهٔزمین برای همیشه تمام شده است. گویا نمی دانیدکه هر استدلالی بنیادی که متکی به قیاس باشد، فاقد اعتبار است. شما باورمندانِ به خدایان ابراهیمی، اعتقاد داریدکه همهٔ خوب ها به بهشت خواهند رفت، وهمهٔ بدها به جهنم . (بی آنکه معیاری منطقی برای خوب ها و بدها داشته باشید)

اما من خوب خواهم ماند، تا بمیرم.

وچون خوب بمانم و بمیرم ؛ بی تردید؛ بدون اعتقاد به خدایان ابراهیمی، اعمال نیک من ، بدون هیچ تردید مرا به بهشتی که شما مدعی وجود او در هستیُ هست؛ هستید خواهد کشاند.

دوست عزیزم ! شعورِ انسانی خود را در فهمِ این معنا قویاً فعال کنید .

وقتی منِ انسان، بهشت وجهنم این خدایان را تائید نمی کنم، در این معاملهٔ یک طرفه،که طرف مقابل من خدای توست، چگونه می تواند کالای ناخواستهٔ خود را به زوربه من تحمیل نماید؛که شعورِانسانی من به فهم آن کالا قادر نیست. آن هم، خدایی که تو، مدعی عدلِ بیکران اودرهستی هست، هستی.چنین خدایی چگونه می تواند با اِعمال ناعادلانهٔ خود در معاملهٔ بامن، حضورمرا در پیشگاه خود توضیح دهد؟که خود را دانا و حکیم و توانا و قادر نام داده است. و مرا به معاملهٔ یک طرفه ای اجبار کند،ک ه رضایت من دراین معامله وجود ندارد.آن خدایی که درخلقت خود نتوانسته است، شعورِ مخلوقی چون مرا، به استدلالی مُتقن برای وجودِ عینی خود درهستی تجهیزکند، چگونه می تواند حکمی برای تنبیه چنین مخلوقی هوشمند، درکتبی که شیادان تاریخ رقم زده اند استوار نماید.اگر او، رحیم و رحمان وقادر وچه وچه وچه هست، یقین دارم ؛که به خاطرآبروی خود نیز که شده است، باتوجهی وعاقلانه هوشمندانه ای؛ به سخنانم گوش فراخواهد سپرد. واگرغیر از این باشد، چه خرسندم که عمر یک بار مصرف خودم را به

عبادتِ جَبّاری خون آشام تلف نکرده ام. **دوست من! خود او، خالق همهٔ من است. خالقی که مخلوقی را به نقصی خلق می کند، چه ادعایی ازآن مخلوق می تواند داشته باشد؟**

دوست عزیز ! شما در باب اخلاقِ دینی بسیارمی گوئید. اگرهمهٔ کتب ادیانِ ابراهیمی را خوانده باشید، خواهید دیدکه این کتب، مبانی اخلاق را بصورت تکه تکه وگسیخته ازهم، درخلالِ نوشته ها ودستورات هولناک خدایشان، باگزیش ویژه و مصلحتی گنجانده است، تامگر دیگر احکامِ شَرُورانهٔ خود را در این کتب موجه جلوه دهد .

چرا باید با تعصبی غیرعقلانی، با نادیده گرفتنِ جنبه های غیراخلاقی کتب ادیان ابراهیمی، اخلاقیاتِ ریاکارانهٔ این کتب را باور کنیم ؟ شما بارها به بنده فرموده اید؛ که آن بخش هایی از کتب دینی را که غیر اخلاقی هستند، ازمتون دینی خودکنار گذاشته اید . این سخن مغلطه ای بیش نیست .

زهی تصور باطل .

سئوال من از شما این است ، مگر شما نمی گوئید تمامی این نوشته ها وکتب دینی، بدون چون چرا، از طرف خدایی ابدی وازلی به پیامبرانش نازل شده است؟ اگر چنین است، شما به عنوان کسی که خود را بندهٔ همان خدا می دانید، چگونه به خودتان اجازه می دهید که بخش هایی از نوشته های خدایی را که او را ابدی

وازلی می دانید نادیده بگیرید. و با حذفِ بخشهایی ازکتاب خدایتان، کلام اورا به سَلایق شخصی خود، مشمول مرور زمان کنید ؟

دوست عزیزم! درطول تاریخ ، غرور احمقانهٔ توام با تعصبِ نوع بشر؛ به پشتوانهٔ حیله های متولیان ادیان، تنها ابزاری بوده است که نوع بشر را در فهم حقایق به غفلت نشانده است .

خدایی که توستایش می کنی، موجودی زود باور و ساده لوحی است ،که به توبه ای ،که بیشتر برای تحکیم حضورِخود اوست، همهٔ جنایات ارتکابی مخلوق خود را به استغاثه ای مورد عفو خودقرار می دهد.درحالی که خدای اخلاق مدارِمن، تحتِ هیچ شرایطی ازگناه هانِ ارتکابی من چشم نمی پوشد، و شعورِ انسانی مرا،طوری طراحی کرده است،که تحت هیچ شرایطی، قادرنیستم مرتکب جنایاتی شوم؛ تاحقوق انسانی همنوعانم را، و موجودات عالم را نادیده بگیرم .

خدای من ! مرا طوری مهندسی کرده است؛ که باتَوسّل به مبانی اخلاقِ انسانی درخود، درزندانِ شعورِ انسانی خویش گرفتارم ودرمانده، نه درسروده های کتب واحکام آن خدایی که هرزمان، به مصلحتی تفسیر می شود.

من چگونه می توانم خدائی را ستایش کنم، که با ساده لوحی احمقانه ای، که به تزویز توبه ای تزئین شده است، اعمال جنایت بار باورمندانش را نادیده انگارم، وهمهٔ جنایات آنان را به وعدهٔ بهشتی موهوم نادیده بگیرم ؟

ذهنی که خدای تو اشغال کرده است، جایی برای معنویت وشعور انسانی باقی نگذاشته است. بدانیدکه هیچ راهی برای توقفِ جنایاتِ بشری، که به دستِ باورمندان خدای تو در زمین شکل گرفته است، هیچ درمانی وجود ندارد .

یقین کنید که انسانها وکرهٔ زمین، جزبه توسطِ هوشمندان مُحَقّق راه به جایی نخواهدبرد، یقین کنید تا امروز؛ محتویات کتب ادیان، هیچ گرهٔ ناگشوده ای را از شعورِ ناقص انسانهای دردمند باز نکرده است، مگر به درد نشاندن آنها.

اگر شما مخترع واکسن جزام را می پرستیدید، مراتب بیشتر مورد احترام جماعت شعورمدار قرار می گرفتید تا خدایی که ترا به حیلهٔ بهشتی، به پرستیدن خود وا داشته است .

بدانید ! رُعبی که تا امروز، خدایان ابراهیمی به توسط متولیان شیاد وآدمخور خود؛ درجانِ انسانها رخنه داده است، آنان را از هرتحلیل وتعقل انسانی بازداشته است .

شما نمی توانید ونیاموخته اید ؛ تاخدایی را دوست بداریدکه رُعب های جان انسانی شما را به نشاطی انسانی مبدل کند. **خدای شما، قداره بندی است ؛که چهارسوقِ هستی را به توسطِ اَجنّه و فرشته گانِ موهوم و بی هویتِ خود قُرُق کرده است، تا ازمنِ انسان، باجِ حضورِ موهومِ خود را به شنیع ترین شکل ممکن به توسط متولیانش مطالبه نماید .**

اگر می خواهید خدایی هم داشته باشید، بروید و خدایی را دوست بداریدکه کرامتِ انسانی شما را، شریکِ خلقتِ بی همتایِ خود کرده است. نه این که شما را به الفاظی چون بندهٔ من ، مورد خطاب قرار دهد .

دوست من ! عقایدی که با منطقِ انسانی سازگای ندارد، جز به پاسخی دندان شکن ؛ هیچ نباید گفت. داشتن منطق استدلالی، ابزاری ست،که بیشعورانِ تاریخ را رسوا می کند.



سخن ۶۱۷ ...

عزیزپدر ! تا زمانی که آدمها برای همیشه جسارتِ تَرکِ خدا را به خود نداده اند، نخواهند توانست؛ به معنای حقیقی خود، دست یابند. حیات زمینی، موهبتی است که درآن حسی بس قوی وجوددارد. اگردرتو؛شعورِکشف آن حس تکامل یابد، هیچ خدایی نمی تواندترا به بندگی خودگرفتارکند.خدا،قوی ترین مُسَکّنی است که باشناورکردن خوددرذهن آدمها، ترسهای بی پایان آنان را سر پوش می گذارد.**هیچ دیکتاتوری! بدون احساس توهم ؛ نمی تواند امنیت خودراتضمین کند. دیکتاتور؛به رشدوتعالی نمی اندیشد، به ابزاری می اندیشدتادرسایهٔ آن ، امنیتِ توهم خود را به حقیقت بنشاند .**

وقتی هنوز وسوسه گری ، به نام دین ، وجود دارد ، توهیچ زمان نخواهی توانست تا خویش را از حقارتی که دچارت کرده اند خلاص شوی .

ملتی که به سادگی تهییج و به هیجان کشیده می شوند، بطورقطع، هوش تحلیلیِ و خرد انسانی خود را به بندکشیده است. **دنیا را نابالغان پَست و قاتلان بل بلفطره اشغال کرده اند، که همه نیز درلباس سیاست مدارانِ مکار ودروغگو و متولیان شیاد دین اند ،که با هم دستی هم ، نابودی جهان و بشریت را رقم زده اند.گوشه ای اختیارکن تا نجوای انسانیت را در جان خویش فهم کنی .**



سخن ۶۱۸ ...

فرزندم ! بهترین شیوه ای که ترا به کنترل دیگران عادت می دهد، در این معناست،که توباشهامت در مقابلِ سئوالهای ممنوعهٔ آنان سکوت کنی. پر خاشگران؛ اهدافی جز به پنهان کشیدن نیات پلید خویش هیچ ندارند. آنان که به حیلهٔ پرخاشگری، به هویت آدمی خویش نظم می بخشند؛ می خواهند ترا درچنتهٔ اسارت بارِ خود، ذلیل کنند. توآرام باش! تا قوت آرامشت، هیولای جهل آنان را رام کند. بدان فرزند!که بهترین کُنترل خشم، احمق پنداشتن خودتان است.



سخن ۶۱۹ ...

فرزندم ؛ نوهٔ عزیزیم! به هوش باش که هستند کسانی که؛ ساده لوحی می خواهند! تا تمایلاتِ از پیش معیین شدهٔ آنان را سرویس دهد.خود را به هیچ قیمتی درمعرض حراج ناکسان قرارمده. که بهای ترا؛ کرامتِ انسانیت به قیمت نشانده

است. من نمی نویسم تاکسی مرا بشناسد فرزند، آنان که برای معرفی خود می نویسند، خود باخته گانی هستند، که در خود، گم گشته اند. من چه باشم وچه نباشم؛ قضاوتِ تاریخ را طلب می کنم، نه فضاهتِ جاهلانِ به قضاوت کشیده شده را. درستی و بهاء هر اثری را تاریخ محک می زند، اگر کسانی چون چراغ شعورِ فردوسی ، بعد از هزارسال در دل ایرانیان شعله ور است، تنهادرسایهٔ این معنا به معنی نشسته است، که جز به خِردی بی تَکّلف درکتابِ بی همتایش، به هیچ نمی اندیشیده است. تاریخ خود، بزرگ ترین قَپان و ترازوی فهمِ حقایق است.



سخن ۶۲۰...

فرزندم ! آدمها تا زمانی که در ذِلتِ فهمِ ازطبیعت غرق بودند، و رعد و باران و زلزله وستارگان وکهکشان ها را نمی شناخت. خدایان، بهترین مونس برای زدودنِ ترسهای آنان بشمارمی رفت. هرچقدرکه دامنهٔ اکتشافات انسانهای وارسته، از طبیعت و هستی بیشترو پیش تر می رود؛ (مشروط به اینکه نابکاران بگذارند) خدایان مجبورندکه هرروز، بیشتراز پیش به دورها رانده شوند. درهرقدم، که رازهای ناشناخته برانسان گشوده می شود، خدایان ،چاره ای ندارند جز این که دَه قدم به واپس خرد انسانها، رانده شوند .



سخن ۶۲۱...

فرزندم ! عزیز پدر ! هیچ دینی را نخواهی یافت ، که با اتحادِ ایدئولوژیکی خود ؛ فسادی میان انسانها و آدمیان ایجاد نکرده باشد .یکی ازبزرگ ترین رموز دین، در این معناست ،که در بیرون ازخود، سر سپردگی خصومت آمیزی خلق می کند، ودردرون خود، سر سپردگی فاقد شعورتربیت می نماید. حیله گرانه ترین سعادتِ دروغینِ بشر را درکتب ادیان می‌توانی جستجو کنی. بدبختی جهان امروز دراین است،که سیاست مداران ریاکار،ب امتولیان دینی کلاش، دَمخور شده اند. تا قوی ترین انگیزه های به فسادکشیدن جهان راتدارک ببینند. اگر اشتهای سیری ناپذیرآمریکا ،انگلیس ، روسیه و دیگران، برای بلعیدن هرچه بیشتر نفت ومنابع دیگرملل نبود، هیچ زمان خمینی را برسرتمدنِ این ملت درماندهٔ سوار نمی کردند. تا بتواند با تهییج شعورِناقصِ ملتی، به پشتوانی رسانه های بین المللی، درزمانی محدود، فریاد صدور انقلابش را درخاورمیانه جار بزند. و بانی غائله ای بس فجیع وفاجعه آمیز درخاورمیانه و بین النهرین بشوند. دخالت های کلان ایادی خمینی درعراق وسوریه، برای ترویج مذهبِ تشیع، بهانه‌ای شد، تاقبایل سنی مذهبِ ثروتمند اعراب سنی منطقه، درسایهٔ اتحاد وسرمایه های کلان نفتی خود،که آنرا نیز به رایگان به غربی ها می سپارند، گروهی آدمخور وآدمکش، به نام داعشی ها را، به میدان کشتار انسانها روانه کردند.که همین گروه نیز، به توسط انگلیس وآمریکا شکل گرفت، برای مقابله با ارتش سوریه، تامنطقه را به خون وآتش

بکشد. از آن سوی نیز، قبایل ثروتمند وعربستانِ یکّه تاز نیز، مصیبتی برجان انسانهای بی طرف نشاندند،که ناگفتنی است.گویی دوباره سعدوقاص ها و مسلیمه ها ازگورتاریخ بدر شده اند، تا جان انسانها را قربانی مکتب خود کنند. و امروز نتیجۀ آن را می بینم فرزند،که چه کودکان بیگناهی ؛که نه از دین می دانند، و نه ازسیاست خبر دارند، چه وحشیانه به دست این قَحبه گان تاریخ؛ سلاخی می شوند. و ریشۀ همۀ این مفسده ها،کسی نیست ؛ جزخمینی هندی زادۀ. که درلباس دین ، به تلافی کشتار نادرشاه، ازتبارِ هِندیش دردهلی نو، سَر از گورِمذهب به درکرده. محمدرضا شاه با همۀ نارسایی ها وتلخی هایی که درحکومتش وجود داشت، مرد مقتدری شده بود (اما نه به اندازۀ رضا شاه)که اروپا وآمریکا را ازخود رنجاند. اوتنهاکسی بودکه قیمت نفت خاورمیانه را در اپیک، تعیین می کرد و همین اقتدار او بودکه دول استعمارگر را، وا داشت؛ تا با استفاده از ضعف فرهنگی ملت ایران، که تکیه برمذهب ودین داشت، باتوطعه های سیاسی واخلال های فرهنگی، سقوطتش را تدارک ببینند.



سخن ۶۲۲ ...

فرزندم ! ایمان راجایی به مصرف می رسانند، که شواهدِ علمی درآن جایگاه حضور ندارد. وقتی بشود با توسل به احساسات تهی از شواهدِ علمی، پای استدلال را لنگ کرد، انتظار نداشته باش که درچنین مکانی؛ ترا به فهمِ شعورانسانی هدایت

کنند.که کسبِ ایمان؛ بسی راحت تر از رسیدن به شَواهد علمی است. تا می توانی خطا ها وگناهان ارتکابیت را، با آئینهٔ دستشویی مُستَراحی که در آن دفع مزاج می کنی درمیان بگذار، که این شیوه به مراتب، شرف دارد به ارتباطی که با مفتیان و ملایان حیله گر دینی دم خورشوی . ترا نصیحت می کنم به این کلام که هرکجا، عبا پوشی و ردِا به تنی می بینی، قین کن،که توطعه ای بس عظیم، برای نابودی شعورِانسانی تو؛ در آن مکان، درحال شکل گرفتن است. آتش سوزی سینما رِکس آبادان، یک ترور دست جمعی از ملتی بود که نمی خواستند انقلاب کنند.که توسط ملایان سال ۵۷ در ایران تدارک دیده شد. نتیجه به قدرت رسیدن دین و مذهب، جز این نیست. یقین دارم که ماکیاول، کتابش را از مبانی و اصول دین مداران ابراهیمی استخراج کرده است .



سخن ۶۲۴ ...

فرزند عزیزم ! باوری قابل شکستن است ،که درکنارش؛ یاوری به نام عقلانیت به تخت نشسته باشد. زن ستیزی، ناشی ازعقدهٔ حقارتِ مردان است . که ازکودکی به توسط متولیان دین و سیاست ، و مدرسین به اصطلاح تربیت؛ درخانواده و آموزش و پرورش، درذهن کودکان این سرزمین تزریق می کنند. اگرزنان را فقط به خاطر اینکه زن هستند دوست بداری ، و به آنها احترام بگذاری، خواهی دیدکه آنان در دوست داشتن تو، لحظه ای درنگ نخواهندکرد . حرمت نهادن به دختران

و زنان، و مقام شامخ آن، تنها ابزاری است ؛که ترا با حقیقت هویت مردانه ات آشنا خواهدکرد. وباز این که ترا، به شناختِ هستی؛ هدایت خواهد نمود. و عادت می کنی، تا در مورد همهٔ امور، به درستی بیندیشی. به یاد بسپار! که هیچ زمان در ارتباط با زنان ودختران؛ خود را به دست هیجاناتِ بیمارگونه نسپاری. کنترل غرایز، عرایض ترا، برزنان، عریض خواهدکرد. فرزندم! زن بَردهٔ تو نیست بلکه، نَردهٔ توست، تا ترا ، درسقوطِ ازایوانِ زندگی درحفاظ کشد .



سخن ۶۲۵ ...

فرزندم ! تودهٔ کثیری هستندکه دوست ندارند با حقیقت کنار بیایند، سعی می کنند تزدیک ترین مکان را برای فرار از فهم حقایق انتخاب کنند. وآن جایی نیست، مگرقلعه ای به نام دین. با وارد شدن به چنین مکانی،آنها برای همیشه از زحمت فکرکردن خلاص می‌شوند.وتمامی مسئولیت های خودرا؛ به شخصی به نام متولی خدا برروی زمین محول می کنند، تا خود را از هر زحمتی خلاص کنند. حتی در مورد فکر کردن، که،چگونه برسرشان، کلاه می گذارند. آدم احمق برای رفع تکلیف، نزدیک ترین مسیر را بدون مقصودی، برای رسیدن به مقصد، انتخاب می کند.این تنها انسانهاهستندکه برای رسیدن به مقصودی،که درمقصدی انتظارآنهارا می کشد؛ دشوارترین راه ممکن را برای رسیدن به هدف برمی گزینند،

تا مبادا خطایی دررسیدن به مقصد مرتکب شوند ؛ تا عمر یک بار مصرف خود را تلف نکرده باشند .



سخن ۶۲۶ ...

فرزندم ! دین ، یکی از قوی ترین ایدئولوژی های دیکتاتوری مبتنی بر سرمایه داری است، که می تواند حمایت گستردهٔ آحادِ ملتی را به حیلهٔ خدا و انبیاء و معصومینِ خود ساخته ، به حفاظت ازخود جلب کند. به خاطرهمین جلب حمایت از توده‌هاست که می تواند هر جنایتی را به وضوح در روز روشن؛ در ملاء عام مرتکب شود، بی آنکه شعورکسی را به اعمالِ فریبکانهٔ خودزخمی نماید. بیاد داشته باش که دین،هیچ زمان نمی تواند، بطور زلال وروشن ؛ امور اخلاقی را ارزیابی نماید، مگر اینکه به طورگزینشی ازمیان نوشته های کتب خود، مقاصد توجیهی مبتنی بردروسِ اخلاق خود را استخراج نماید. عزیزپدر! این فاجعه باراست که روزی شما؛ شعورِ انسانی خود را به نسل قبل خودتان بسپارید. مراقب باشید، تا از شعورِحاضرخود، هیچ کَم نکنی تا باعث رضایت بیشعوری دیگران شوید. مبادا باپنهان کردن حقیقت خود،باعث خرسندی کسی شوی،که شعور انسانی تو، به تمسخرگرفته خواهد شد.عزیزپدر! وقتی به فکرکردن عادت نمودی، یقین کن،که میان تودیگران فرقی بس عمیق به وجود آمده است. بدانکه، تغییر بنیادیِ هرماهیتی، هویتِ اصلی آن ماهیت را دگرگون خواهدکرد. درطبیعت، باز

گرداندنِ هویتِ بنیادیِ هرپدیده ای به ماهیتِ اولیهٔ خود، غیرممکن است. پس بسیارمراقب خودباش، تا با هویتِ بنیادیِ ماهیتِ خویش به درستی رفتارکنی .



سخن ۶۲۷ ...

دوست عزیزم در پاسخ به سئوال به شما باید عرض کنم که : اگر می خواهید نویسنده ای ماندگار، و یاشاعری تمام گردید ،شما را به تشبیه مرحلهٔ سه گانهٔ تکاملی، از میوهٔ تاک ، هدایت می کنم که عبارتند از : در مرحلهٔ نخست باید غوره باشید .ودرمرحلهٔ دوم ، باید به انگور رسیده مبدل شوید، آنگاه که به انگور رسیده مبدل شدید ، وارد مرحلهٔ سومی خواهید شد، و آن مرحله ، دورهٔ مویز شدن شماست. اگر توانستید خود را به مویزی برسانید، سالهای سال، دردکان ادبیات و ادیان؛ بدون‌هرتغییری برجای خواهید ماند. بدانیدکه نه غوره را؛ و نه انگور را، دوامی نیست، سعی کنید مویز باشید؛ تا سالیان سال، بدون هردگردگونی برتارک دکانِ ادبیات، مورد بهره برداری قرار گیرید .



سخن ۶۲۸ ...

فرزندم ! دین، یا هرایدئولوژی حاکم برتفکرِجمعی، می تواند عقیدهٔ جمعی جامعه را درجمیع جهات به نفع خویش مصادره کند. وحاکمیت خود را براساس

تک فکری برجامعه تحمیل نماید. جامعه ای که به این سرطانِ غیرقابل مداوا مبتلا گشت، درتباهی ریشهٔ فرهنگ خویش یقین بایدکند. به یاد بسپار: که اخلاق مدارانِ خدا باورِ بی کتاب، به مراتب افضلند برخداباورانی‌که دروسِ اخلاقِ خویش را ازکتب موجودی به نام خدا یا هر اسم دیگری استخراج می کنند. حتی، اخلاق مداران بی دین نیز، بسی انسان ترازخدا باورمندانِ کتاب دار هستند. فریبِ تَبلیغ خدا باورمندان کتابدار را مخور،که گاهی باکَندنِ جملاتی مبتنی براخلاق ازاوراق کتاب دینی خود، می‌خواهندترا مجاب نمایندکه کتابشان، سرلوحهٔ مشق اخلاق است. هیچ دینی تا امروزمشق اخلاق نکرده است، تاریخ گواهی ست براین مدعا، بخصوص ادیان، ابراهیمی که برای بقای خود، خون هزاران انسانِ بی گناه را تا امروز، روانهٔ خاک کرده است. بخصوص آنجاکه اعمال رذیلانهٔ خودرابا معجزات پیامبرهایشان نیزتوجیه می کنند. اگرآن خدایی که آنها مدعی قدرت او هستند، وجود دارد، فقط برای یک روزخود را به دانشمندان وبزرگان علم امروز نشان بدهد تا به لحظه ای دمار از روزگارش در بیاورند.آن خدایی که متولیان دین به توتعلیم می دهند ؛ آنقدرنادان هستند؛که یکی ازپیامبرانش به نام موسی با عصایش نه تنها رود نیلی را با پانصد مترعرض، ازهم می شکافت، بلکه کفِ به لجن نشسته رود نیل راهم خشک می کند تا سه میلیون طرفدارانش ازآن بگذرند. (توجه کردید سه میلیون عرض کردم) در صورتی که لشکر فرعون، در همان زمان به دنبال طرفداران و خود موسی بوده تا آنان را قتل عام کند. به یاد داشته باش فرزندم !که برای گذشتن این تعداد آدم از یک دالان باریک چقدر زمان

لازم است. برای گذشتن از چنین دالانی لااقل با این تعداد جمعیت ، به همراه البسه وگاو و گوسفند وگاری ولوازم شخصی به یک هفته زمان نیازاست. اماهمین موسی، نمی‌تواند شخص درمانده ای چون فرعونِ بیست و چند ساله راکه بازیچهٔ دست کاهنان معابدمصری بوده است را، به اشارهٔ همان عصا، نابود نماید، تا کاهنان و بقیهٔ جماعت اطرافیان فرعون حساب کارخود را بکنند.یا آن عیسی که مرده را زنده می کند، و معجرات دیگر می نماید، و نابینایان را شفا می دهد، قادر نبوده از میان دوازده تن حَوّاری خود؛ یک نفرخائن را به نام اسخر یوتی ،یا هرنام دیگری راشناسایی کند تا اورا به لژیونرهای رومی تسلیم نکند، تا به صلیبش نکشند. جالب اینجاست که بدانید همین عیسی، طبق نوشته های محققانهٔ استاد حسن عباسی، بانام مستعار سیاوش اوستا، درکتاب آئین اوستا از میترا تا محمد خود، این ناصری زاده را تعلیم یافتهٔ دانشگاه های ایرانی در رشتهٔ پزشکی آن دوران می داند . ویا محمد،که کرهٔ ماه را شقه می‌کند، ومدام با فرشتگانِ آن خدا درتماس است، وبه معراج می رود وبه مهمانی خدا خوانده می شود، هیچ زمان نتوانست توطعه هایی که بر علیه او تدارک دیده می شد را از قبل پیش بینی و خنثی نماید ، وآن خدا نیز با آن فرشتگان کثیرش،که مدام درگرد محمد پرسه می زدند، در این خصوص خبری به محمد نمی رساندند. ویا ازحیله های عایشه وزنان اطرافش و دیگر کسانش سردربیاورد؛که مدام برعلیه رفتارهای محمد توطعه می‌کردند. ومدام ازدست توطعه های زنان و اطرافیان بی شمارش آزرده خاطربود. ویاگم شدن عایشه را دربازگشت ازجنگ با یهودیان مدینه دربیابان، به محمداعلام

نماید. فرزندم! یقین کن ، هراطلاعات سوخته ای می‌تواند شعور انسانی ترا به بازی باخود بکشاند، این مهملات؛ یکی دوتا نیست،تا ترابه فهم همۀآنان هدایت کنم. مراقب آموخته هایت باش ،که مبادا این آموخته ها درتو ؛ به باوری مهلك مبدل شوند . همین الان که این مطالب را برای تو می نویسم ، در کلیۀ کشور هایی که مسلمان بیش از نود گروه تروریستی وجود دارد، از بنگلادش گرفته تا چین و تونس و نیجریه و اماکن دیگرِ مسلمان نشین ،که به نام گروه های جهادی درکار ترور انسانها هستند.که عمده ترین آنها شامل : طالبان ، القاعده ؛ داعش ،اخوان المسلمین، حزب الله، سپاه قدس پاسداران جمهوری اسلامی ایران؛ صحابه، جیش العدل، بوکوهارام. که کارشان جزتخریب وغارت وکشتاروتجاوزبه زنان ودختران هیچ نیست. جالب تر اینکه، داعشی های چند قدم هم جلوترهستند، نه تنهاکشتار وسیعی را در بخش وسیعی ازعراق وسوریه مرتکب می شوند، بلکه خرید وفرش دختران و زنان به اسارت گرفته را نیزدرست مثل زمان محمد ، به اجرا می گذارند. و کنیز و غلام خرید وفروش می کنند. برو فرزندم بر روی یک بلندی بایست و با صدای بلند، شهادت بده که محمد رسول خداست.و علی، ولی آن خدا بر روی زمین است. تا جانت را از دست این آدم کشان حرفه ای و مکار، نجات بدهی.

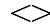


سخن ۶۲۹ ...

فرزندم ! این احمقانه ترین حالت ممکن است که ما محمد را، به عنوان الگویی برای ملاحظات اخلاقی تمامی تاریخ بشری منظورکنیم. مردی که شرم آورترین اعمالِ بشری را؛ در مدینه باپناه دهندگان خود به انجام رساند. و زنان و دختران جوانِ زیادی را در سن کهولت برای هم آغوشی خود انتخاب کرد. این شرم آوراست که آدمها حاضر نیستند شیوۀ خلقت حاضرخود را بدون حضور خدایی مورد تائید قراردهند. ومستعداین معنانیستندکه بدون یک قدرت ماورایی نیزمی‌توان تکامل شعورِ، لازمه را درخودفهم کنند. خدا باورمندان، هیچ شواهد مستدلی برای پشتیبانی ادعای ذهنی خود نمی توانند ارائه دهند؛ که به استدلالی منطقی مردود شناخته نشود . فرزندم ! حکومتی که مبانی ارزش افراد را بر اساسِ باورهای آنان گزینش می کند، هیچ زمان نمی تواند نخبه گان جامعۀ خودرا متمرکزکند. با تنها موجوداتی که نمی توانید زندگی مسالمت آمیزی داشته باشید، حشرات هستند. آدمهای بی شماری هستندکه با تکیه برباورهای بی پایه واساس خود، همان رفتارهایی را مرتکب می شوند،که حشرات بطورغریزی مکرراً به آن اعمال خیز می زنند. فردمحقق، هیچ زمان فریب مُبَلّغ را نمی خورد. بدبخت ملتی که به خاطر باورهای غیرعقلانی ومذهبی، شعورانسانی خود را به حراج نهاده است. امروز خبر موثقی از کسانم از تبریز شنیدم که درکمال تاسف از رفتار مسئولین حکومتی درتبریز سر زده است در حیرتم که این آدمها تا کجا می توانند

در حماقت ناتمام خودغوطه ورباشند. دختر بچه ای دوازده ساله،به نام مهناز در مورخهٔ بیست ونه مهرسال ۱۳۹۳در بیمارستانی به دلیل بیماری ناعلاجی فوت کرده است. که کسان او، از فرقه یا دین بهایی پیروی می کرده است.مسئولان گورستان؛ به اتفاق مسئولین شهرتبریز، با فهم این مطلب، ازدفن این طفل معصوم درقبرستان شهرجلوگبری کرده اند. ودر نهایت والدین این کودک درمانده مجبور شده اند، طفل مرده را به خانه بازگردانند ودرنهایت اجبار، مجبور شده اند او را به خارج از شهر تبریز و به بیابانهای اطراف شهر ببرند و دفن کنند.گویا گورستان بهایی ها را نیزدرتبریز به توسط مسئولین افراطی الله پرست که خود را اشرف مخلوقات می‌دانند تخریب شده است. وجنازه های بهائیان درمانده، بطور پراکنده دربیانهای اطراف شهرتبریز مجوز دفن می گیرند. این درسی است که محمد به پیروان خودسفارش کرده است. که با غیرخودیها هر چه می توانند بکنند. حتی به زنانشان ودخترانشان تجاوزکنند. چنانکه خود او، ویارانش درجنگهای مدینه بایهویان ثروتمندکردند. وبعد ازمحمد هم یارانش با ملل دیگرتحت تصرف خود اعمال نمودند. بجز یک زن، سن مابقی زنان محمد از ۲۵ سال تجاوز نکرده است. هیچ زمان باور مکن که دین می‌تواند ترا به سر مقصدِ مقصود هدایت کند.

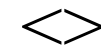
دین تنهاکاری که با تو می‌کند، در این معناست که از تو عنصری خلق می کند، تا تو را مجاب نماید؛ که تو می توانی؛ حریم خصوصی دیگران را جولانگاه متامع امیال خویش کنی، بی آن که هیچ احساس گناهی در جانِ انسانیت باورشود .



سخن ۶۳۰ ...

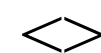
عزیز پدر ! شخصیت های طالبِ تائیدِ اطرافیان، با پنهان کردن هویت شعورِ شخصی خود، سعی دارند ذوق دیگران را درارتباط با خود راضی نگه دارند. ولگردی و وابستگی های عاطفی به این و آن؛ نشان ازگم گشتگی هویت معنوی آدمی است.

انسان بالغ، حریم بلوغ خود را حراج این وآن نمی کند تا تائید دیگران را جلب نماید.همانطور که مخدوش کردن شعورِانسان فهیم، امری ناممکن است، تفهیم شعوربه کسی که ذاتاً فاقد شعور است؛ حماقتی بیش نیست.



سخن ۶۳۱ ...

فرزندم ! درگلدانی که نهالِ حماقت بکارند، محصولی جز میوهٔ جهل به بارنخواهد نشاند. کسی که سخن یک سیاست مدار و یا یک متولی دینی را باور می‌کند، یا احمق است، و یا بی شعور . (صفتِ موجودِ بیشعور را نیز قبلا برایتان تعریف کرده ام)



سخن ۶۳۲ ...

دوست عزیزم ! آدمی اگر به پِلّهٔ حیرت صعود نکند، هیچ زمان نمی تواند به مقام انسانی برسد. باورهایی که درآدمهاکاشته شده است که همهٔ آن باور نیز به یقین نشسته اند، اجازه نمی دهند تا شمایِ صاحب شعور، بتوانید خودتان رادر کاسه ای از حیرتِ فهم، فرو ببرید تا به مقام انسانی دست یابید. اگر به قدرِ ارزنی، به باورهایت شک کنی؛ یقین کن،که دروازهٔ حیرت و شعور، برتو بازخواهد شد. و خواهی دیدکه دنیا و هستی ومعانی ومتعلقات وداشته های هستی؛آن نیست که مشتی کلاش، به عنوان متولی دین ومحقق به اصطلاح علمی، درتَصَوّرت شما فرو ریخته اند، عشق ! غربالی است که ما را از خویش عبور می دهد؛ تا عمقِ شفافیت خویش را کشف کنیم نه یک خدای دروغین را در بیرون از خود. همهٔ آنان که جانی پرنخاله دارند از این غربال عبور نمی کنند مگراین که درتربیتِ شعورانسانی خویش؛ همتی به کمال داشته باشند . موجودِ بیشعور را فهمی به طعم عشق نیست.که عشق درنهایتِ معنا؛ تعهدی است که همهٔ وجود ما را درخویش قفل می کندو کلید این قفل چیزی نیست، مگراخلاق، که باید در جان انسانی خودتتان به فهمِ حقیقت آن نائل شوی .

عاشق، دهنده است؛ نه گیرنده.

عاشق می سپارد، نمی ستاند.

این همان کلید اخلاق است که باید به آن رسیده باشید. حسی که عده ای به نام عشق در تصورخود دارند، شکست غرورشان است. عاشق بسی پیشروتر ازمعشوق است. معشوق، شعوری به عاشق ندارد.اما عاشق ،نه تنها معشوق رامی شناسد بلکه؛ به فهم عشق خودنیزواقف است. هر زمان که توانستی به معنای آن عشقی که ترا گفتم نایل شوی، آن زمان خواهی دانست، که تو را چه داده ام.



سخن ۶۳۳ ...

فرزنددلبندم، همهٔ آدمها، درهرمنصب ومقام ودرجه وشرایط؛ دارای ظرفیتی مبتنی بر منافع شخصی وعاطفی خود هستند،که قویاً با برآورده نشدن آن منافع، به بی اعتنایی اخلاقی در ارتباط با تومبتلامی شوند؛ وگاه این بی اعتنایی، به وقیح ترین شکل ممکن درجان آنها، بروزمی کند وترا از خویش می رانند. مراقب باش؛ آنقدر به آدمها نزدیک نشوی که سَمّ وقاحتشان رادر جان انسانی خود احساس کنی،که این پدر بزرگ، متاسفانه بارها درمعرض این سَمّ مهلک قرار گرفت، و هر بار؛ به حیله ای جانِ ناتوانش را از معرکه بدر برد. اماتو عزیز را نصیحت می‌کنم، تا تجربهٔ تلخ مرا، عبرتی برای خودکنی تا مبادا خود را قربانی ندانم کاری خویش نمایی.که اگر به ظرفیت حقیقی انسانها واقف شوی آرامش تو؛ درکنارآنان تضمین خواهداست. ولو این آرامش درکنارِ تن فروشی باشد؛ که همواره چشمانی وقیح، درتصاحب تنش سیرمی‌کند. خاطره ای ترامی گویم. که از ظرفیتِ بلندِ انسانی سخن می گوید. زمانی که بسیارجوان بودم، وتنها. بانویی

روسپی را به واسطه‌ای شناختم،که اهل مطالعه و دانشگاه دیده بود.با پانزده سال اختلاف سن میان من و او. روزی مرا گفت، که مشتریان من دو گروهند. یکی آن دسته،که با پول به سراغ من می آیند. ودستهٔ دیگر که بسیار کم هستند، ازآن به سراغِ من می آیند؛ که درکنارمن احساس آرامشی انسانی می‌کنند؛ بی آنکه تنِ مرا لمس نمایند. و تو جوان! یکی ازآنها هستی. وگفت، من این گروه دوم را به حقیقت، بسیار دوست دارم، وعمیقا شیفتهٔ آنانم که گاهی آنان را با تمام وجودم ، درآغوش انسانی خود فرو ببرم.که مرا بامن می خواهند نه بی من. فرزندم ! این ملاکی باشد برای تو، تا تو، حریم انسانها را درهرمنصبی محترم بشماری. فرزندم ! شغل فاحشگی زنان، تنها دکانی است که مردان آنرا مخلصانه، با تمام توان حمایت می کنند.



سخن ۶۳۴...

فرزندم! طبیعت، یک قاتلِ بلفطرهٔ مادر زاد است، که همواره رَدّ پای جنایاتش را در جای جای طبیعت بر جای می گزارد ؛ تا تو بفهمی که اهریمنی خونخوار و جَبّار همیشه در پی توست. پیامبران، و متولیان ادیان؛ با توسل به نیروی چنین قاتلی مستعد؛ توانسته اند درطول زمان منافع سرشار ناشی ازسروری خود را به جان آدمیان تحمیل نمایند. این جماعت ؛ مدام سعی دارند از واژهٔ خدا باوری

خود، غولی هولناک برای تو تدارک ببینند؛ تا تو، با گرفتار شدن در دامِ این غول ابر وجود، منافع بی حد و حصر آنان را مهیا کنی .

پدرم مُرد،

و پدر بزرگم ، و پدرِ پدر بزرگم،

و پدرِ پدرِ پدرِبزرگم،

وجده هایم،

همه مُردند- در جهلی که خود بدان باور نداشتند .

اما خدا تنها چیزی که در این گیرا گیر فرا گیر مُردنها ،

به آنها آموخت ، کرنش و پرستیدن خودش بود .

از کودکی به ما تحمیل می کنند؛ تا ما، از این اَبرغول نامریی؛ چنان در هراس باشیم، تا هیچ زمان نتوانیم از آفرینش او سَر در بیاویم. و سعی دارند بیخدایان را به کثیف ترین شکل ممکن از جامعه بشری طرد کنند؛ تا مبادا در منافعِ سرشار آنان اخلالی حاصل شود. مومنان، تمامی تلاش خود را معطوف این امر کرده اند؛ تا افرادِ خدا ناباور؛ را موجوداتِ شَریری معرفی نمایند، که سعی دارند جامعه بشری را به فساد بکشند؛ تا همگان، آن غولِ هولناک را، که هم بخشنده و هم مهربان و هم دانا وهم حکیم و مهربان است را، انکار نکنند.

فرزندم ! اعتقادات دینی به الله و خدا، یعنی این که ؛ آدمها بقدری بی بهره از شعورِ تحلیلی سالم و علمی در خلقت خود هستند که قادر نیستند، کل این

آفرینش عجاب انگیز را در فهم انسانی خود ادراک و تحلیل کنند، اما قادرند، خالق کل این هستی وآفرینش را طوری فهم و شناسایی و تعریف و تفسیر کنند، تا بتوانند او را تا مرز جنون، مورد پرستش خود قرار دهند، اما همین جماعت، نتوانسته‌اند از چرایی خلقت او؛ سر در بیاورند. آدم ها موجوداتِ ذلیلی هستند که در فهم کُلیّتی به آن عظمت، تبحری عجیب کسب کرده‌اند، اما در فهم جزئیات آن کُلیّت، همچون خَری درگل مانده اند. متولیان ادیان، هیچ زمان نمی توانند؛ جز با توسل به مغلطه وسفسطه های سردرگم، امور این غولِ هولناکِ نامریی را توجیه کنند.

فرزندم ! کسی به نام ابن عربی در ارتباط با الله، بیش از هفت صد جلدکتاب و جزوه از خود بر جای نهاده است. و نویسندگان بعدِ او نیز چنان القابی به این الفاظ چرانِ و کسانِ او؛ اعطاء فرمودند که باورش ناممکن است. این آدم در مورخهٔ دوشنبه دوم ماه رمضان سال ۵۶۰ هجری(یعنی ۹۰۰ سال قبل) در مکانی به نام مرسیه به دنیا آمده است؛ که از طرف پدر، به حاتم طایی معروف، و از طرف مادر، به مسلم خولانی منسوب است. این جماعت الفاظ چران، در طول تاریخ شده اند مُدبّران؛ و مُدیران خِرد این مردم درمانده؛ برای فهم حقایق هستی در قرن بیست و یکم. هر چه قدر شعور و علم عالمان جهان به روزتر می‌گردد، شعور حاکمان ومدرسین مملکتِ من و تو، بوزتر «یخ تر» می شود. نامتحمل بودن خدا، یک محتمل است. اما محتمل بودنش یقینا نامحتمل است. خود را خلاص کن ،که خدا، کَمر به خِلاص کردنت گرفته است .

<>

خدایی که نمی تواند رضایت مندی خردمندان را محقق، و فیلسوفان طالب خود را فراهم نماید در طول زمان محکوم به فناست. پر خاشگری دین به ناخودیها، ناشی از ضعف قواعد اوست که در مقابلِ استدلال گران از خود بروز می دهد. هیچ شعور مدارِ مستدلی، محتاج پرخاشگری به ناقِدانِ خود نمی شود.

بنیادگرانِ مذاهب مختلف ادیان در قرن بیست و یکم ، سعی دارند برای فرار از ارائۀ اَدِلّه های منطقی عالمان علم، با طرحِ جدیدی ازمغلطه های نو، خود را درمقابل مخاطبان عالم، به مصونیت بکشند.

هر نظریه ایی که قابلیت تحلیل نداشته باشد، جز به توسل به تفسیرهای رنگ رنگ چاره ای برای بقای خود نخواهد داشت. دین مداران باورمند، در طول تاریخ؛ جز به سفسطه های عوام فریبانه نتوانسته اند بقای خود را به روز کنند. **سفسطه؛ قوی ترین ابزاری است که دین مداران را خشنود می کند.**

دوست من هر زمان که نظام فخیمۀ جمهوری اسلامی ایران توانست؛ مخارج و بودجۀ مالی مربوط به امور مذهب را؛ از دَخلِ دولت؛ جدا کند، شاید روزگار این مملکت؛ به سامانی منطقی روی خوش نشان دهد.



دوست خوبم ! برای احمق شدن راه های زیادی وجود دارد. بهتر است هوشمند ترین راه را برای ابراز حماقت انتخاب کنی، تا اگر روزی خواستی بر گردی زیادی پشیمان نشده باشی. دوست عزیزم ! کامپیوترها ، با تمام عظمتشان بدون چون و چرا، هر دستوری را تحت هر شرایطی به اجرا می گذارند، همین اطاعت بی چون چرای آنهاست، که مدام آنها را به ویروس و کِرم ها، مبتلا می کند، مراقب باش، تا شعور انسانیت را همچون سخت افزار های کامپیوترها به اطاعتی بی چون چرا در اختیار باور هایت قرار ندهی .

آدمها، موجوداتِ هوشمندِ منحطی هستند که با دارا بودن حافظهٔ قوی برای تنازعِ بقا در سخت ترین شرایط؛ آلودهٔ باورهایی هستند که شعور هوشمند آنان را زیر سئوال می برد. پزشکی که قادر است با تیغ جراحی با ظریف ترین شکل ممکن قلبی و مغزی را جراحی و مداوا نماید. به طرزِ باور نکردنی، ومنحطی با فرستادن صلوات بر محمد وآل محمد وگرفتن وضو برای نماز، سر بر سجده و مهر می گذارد و دعا می خواند،که هیچ تعریف علمی برای آن ندارد. اما برای قلبی که شکافته است ساعت ها سخن برای گفتن دارد. این آلودگی هولناک شعورِ نهفته در اوج و حضیض ، یکی از منحط ترین طریق رفتار ممکن یک انسان در درک ماهیت خویش از جهان عینی است.



سخن ۶۳۷ ...

دوســت عزیزم ! برای متولیان ادیان؛ فقط دو امر حائز اهمیت اســت، یکی خدا ، که دکانِ کسـب آنان اسـت ، و دیگری ؛ آلت تناسـلی شـان ؛ که همیشـه خبردار بماند. من و شـما وسـیله ای هستیم که باید عندالاقتضاء قربانی مطامع این جماعت گردیم .

من شَــراره های جهنم را به جان می خَرم؛ تا ازشَــر بهشــت اینان در امان باشم.

دوسـت عزیزم! وقتی توانسـتیم شـراره های جهنم را به جان بخریم ؛ از شـر بهشـتِ این بهشت فروشان کلاش؛ خلاص خواهیم شد. اما دریغ؛ که تعالیمِ طعمِ آلت تناسـلی چنان ما را در فریب خود گرفتار کرده است که خود به آلتی برای متولیان دین مبدل شده ایم.

دین مهلک ترین، و قوی ترین سَمّی است که تا امروز بشر، به کشف آن نایل آمده اســت، تا با نوشـیدن آن، شعور انسانی خود را مسموم کند . که خَر پوزه گان را ؛ جز به آخوری از یونچه ای آرام نمی توان کرد.

من در این سِـــن کهولت، حتی یک سُـــک سُـــک کوچک از خدای اینان ندیدم، که مرا به خاطر نفی وجودش به چالش بکشد. اما متولیان اوباش همین خدا؛ به مقتضـــای تعالیمان، چیزی نمانده اســـت که دل و روده های مرا با قَمه هایشـــان بیرون بریزند؛ که چرا الله آنان را بدون قید و شَـــرط کُرنش نمی کنم. خدای این جماعت هم درســـت مثل خودشان است، این الله چهار سوق هستی و کهکشـان ها را بسته است، تا یکی از محله های این چهار سوق را؛ که واقع در منظومۀ شـمسـی و زمین نام دارد را ؛ به توسط نوچه هایش ترور هویت کند، تا به من انسـان تفهیم نماید، تا با پرداخت باجی به نام پرستش، مدام در مقابل او کرُنش نمایم .

دوســـت بزرگوارم! هدف نهایی لذت از زندگی را، فقط در لبخندِ یک مونسِ ایمن، می توان تامین نمود. و الا هیچ مقصـــودی، نه برای آمدنمان وجود دارد ، و نه هیچ مقصـدی برای رفتنمان می توان معنا کرد. وقتی توانسـتی در این کرۀ بســـیار محدود، معنویت جانت را به لبخندی عادت دهی، یقین داشـــته باشید، که لااقل زندگیتان را برای خودتان معنا بخشیده ائید.

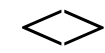


سخن ۶۳۸...

دوست عزیزم ! وقتی این جماعت منفور،گوشت حیوانی را نجس اعلام می کنند، یقین کنید که استخوانش بسیار ارزشمند است.

وقتی بشود شاخ کرگدنی درمانده را؛ به فتوانی همین مُخَنّثان دین، قُوّه ای برای باء تلقی کرد. شما چندان نگران قوهٔ باء امام جمعهٔ شهرتان نباشید. این جناب امام جمعهٔ محترم، بقدری مودب هستند، که «کیر » مبارکشان همواره به رسم ادب؛ در مقابل همهٔ بانوان خبر دار ایستاده است .

شما نگران خودتان باشید و فرزندانتان، و نگران سکونت دائم حُجت اسلام هایی؛ که عنقریب، نِشتر به کف؛ حوزهٔ علمیهٔ شهرتان را پر خواهند کرد. نگران این مقوله ها باشید. خوبی امام جمعهٔ شما ؛ همانقدر برای من مهم است؛ که لیسیدن ماتحت گاوی ماده توسط گاوی نر. این جماعت مفتخورِ انگل، جماعتی هستند، که چون شعوری به یاری انسانها ندارند؛ خدا را بهانه ای کرده اند، تا چپاولهای خود را به بهانهٔ یاری به خدا ، در زنبیل خدا تخلیه کنند.



سخن ۶۳۹ ...

در فرهنگ جماعتِ اصفهان، گوش را برای یادگیری تربیت نمی کنند، بلکه، گوش را برای پاسخ دادن سریع تربیت کرده اند.

برای همین عموم ملت اصفهان؛ از سوادی پایدار در امور بهرهٔ کافی نبرده اند. جماعت اصفهانی، دانسته هایشان را همواره بر اساس حوائج شان تنظیم می کنند نه اینکه حوائج شان را بر روال دانسته هایشان نظم دهند. خطر ارتباط با بخش وسیعی از این جماعت، ناشی از همین فرهنگ معامله گرانه درتربیت آنها است. ملتی که برای معیشت خود، از زمان صفویان،گویشی را به ضرب چماق می پذیرد؛ قوام فرهنگی خود را در طول زمان به باد خواهد داد. ملت مختلط؛ تبریز و اصفهان، هر لفظی را که برای گذراندن امورات خود مفید تشخیص دهند؛ جهت ارتباط با حاکمان و دستگاه های دیوانی پیشه مکالمات خود می کنند. اصفهانی ها، لهجهٔ یزدی خود را با لهجهٔ ترکی ادغام می‌کنند و آن آنرا لهجهٔ شیرین اصفهانی می خوانند. و تبریزی ها، زبان آذری پهلوی خود را با گویش ترکی آناتولی وتاتاری منطبق می نماید. و نامش را می گذارند فرهنگ غنی زبان ترکی.



سخن ۶۴۰ ...

در میان خدایان؛ هیچ خدایی را سراغ ندارم که سفیهی را ؛ به نعمتی صواب، درمانی به ثواب کرده باشد. شعور را جایی قسمت می کنند که ثغوری داشته باشد. خدا را ثغوری نیست که تا ثغوبی بر او متصور گشت. آنان که به دنبال ثغوب خدایند؛ در فهم خویش بسی به نادانی نشسته اند .



سخن ۶۴۱ ...

یکی از بد بختی های ملت ایران در این است ؛ که فرزندان خود را به جبر و زور؛ به دو زبان بی سواد انگلیسی وفارسی، تربیت می کنند. و این دو زبانهِ کردن فرزندانشان ؛ به نوعی برای آنان تشخص محسوب می شود. در صورتی که کودک؛ نه تنها از فرهنگ و ادب زبانِ مادری خود درس لازم نیاموخته است، بلکه از زبان بیگانه نیز که طوطی وار به سخن با آن آموزش دیده بهره ای به علم نخواهد برد.



سخن ۶۴۲ ...

اخلال در وحدت ملی، میان قوم عوام بی علم و معرفت، خیلی آسانتر است تا میان قوم تربیت شده. حکام تک فکر را به فهم این شعور اکمل سعادتی نیست؛ همین بیشعوری در آنها؛ در طول زمان؛ نظام حاکمیت آنان را به ویرانی می نشاند.



سخن ۶۴۳ ...

در قفس فتادگان را جز به دانه ای تسلی نمی توان داد. آنان پرواز را ز خاطر برده اند . فقرا برای تسلی محتاج شیونند؛ و اغنیا برای تسلی محتاج قهقه، میان این دو، قشری نهان شده است که در قهقه ای به شیون نشسته حیرانند؛ که نه بر شیونشان

شعوری است؛ و نه بر قهقه هاشان سروری، بی مقصود آمده اند، تا بی مقصد بروند.



سخن ۶۴۴ ...

وقتی شما دین مداران ابراهیمی که در زمین استقرار یافته اید؛ نمی توانید به حوریان حقیقی زمینی که شمایان را در زُهدان مبارکشان پرورش داده اند حرمت کنید ، چگونه خواهید توانست با حوریانِ بهشتی که در آسمانها به شما وعده داده اند از سر لطف نظر کنید. یا یک جای شما؛ و یا یک جای دین شما، سخت لنگ می زند. و یا اصلا لنگی؛ در مکتبِ اعتقادات شما معنایی ندارد .



سخن ۶۴۵ ...

درد آورترین جهل نوعِ بشر در این معنا خلاصه شده است، که آدم ها قبل این که به رضایت انسانی خویش شعوری داشته باشند، مدام تلاش دارند تا رضایت خدایی را فراهم کنند که هیچ تعریفِ محکمه پسندِ درستی از ماهیت چنین موجودی نامری در ذهنِ ذلیل خویش ندارند. اَدِلّه های نیم بندِ مفسرینِ شیاد، از زبان خدایان، در ادیانی چون یهود و مسیح و اسلام ، برای قانع کردنِ شعورِ در اسارت ماندهٔ پیروانِ این ادیان؛ کفایت می کند. شعورِ انسانی من؛ پلانِ چهار پایان

نیست. اگر می خواهند مرا قانع سازند؛ به ذَرّه ای شعورِ مستدل؛ شکوه انسانی مرا به حال خویش رها کنند.



سخن ۶۴۶ ...

هیچ زارعی به قَدر صادقت، مُحبت درو نمی کند.



سخن ۶۴۷ ...

وقتی که شعور جیره بندی شد، حماقت شکوفا خواهد شد. در سرزمینی که حماقت را بر صدر می نشانند، اجرتِ عقلا، جز شلاق هیچ نیست. و جیرهٔ سُفَها؛ جز به غصب مسندِ بزرگان، میلی به غیر نشان نمی دهد. رذالت زَر اندودان، در سرزمینی که لایقان صبورش، از ترس اوباشان مسلح آن؛ درسکوتی تلخ فرو رفته اند؛ پرورش حماقت به منتهی علیه خود خواهد رسید .



سخن ۶۴۸ ...

دوست عزیزم ! صیاغت یا قالب بندی کلام، همیشه پستویی به نام حماقت در کُنج حیاطِ خویش بنایی کرده است؛ تا ما را برای پنهان شدن از تعهداتی که سپرده

ایم، در امان نگاه دارد. که هیچ صباغ و دروغ پردازی ؛ قادر نیست طعم دلپذیر صداقت را فهم کند. خوش به سعادت آنانی که همیشه می توانند مچِ حماقت را بگیرند؛ مشروط به اینکه؛ از دالانِ شعور عبور کرده باشند.

مراقب خودتان باشید دوست عزیزم، که انگل ها هیچ زمان حُرَمت بقا را نگه نمی دارند.

دوست عزیزم! لعنت هستی بر کسی که برای اولین بار شایع کرد که هستی را خدایی آفریده است که هم قادر و توانا وهم بی همتا. آن خدایی که نمی تواند حافظ مخلوق خود باشد؛ به لعنت سگ نمی ارزد.. شما با کرامتِ بلند خِلقَتِتان ؛ در درمانِ سختی هایتان، همت کنید. هیچ زمان برای حل مشکلی، به خدا متوسل نشوید، که مَتَرَصّد خواهید شد .

خدا آموخته است تا با خَرج کردنِ سکوتش؛ به نقره داغ کردنِ ماتحت پیروانش روزگار بگذراند. به طبابت هیچ خدایی دل خوش مباش، که تیغِ خدایان جز به سلاخی جگرِ انسانها، فهمی به غیر ندارد. خدا، پزشک شعورِ گوساله‌گان است، نه طبیبِ شعورِ منِ انسان. دوست عزیزم ! اسلام روی من نشسته است؛ تا مرا وادار کند به الله او لبیک بگویم. مکتبی که حقوق بشر در آن بی معناست، خدایش را چه تعریفی توانی کرد. اللهی که مدام پیروان خویش را به صید غیر خودی ها تشویق می کند، شعوری به کرامت، خلقتِ دیگر موجودات نخواهد داشت. اگر توانستید! بروید و روزگارتان را در جایی طی کنید. که از الله و پیروان او، درآن مکان خبری نباشد.



... ۶۴۹

سخن ادیان و متولیان کلاّش و شیادِ آنان، با ایجادِ دُکانهای رنگ رنگ ؛ و نشستن در سیارهٔ حقیری چون زمین، و در نقطه ای و شهری و دیه ای و کوچه ای حقیر تر، و کَبری حقارت بارتر، مدعی هستندکه اموراتِ آن خالقِ بیکرانی ها را ، از گزندِ اشرارِ زمینی محافظت می کنند. و با ایجادِ شرکت های چند ملیتی خود، در این سیارهٔ حقیر، با به چالش کشیدن دیگر شرکت های مشابهِ خدا فروش، سعی دارند با اخته کردن دیگر شُرکای هم مسلک خود، ثروت های کلانی را با ساختن خدایان به جیب بزنند. دردآورتر اینکه: این متولیان شیاد؛ چنانچه از سوال های، محکمه پسندِ پیروان خود به عجز درمانند، با اِعمالِ خشونت های غیر اخلاقی، در تثبیت سَروری خود، ترورهای هولناکی را تدارک می بینند. گم شدن حقیقی خدا، بیشتر به تعالیم ادیان ساخته و پرداختهٔ ذهن این متولیان شیاد مربوط است. و هویدا شدن خدا، بیشتر به صندوق های سازمانهای خیره ایی که مدام خدا را جار می زنند تا آدمها را به نفع خود لخت کنند. هرکجا بوی اسکناس ازآن مکان به مشام می رسد، وارثان مُکّلفِ خدا در زمین، در آن اماکن متبرکه، مدام به بهانه های ترویخ اخلاق، با حضورِ دائمی خود؛ پرسه می زنند، تا جماعت را در طول زمان، به بی اخلاقی تعلیم دهند.

خوب توجه داشته باشید، که ترس از مُردن، خدا خوردن را در جان آدمیان تباه کرده است. من؛ در حیرتم، که چرا خوراکی به نام خدا، با معدهٔ عده کثیری

سرِ ناسازگاری دارد. وقاحتِ خلقت خدا؛ در ترکیب – با بلاهتِ من آدم، عفونتی خلق کرده است، که جز به خون، با هیچ تحفه ای قابل مبادله نیست. خدا، طالب کشتار و خون است؛ و منِ آدم؛ حریص اجرای تمنیاتِ احکام او. شراکت خونبار و هولناکِ این دوموجودِ تبه کار، تنازعِ ناپیدار بقا را؛ در این سیارهٔ حقیر بر انسانها تنگ کرده است .



سخن ۶۵۰ ...

چه تلخ و ناگوار است ،

مرگ اسطوره ای ،

که خدایانِ نابکار،

در سَلاخی اش،

سرودِ وَجد زمزمه می کنند .

میثرا اشوان

....

در اسطوره های ایران کهن ؛ مراعات پیمان و دوستی و اخوت، به عُهدهٔ میترا یا میثرا یا میثره بوده؛که برابر با سخن راست آمده است. و وَرُونه یا وَرُونا را باید یکی از اساسی ترین وجود نظام دهندهٔ هستی قلمداد کرد، که جامعه را به هم

پیوندمی زند. ازقرنها پیش، دراسطورهای کهن ایرانی؛ تجلی والای خِرد انسانی، بخوبی هویدا است. و سَمبُل های مستخرجه از نمادهای موجودِ در این اسطوره ها، همگی گویای این درستی است، که شعور انسانی، حداقل از ده هزار سال پیش، برمبنای عشق ورزی به طبیعت شکل گرفته است. یکی از این اسطوره ها، که نمادِ خیرو برکت به حساب می آمده، حیوانی به نام سگ بوده است، که درمقابلِ شَر، که نمادِ آن عقرب ومار بوده، قرار داشته است. این ستایش و حرمت، درتمامی اسطورهای آئین میتراگرایی و مهر پرستی وآئین زرتشت متجلی است. که مدام میان سگ، به عنوان نیروی خیر ازیک سو، و ازسوی دیگرمار و عقرب به عنوان نیروی شَردر جریان بوده. در هیچ یک از ادیان جهان، تحت هیچ شرایطی، سگ را موجودی نجس نخوانده اند. حتی درکتبِ مقدسِ ادیان ابراهیمی نیز به نجس بودن سگ اشاره ای نشده است. ودرهیچ یک ازکتب اربعه اهل سنت نیز، تا قبل ازحاکمیت صفویه، به این امراشاره ای نیست. مگردرکتب جماعت اهل تشیع، که جعل این احادیث در این خصوص نیز به دوران حدیث سازی ملایان عهد صفویه باز می گردد.

در زمان صفویه، سفیرانِ اعزامی به فرانسه، از طرف دربار صفویه، نه تنها ازمراسم دینی فرانسویان؛ که مشمول بر پایی عَلَم و نَخل و قمه زنی و غیره می شده است را وارد ایران کردند، بلکه به دلیل فقدان دیگرمدارک فقهی لازم برای بر پایی مراسم و اعیاد مذهبی مرتبط با خواست اهل تشیع، از جَبل عامل لبنان نیز؛ ملایانی که اصلا زبان پارسی نمی دانستند را به دربار خود دعوت نمودند. که نسل

ملا محمد باقر مجلسی که نام پدرش ملا محمد تقی بود، یکی از آن جماعت است. این جماعت و تربیت یافته گان مکتب این جماعت، درطول زمان، حدود شش میلیون حدیث، اززبان ده ها نفراز صحابهٔ پیامبر؛ وخود پیامبر و اعمه تشیع، درکتب بی شماری که ترتیب دادند که نامش راجمع آوری احادیث نهادند. فقط کتابهای قطورِ ملا محمد باقر مجلسی، از مرز یکصد جلد در امور فقه وحدیث تجاوز کرده است، که هرمجلد آن، برای ویران کردن فرهنگِ یک کشورکفایت می‌کند. به گفتهٔ دکتر شجاع الدین شفا، بیش از ۳۰۰ هزارحدیث، فقط از زبان حضرت امام جعفر صادق نقل شده است که در ۵۶ سالگی فوت نمودند. اگر ما ۳۰۰ هزار حدیث را تقسیم به عمر ۵۶ سالگی ایشان از دوران شیر خوارگی بنمائیم که مشغول حدیث گفتن شده باشند. کارخانهٔ تولید سوسیس نیز به گرد تولید چنین حدیث گویی نمی رسد. توجه شود که ایشان در روز چند حدیث نقل می کردند. همهٔ بدبختی فرهنگی این مملکت درمانده، به دوران مخوف خاندانِ صفویه بازمی‌گردد. دردوران حملهٔ اعراب به ایران، هرچندسگها، برای متجاوزین اعراب درقصبات وشهرها،مزاحمت هایی درتصرف منازل مردم ایجاد می کردند. نمونهٔ دیگری به غیراین عنوان، در تاریخ نمی توان یافت. هیچ سندی در تاریخ اسلامی مبتنی بر نجس بودن سگ، ازآن دوران، تا زمانِ صفویه درکتب هیچ تاریخ نگاری نخواهید یافت. مگر جماعت اهل تشیع.که از فلان ابن فلان ابن فلان ابن فلان نقل کرده اند. که گفته اند، سگ نجس است. سگ همواره در فرهنگ گذشتهٔ ایران باستان، از ارزش والایی بر خوردار بوده است. هنوز نیز میان عده ای از انسانهای این آب و خاک، که به شعوری انسانی تجهیز شده اند، سگ، مورد

احترام است. و در امور نگهبانی، نظامی و پلیسی، با هوش سرشاری که در این حیوان نهادینه شده است، بهره برداری به عمل می آید.

در ناحیه کُول فَرح، واقع در ناحیۀ ایذۀ (اُ + زیَهَ =یا زیست گاه آب) بختیاری،که ناحیه ای بس تاریخی متعلق به دوران عیلامیان است، در حجاریهای موجود در صخره های این ناحیه‌ی تاریخی، شمایل سگ را درکنار شاه؛ همسر و فرزند اودرنقوش سنگی حجاری کرده اند. این حجاری ها حکایت ازحرمت نهاندن به سگ، در تاریخ دیرین این مرزو بوم است. (لازم به ذکر است: **کُول فرح**؛ یک واژۀ تحریف شده است . که اصل آن = **گُل فَرّ** - به معنای **تالابِ مقدس** است. تلفظ واژۀ **گُل** ، نباید با آن گیاه خوش بویی که در زبان پارسی در باغچه می روید؛ و به آن گل رُزگویند؛ اشتباه شود. این واژه بصورت **گول** هم نباید تلفظ شود. بلکه، با آوایی مانند **گُ** بیان می شود. در زبان آذری ، هنوز، به تالاب یا مرداب، به استناد واژه گان اوستایی **گُل** می گویند.)

شروع تاریخی واقعۀ نجس شدنِ سگ، اصلا از دوران صفویه شروع شده است. که شرح واقعۀ آن به شرح ذیل است: بی تردید سلطان جنید پسر شیخ ابراهیم، مهمترین سَر دودمان خاندان صفویه است. که آثار زیان باری برای دنیای اسلام از خود به یادگار گذاشت. او اولین کسی بود درتاریخ اسلام، که عداوت وکین ورزی را میان شیعیان و سنیان در تاریخ پایه گذاری کرد. وآشکارا، فتوای کشتارِ غیر شیعه ها را به پیروان خود صادر نمود. فتوای او،بنای اولین اختلاف میان سنیان و جماعت اهل تشیع پایه گذاری کرد. این مرد نابکار و بدکاره، گاهی به پیروان خود دستور می داد تا در منزل مخالفنش ، بدنِ سگی را به نفت آغشته

کنند، و این حیوان درمانده را با بستن پوز، که صدایی از او خارج نشود، در ایام شب که همه اهل آن منزل در خواب بودند، با به آتش کشیدن این حیوان درمانده و رها نمودن این حیوان در حال سوختن در منزل مخالفانش رها می کرد . این حیوان بیچاره از شدت درد و سوز؛ در منزل فرد به این و سود و آن سود می دوید و خود را به در و دیوار می زد، و خانه را به آتش می کشید. شیخ جنید، غارت مال و اموال سُنیان را، و تجاوز به زنان ودختران وپسران اهل سنت را میان قزلباشان ترک نژاد آناتولی وغیر ایرانی متداول کرد. بعد ازاو شیخ حیدر برجای شیخ جنید که پدرش بود نشست. به همین ترتیب نسل به نسل طول کشید. تا سال ۱۱۳۵ ، که این دودمان به دست افغانها متلاشی شدند. شیخ حیدر، فرقهٔ جدیدی ازشیعیان را به نام حیدریه پایه گزاری کرد،که درقصاوت قلب بی نطیر بودند.

فرقه ای به نام حیدریه که در باب الدشت یا دردشت اصفهان زندگی می کردند و مورد حمایت دولت صفویه نیز بودند. مدام بادراویش شاه نعمت الله ولی که به آنان نعمتی می گفتند و ساکن محلهٔ جویباره یا جهود بارو یا (دژ یهودیان) بودند در نزاع های خونین بسر می بردند. نزاع های این دو گروه گاهاً به جایی می کشید که نیروهای دولتی وقت؛ درکار آنان دخالت های سختی می کردند. اوباشان حیدریه، قتل یک سنی را، برابر با پنج کافرحَربی دراسلام می دانستند. شیخ حیدر، بجاآوردنِ نماز و روزه و حج و زکات را از پیروان خود برداشته بود. و به آنان آزادی کامل درعمل با غیر شیعه ها اعطاء نموده ؛و پیروانش را در ارتکاب هرعمل قبحی آزادگذاشته بود. درنهایت امر، شیخ حیدر، دررجب

سال ۸۹۳ براثر اصابت تیری درگلویش درجنگ یبرسران با سپاه فرخ یسار و یعقوب بیک، به درک واصل شد. بعدازشکست صوفیان در این جنگ؛ علی آقا قاپوچی یعقوب بیک (قاپوچی در زبان ترکی یعنی دربان) سَرِشیخ حیدر را از بدن جدا می‌کند. به دستوریعقوب بیک؛ سر بریدهٔ شیخ حیدر را پس ازگرداندن درکوچه های و خیابانهای شهرتبریز، بنا به گفتهٔ _کاترینو زینو _ سفر نامه نویس ونیزی، که حاضر برماجرای آن دوران بوده، سَرشیخ حیدر را درمیدانِ گناه کاران تبریز، که میدانِ مخصوصِ تنبیه گناه کاران بوده، پیش سگها افکنند تا طعمهٔ سگان شود. این مراسم کلّه خوری سگان، نسل آیندهٔ این حیوانات درمانده را؛ در طول تاریخ ۴۰۰ سالهٔ گذشتهٔ ایران ؛ طعمهٔ چوب و چماق و تفنگ و سَمّ شیعیان کرد. که چرا چند سگ حدود ۴۰۰ سال قبل، سرشیخ حیدر؛ پدرشاه اسماعیل را خورده اند. نفرت ازسگان در نزد صوفیان و قزلباشان، به حدی بالا بود،که به نوعی، به مراسم سگ کشی مداوم ازدوران صفویه تاحکومت جمهوری اسلامی در ایران تبدیل شده است. و با دلائل، و فتاوی شرعی ملایان ،وگاهاً با جعل امور طبی توسط همین ملایان، نجس بودن این حیوان درمانده را در طول زمان، دراذهان عموم جامعه، به باور نشانده‌اند. تا این موجود زبان بسته را، به انحاء مختلف دسته جمعی کشتار کنند. تا تاوان سر بریدهٔ شیخ حیدر را، در تاریخ، این موجود نجیب و با وفا بپردازد. اصل کشتاراین حیوان با وفا، با به حکومت رسیدن شاه اسماعیل صفوی درایران، ازشهر تبریزآغازشده. به فرمان او این رسم شنیع و غیر انسانی، در میان تمامی مردم ایران ترویج و مرسوم شد. وهنوز که هنوز است شهرداری های مختلف شهرهای ایران، امروز نیز، با تفنگ و سُمومی چون سیانور،

به کشتن این حیوانات زبان بسته ترغیب می شوند. تا رسوم سگ کشی خاندان آدمخور صفوی از یاد نرود. (نمونهٔ بارز این کشتارها به همین چند وقت پیش شهرداری تبریز باز می گردد که شدیداً مورد اعتراض عموم جامعهٔ جهانی قرار گرفت. که این حیوانات را با ریختن در گودالهای از پیش کَنده شده ، با شلیک گلوله های جنگی به قتل عام آنان اقدام نمودند . و با ماشین آلات صنعتی ، در آن گودال های از پیش آماده شده به خاک سپردند . و گاهاَ نیز، با تل انبارکردن اجساد این حیوانات درمانده بر روی هم، در بیابانهای اطراف شهرها ، آنان را به آتش می کشند.)

علاقه مندان به کسب اطلاعات بیشتردر این خصوص می توانند، به بعضی از موارد مکتوب شده در این مقاله، به منبع کتب شاه اسماعیل صفوی، اثرارزشمند دکتر منوچهر پارسا دوست صفحات ۱۵۴ و ۲۸۰ به بعد. و همینطور، در باب اسطوره تقدس بودن سگ، در فرهنگ ایران، به کتاب های محقق ارزشمند، سرکار خانم ژاله آموزگار و کتاب با ارزش شناخت اساطیر ایران ،اثر جان هینلز، با ترجمهٔ خانم ژاله آموزگار مراجعه نمایند.

لازم به توضیح است : عَلَم یا نخلی که در دسته های روضه خوانی؛ در ایام ماه محرم در ایران و دیگر کشور های شیعه نشین حمل می شود، عینا از فرانسویان اقتباس شده است. دوازده علم موجود در نخل، نشان، یا علامت دوازده تن از حواریون مسیح است، که جماعت اهل تشیع آن را با دوازده امام خود ، تطبیق داده و در مراسم خود بکار گرفتند. مراسم به صلیب کشیدن عیسی؛ و حمل عَلَمَ با دوازده شاخه آن، هنوزهم در بخشی از فرانسه، متداول است .

پایان جلد دوم – میثرا اشوان